

از این مجلس و غیر ایشان نیز از علای طریقین از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود
در روز قیامت نیز از چهار کسی سوار خواهد بود من بر براق و بر آدم صالح پیغمبر این بقاعه که پی گرفته
و هم عمره که شیر خد هست بر ناقه و خضاب و بر آدم علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقه ابراهیم است سوار خواهد بود
و در دست علی نوای خواهد بود که آنرا نوای احمد نام باشد و در نزدیکی عرش رب العالمین در آن خواهد
کرد که لا اله الا الله محمد رسول الله و در همان فرامی گفت که منیت این شخصی الا ملک مقرب است پیغمبری
میرسل یا حامل عرش رب العالمین و ملک از ساکنان عرش فرماید که این مرد نه ملک و قرب است
و نه غیر مرسل و نه دارنده عرش عظیم بلکه این صدیق اکبر علی بن ابی طالب است و بعضی از راویان
عمره را ذکر کرده اند و در تسمیه حدیث خلافت و ثانیاً اینکه طبری در کوسى از اهل سنت با سناد
خود از سلفین فارسی روایت نموده اند که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود در روز قیامت
قبه و خیمه از باقوت منزع از برای من زنند بر جانب است عرش و از برای ابراهیم جانب عرش
و در میان هر دو از برای علی علیه السلام از نوای بعضای درخشنده و بعد از تمام حدیث فرموده که خدا
ظلمت بحیث پس بعدین پیغمبر چه گمان دارید شما را امتان من بدوستی که در میان دو دوست باشد
ثانیاً اینکه در قطعی و ابو نعیم صفهائی از اهل سنت در احادیث صحیح خود از انس مالک نقل کرده اند
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در روز قیامت من را از برای من نصیب کند به طبعی مرسل و
ملک از برای عرش رب العالمین نه آنکه که محمد کجاست من جواب دهم و مرا گوید برین خبر بر آدم بر بالای
معن سبیلان من و اگر من باز نه آنکه که علی کجاست و چون جواب دهد گوید باین بالا بود علی آنکه یک پایم
از من فروتر قرار گیرد پس هیچ خلایقی بر آنند که محمد سید المرسلین است و علی سید الوصیین انس گوید
که چون منی حضرت رسالت باینی رسیدم در آنحضرت مجلس برخاسته گفت یا رسول الله کجاست بعد از این
مراتب علی را دوست ندارد و با او دشمنی کند پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای برادر انصار دشمنی
نمیدارد از قریش علی را که منی و نه از قوم انصار الا بیوی و نه از عوب الا دخی و نه از سایر دمان
الا شقی و در روایت ابی مسعود نه از زمان که سلفی و منی مغیر زنا کار و فاجر است و در آنحضرت

بر سر او دعوی باشد و ندانند که از کیست چون معاویه و عمر و عاصی و سلقه زنی که حیضش از راه دیگر میخورد
 و در کتب حدیث مذکور که در زنی آنحضرت را هر فرمایشی که گفت و آنحضرت باین لفظ گفته زنی گفت
 مرا از هیچی خبر دادی و غیر از خدا میگوئی که بر این اطلاق نیست و از گفته خود پشیمان شد و حضرت ایمر
 المؤمنین علیه السلام دعا کرد تا بحال سایر زنان باز آمد و در اینجا که چنانچه در انشاء ساجت مذکوره
 گذشت آنحضرت قسمی جنت و نار است و یکی را به دوزخ و یکی را بهشت او میفرستد و خامسا آنکه مخالف
 و موافق نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اول کسی که من مصالح کند در این پند روز
 قیامت علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود و در کتاب شرف المصطفی از روایت اهل سنت و جماعت
 نقل کرده از این عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام خطاب نموده که اما منی
 ان ابراهیم خلیل الله یرید ان یوم القیمه فیهام من من العرش فیکسی ثم ایتی فاکسی ثم یرعی فیکسی ثم یرعی فیکسی
 ای علی آنکه ابراهیم خلیل خدا خوانده خواهد شد در روز قیامت پس از طرف دست عرش خدای برای خواهد
 خواست و او را آنجاست خلت خواهند پوشانید پس خواهند طلبید و او بجلوت اصطفا پوشانیده خواهد
 شد و از آن تر اطلب خواهند نمود و منجم بجلوت که است و او نیز از جمله اعزاز ائمه امم آنحضرت
 نزد الله تعالى آنکه او را اجمع انبیای ما تقدم چنانچه اکابر علمایان نموده اند مساوات و برابریست او را
 سلطنت او با آدم صغریه آنکه انبیا بر او صلب او میداد و صیانی هم از صلب آنحضرت اند که آن الله صلی
 آدم و آل عمران علی العالمین و علم آدم الاسماء کلها در شان آدم نزول یافت و رسول الله در شان علی نامه نازل
 و علی باینکه گفت و اول آنکه آدم را بر زبان آنکه وقت بود که عیسی که دو گفت الحمد لله چون آنحضرت را مادر
 چه شده سجده کرد و الحمد لله بر زبان راند و آدم در میان که وظایف مخلوق شد و او در میان که چه بود آمد و
 آدم خلیفه بموجب الامر فی الارض خلیفه او خلیفه رسول بود بموجب علی خلیفه او خلیفه او خلیفه او خلیفه او خلیفه او
 دو او بخت بود و تزویج او و فاطمه علیها السلام در بخت شد و عیسی که ساجده کور شد و امین را بخت
 کار ساز خلق با آدم در شان که از نسا الحمد لله و انفقار را با آنحضرت دادند بخت تمام کار دین و مملکت

و ملائکه مأمور شدند سجده آدم و رسول خدا را بخیزد گفت تو بمنزله کعبه بجائی و بنزد کسی نهی و هرگز
رجوع و بازگشت بسوی منست و مساوات آنحضرت با ادریس نیز علی بن ابی طالب علیه السلام آنکه چنانچه در بعضی
طعام و فو که جنت نصیب شد آنحضرت نیز مکرر از طعام و فو که جنت جزو او در پس چون همگی جمیع
کتب بود معراج در پس شد و من هجده ام الکتاب در شان آنحضرت نازل گشته و چنانچه ادریس در وضع
معجز از علوم و واضح خط بود آنحضرت نیز واضح علم خود عربیت و کلام و دیگر علوم است مساواتش
بافرنج علیه السلام در شان یاقین امیر اهل اسلام ما واقع شد و در شان او سلام علی آل کسین بوقوع
پرست و چنانچه در وقت طوفان نوح صاحب سفینه بود که در حمله علی ذات الراح علی السلام صاحب
سفینه بخت است و رسول در شان او گفته سفینه علی بنی آدم الن روحیه مثل اهل متی بکسل سفینه نوح
از بنای مستقر است و اما مساوات او با ابراهیم علیه السلام اینکه در شان او و هدیه الی القراطیس
و در شان علی و کل قوم ماد آمده و سلام علی ابراهیم و رقی ابراهیم و سلام علی آل کسین و رقی او
و اولاد او و چنانچه و آنکه فر الاخرة لمن القتالین در شان ابراهیم نازل شده و در شان ابراهیم و
صالح المؤمنین نازل یافته و ابراهیم علیه السلام از قوم خود مفارقت نموده و حق تعالی از صلب او انبیا
بیرون آورد که در هبنه اسحق و یعقوب و علی از قریش مفارقت نموده و خط خود که حضرت ایزد
او را نسل طیب و ابراهیم بموجب اول بیت وضع للناس اساسی که بنا دو امیر المؤمنین است
اسلام و کعبه را از لوث بتان پاکیزه ساخت و ابراهیم بتانرا شکست و خانه معبد کفار بود
و علی بتانرا بر طرف ساخت از خانه که کعبه که کل دنیاست و حق تعالی ابراهیم را ابتداء از مالیش
نمود و در زمان کردن فرزندان علی را از خود بجا نیندین بجای رسول و مساواتش با یعقوب علیه السلام
اینکه یعقوب با نیت الاحزان بود و آل محمد را که طاعت احزان شد و چنانچه یعقوب به بر این پسر رشتنی
چشم یافت علی را بر اینی بود که خاطر علیها السلام تا روید آنرا رشتن هر کور را سبب بیان شود
سپار را باعث شفا میشد و آنحضرت خود را در جنگها مر و بشیر و کسیر و پیر و سید و چنانکه اگر

با یعقوب حکیم آمد که گفت گوشت انبیا را حرامست مگر شیر و از دما با آنحضرت بزبان آمدند
و اگر یعقوب را دوازده پسر بود بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم حضرت نیز دوازده پسر
بهین مسی سنان خود داشت و یازده امام از صلب او نیند معصوم بودند و اگر فرزندان او را
بجاه فرزندان انداختند در میان او را بقیع گذرانیدند و محاسن او را بقیع کردند
اینکه در شان او گفته قل یوسف رب قد اتیننی من الملک و در شان علی واقع شد
و از آرائش هم زانیت یحیی و ملک گیر او چنانچه برادران بر و محمد بر و در آنحضرت نیز ظهور
بر و مان بود و بعضی از آن نمک گذاشتن یافت و چنانچه یوسف علیه السلام مدح خود و حق تعالی
از آنحضرت رسول خود نقل کرد که ای خفیه علیکم و آنکه غیر منزه این و آنحضرت نیز خود را ستوده
و خطبه البیان مذکور است و اگر یوسف راحی تعالی استایش نموده علی نیز راحی تعالی استایش کرده
که و لیطعمون الطعام و یوفون بالذکر و چنانچه یوسف را ولد و بنده و سارق و مشرق خوانند
آنحضرت را علی الکبیران خدا و خواجه کافر و فرجه مؤخر و امامیه معصومش نمیدانند و چنانکه
کرستان دنیا از لقاء یوسف سیر میشدند که سنگان آخرت از دیدن علی بسیری بجان
و اما سواد اشرا موسی بن عمران علیه السلام باینکه موسی در کنار عدد و الله تربیت یافت
و او در حجر تربیت شد بود و چنانچه او ابن عمران بود و علی ال عمران بود و چه اسم اوست
محمّد است و اگر موسی را از دشمنی چون سرعون در کوچه حفظ نمودند علی را از عدوی همچو
از دما در کهواره حایت فرمودند و چنانچه موسی نیل مهر را بعد از شگافت بکشکش گذاشتند
چون که علی علیه السلام در دست داشت و اشاره بدیده کرد و جلوس شد و زمین و جلوسان
و آب از زیاده روی و کمی نهاد و خلقی از آسیب آب سالم ماندند و اگر هم آرد و قتل شیخ موسی بودند
جنایتی فراتر و سباج محرابی که در دست او گردیدند و اگر به حای موسی بعد از موت جمعی زند شدند
سالم بن علی و چندین مرده و کشته دیگر به حای او زندکی یافتند و اگر موسی راحی تعالی در آنجا در
موضع یاد نموده علی علیه السلام را در سید جاد و محقق محمد یاد فرموده و چنانچه عصاره دست موسی

از دانه چنان نیز در دست آنحضرت از دانه گشت و اگر موسی را عذاب بود آنحضرت ذوالفقار
داشت و چنانچه عصاره شویب موسی علیه السلام رسید ذوالفقار را نیز رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
گرفت و اگر موسی بگوید بطور برآمد امیر المؤمنین علیه السلام گفت رسول مرطبی یافت و اگر موسی
بگوید شعله داشت علی و حسن و حسین علیها السلام بودند و چنانچه ولایت موسی در اولاد
بود ولایت محمد با ولاد علی قرار یافت و چنانچه موسی سنگی از کوه برداشت که حمل شخص آن سنگ
بر میخ داشت در وقتی که بشهر مداین رسید و کوه سفند آن شویب را آب داد و علیه السلام
نیز سنگ از زیر چتر را حباب داشت در راه صفین که سیصد کس از بر کندن آن از جای خود جدا
بودند و علسا و آتش با هرون اینک چنانچه گذشت در چندین موضع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود است منی بمنزله هارون من موسی و موسی را در دست میدادند چنانچه اصحاب میگویند
هارون را و چنانچه منزلت چاکس نزد موسی چون منزلت هارون نبود منزلت هیچ احدی نزد
رسول الله بمنزله علی نمیرسید و هارون خلیفه موسی بود و علی خلیفه محمد و چنانچه اول کسی که
تصدیق موسی کرد هارون بود و اول شخصی که تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و چنانچه
هارون را موسی علیه السلام در زیر چتر خود در آورد و او را دعا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
عجای خود داخل کرد و دعا نمود و چنانچه حق تعالی هارون را پسین جای پشاند تا آن پلایان در
برنج و از هر بلا ایمن داشت علی را نیز پسین امن پوشانید و رسول در حق او گفت ای موسی
بعد از من که با ناکین و قاسطین و مارین گرده باشی در امان خواهی بود و اما مساوات او
با یوشع بن نون علیه السلام اینک چنانچه آفتاب از برای یوشع برگشت و در بابل نیز برای حضرت
نیز مراجعت کرد و چنانچه یوشع و موسی بود و موسی رسول بود و رسول علیه السلام در حق
او فرمود است منی بمنزله یوشع من موسی چنانچه گفته بود بمنزله هارون من موسی و
و آتش با یوب بنی اینک چنانچه حق تعالی در شان یوب فرموده انا وجدناه صابرا و حق تعالی
گفت الذین اذا اصابهم مصیبه و چنانکه حق عز و علا مدح یوب را صبر و بلا فرمود و حق تعالی

نظام منور و نیکو است آب نکرده در امور حرب که خواهد کرد و از قوم جدا شده مسیح و یهود و کس که با او باشد
از خطبه شهادت و هر کس که چنین قوم علی علیه السلام بعد از رسول آمده که دست به تاسیبت کنیم و آنحضرت گفت
که راست میگویند که دعوی دوستی من میکنند و ابامر از شیرین تر از آید و صبح بآن حضرت سلام فرموده که علی
و حاکم با توست قصه و هلاک او و دوستی حق تعالی او را بدست او و مقتول ساخت و ملک بدو و در آنحضرت
و عثمان علی هم خوشتر که او را مستحق سازند از او لا کسی را در روی زمین مگر آمده و در خلق خدا حکام باشند
خداوند تعالی بعد از آنکه طاعتش تمام از روی زمین بر آید خست و امامت را در او و ولاد او قرار داده عالم را از انصاف
معلوم ساخت بر مینا بطریق اولی و الله با تو ای مردم و الله هم نوره هر چه تو خواهی بخوان میشود هر چه خواهی هست معانی میشود
سلیمان علیه السلام خاتم را از خدای تعالی خواست از برای ملک و مال علی علیه السلام همان خاتم را در راعه او داد و از
جست خدای ملک متعال سلیمان سوال کننده بود و او عطا نمائید سلیمان شایسته که در رب سبب ملک را بیتی ظاهر
آنکه گفت او با تو با غیر اینها که بیکری نکرده با غیر علی علیه السلام و اینها خطاب نمود که اینها با تو با غیر اینها
غیر غیر می بینی از دو سفید و ای طلاق فقر غیر از فیسب و هید که محبت شما را از راه غیورانه و دو سلیمان را
با سوال گفتی او ندانم که بیکری عطا نشده بود لیکن فانی علی علیه السلام بی سوال ملک عالی با تو یافت معجزه الهیه را
از آن منجر است و لغیا و ملک اکبر این مشهور سلیمان بطریق منکر از تو کج نمود و عطف علی خاطر را از خدا رسول
یافت و طبع و چنانچه در آن محبت ادا می نماز سلیمان علیه السلام واقع شد از برای علی علیه السلام نیز بطریق مسدود
و مساوات او با صالح بن عمر علیه السلام آنیکه چنانچه از برای او یک نافر از کوه و شکم آمد از برای علی علیه السلام
هشتاد و نه از یک به آوردند و او خلقی او را صالح نامید و حق تعالی علی را صالح المؤمنین خواند و در جهان
که از دشمنان و مخالفان کشیدند و در هر یک یزدانه و اگر نافرانی کردند بفرمان از دج نمودند اما مساوات
او با عمر علیه السلام آنکه حق تعالی هر را و هر را در روحانی خلق کرد و این بود بحسب مقتضای غیر از خدا و علی علیه السلام
هم مخلوق از نور است چنانچه رسول خدا از آن خبر داده که خلقت ما و علی بن ابی طالب را در او و در جنت النور
و محل عبادت بفران شده بود که فائز است به ملکات و نصیب او است علی علیه السلام و خاتم النبیین و غیره که در
طواف خانه کعبه از آن مشهور است و حسب آنکه آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب و غیره که در آنجا در آنجا

[illegible]

و است تمام اولیا و ازین عباس نقل کرده اند که گفت رسول الله فرمود مرا هیچ چیز را نگویم و علی را نیز هیچ
عطا ننماید و احوال علم و علی را احوال علم و مرا با اسمان بنده و شباهری در علی و در بار آسمان میفرستند
و ابی جعفر نیز ذکر است که رسول الله علیه السلام گفت با علی ترا هیچ چیز را نگویم و مرا با اسمان بنده
و مثل بن برزنی چون ظاهر زوجه و حج حسین فرزند لعل داری و مرا اینها نیست و در غیر اینها مثل
ازین عباس و دیگران از انس نقل کرده اند که من اراد ان یخط الی ادم و علی علیهما السلام فرمود الی ابراهیم
فرستاد و الی موسی فرستاد و الی سلیمان فرستاد و الی داود فرستاد و الی یوسف فرستاد و الی عیسی
فرستاد و الی محمد فرستاد و حاله غلیظ الی علی بن ابی طالب قبل ازین نیز مذکور گشته است و اینها
هم دارند و تنها دارند و این مساوات مناسب است و از جمله آنچه است بر کمال قرب و منزلت
انحضرت در رکاه و رکعت سجدی گفتن آفتاب است یا او علیه السلام که می آید و موافق نقل کرده اند
و از آنچه در کتاب و غیره الواعظین و مجموع الراقی و مناقب شریف مذکور است بطریق مختلفه
ازین عباس و غیره نقل کرده اند که گفت سعید بن جبیر گفت به من عباس رفت و بعد از رسم سلام و در جواب
و نقل سخنان از هر کسی هر جا گفتم ای پیرم رسول خدا آمده است که سوال کنم از شما احوال الهیانی
طالب اختلاف که در میان او دارند و از احوال تفریق که در میان او واقع است پس این عباس
گفت که آنچه سوال کن از بهترین خلق الله درین امت بعد از محمد که خبر الله است آمده که سوال کن از
روحی که او را به از منقب و در شب و در آن شب بفرست آمده که سوال کن از هر رسول الله و زبیر
او خلیفه او صاحب حق او و صاحب لوا او و صاحب شفاعت او و زو قیامت بانی حلالی
که روح این عباس است و در تکوینی بقدرت او که اگر در ایام دنیا بود و در دنیا بود و در دنیا
دنیاست به قدم کرد و هر که در دنیا است از او میل و جهان به نویسنده باشد و از هر که حق متکلی دنیا را
آفریده است تا او در روز آخرین دنیا باشد ای کاتبان حکم و صاحب علی بن ابی طالب و فضایل او و
مراست به باشد و غیری از آنچه حق تعالی با خودت که است که هست از مناقب و فضایل و فضائل
نخواهند نوشت و نمیزانند و چون برسد بر من از آنچه دیده ام از بر تو نقل کنم چون حق تعالی که عظمه و اجلیست

رسول خود رنج نمود و گویا بیرون آمدیم هشت هزار و دویست و چون شام شد و مردمان باده نزار
ترسیده و چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که همیای عبدالقیل هو ازین شوید و چون
دست برآوردن کتابت از خطاب علی کرد که یا علی قم و انظر که امسک علی الله عزوجل کلم النفس
اذا طاعت لیس فی علی بفرموده پس عزت و حرمت و قدر و غرورست و در این روز الله تعالی با خطاب
کرد و شریک ساقی است از آیات قدرت او و عظیم تر صفتی از آنرا ضعیف او تکلم کن که تمام طلوع است
و الله ای سجد که همه نرده ام بر یکس در هیچ وقت نکرد از روز بر علی بن ابی طالب افضل از خود
گفت که خیر نایبم چگونه بنی خطاب با علی فرموده و سخن خواهد گفت پس چون آن شب باده دیدیم
که در خانه علی علیه السلام در خواب بود که گفت السلام علیک ایها البیضاء ایست طاهره یعنی
سلام و دعای من بر تو هر سینه که ازنده در طاعت و عبادت بود و کار خود پس عباد او را خطاب
جانبی صبح مردمان شنیدند که سلام فصیح و طبع و گفت السلام علیک یا احقر رسول الله و صیر حجتی الله علیک
خلق یوسلام بر تو باد از برادر رسول خدا و در جانبش او و حجت اطهر و دلیل در دنیا و آخرت تعالی بر
هر بنده که او از حق و انس و جن علی بن ابی طالب علیه السلام این کلمات را از ان مظهر نورانی شنیدند و آن
سجده شکر اگر تقدیر ساینده سجده طولانی نموده بگرفتند و بگفتند که هر از خود نیست که دیدیم رسول خدا
را که بر خفته آمد و سر علی را از زمین برداشته خاک از پیشانی او دور میکرد و دست مبارک بر او میمالید
و میگفت قم حبیبی فدا کجاست ای اسماء و زکوا و کسد باهی الله عزوجل که جمله عوشت من زخیر است و دست من
پس بر دست که بر در آوردمی اهل اسما را ازین کریمه که روی و عبادت کرد و محافظت نمود و حضرت
سید عالم بر پیش منجد و بعد از نقل کجاست این عباس در فراق آنحضرت گریان شده حضار نیز گریه
در سعید بن جبیر او را دعای کرده حضرت طلحه و از جمله در بفرست آنحضرت نزد خدا و رسول
انکه اگر در غزای همراه نمیبودی تنای حیرش نامیکاسل بایر دور امیغشتا که بعضی او جهاد نمایند تا
در غنیمت شرکت باشند و از ثواب جهادی بهره نمایند و اگر بغیر آنی برقت حیرش مکالمیل در دو
طرف او میزنند و اگر او را شمشیر یا کارد بر روی او زدند که او را و معاودنش منمودند چنانچه از ابی هریر

مقال است گفت و در دست رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و در آن فراموشی تمام را آوردم و بفرمود
اهل و عیال که نرفته بود چون فتح شد و بعد نیز برگشتم بر کسب از غنیمت یکصد سینه بعلی و دویست سینه
جمعه فرمود گفتند یا رسول الله بعلی و دویست سینه بر حال آنکه او در مدینه بود پس رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود ای جبرئیل منی را قسم میدهم بخدا و رسول که در تاشای جانب او را از جانب راست است بر
کفار حمله کند و لشکر کفار را بکشتن بخود و بعد از آن نیز در میان دین من نمی کند و همه را وید ویرانی کند
بلی یا رسول الله گفت آن جبرئیل بود و فرمود که گفت سیم خرقه بعلی دارد و همچنین شکار از قسم میدهم که از
جانبه مستحب و از ریز کفار حمله کند و لشکر دشمن را متفرق و سخت بزدن نماید گفتگو نمود
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن میکائیل بود چون بزدن آن گفت سیم خرقه بعلی دارد و بعد از آن که در حمله
در دست است که بعلی داده ام الا سیم جبرئیل میکائیل را علیه السلام پس بگفت و حضرت جبرئیل
بموافقت آنحضرت بگفت که صاحب کتب الفقه از مصنف کتاب فایه الطالب نقل نموده که او از دست
بن ضربه او از عید السب مسود در دایست که ده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نه با بخت علیا
در سریه آثار بیت جبرئیل من بخند میکائیل غریبانه و السجایه بظلمه حتی یزقه الله الظفر غیر نفوس نام
علی علیه السلام را هیچ غرضی که آنکه جبرئیل را از جانب راست میکائیل را از طرف چپ بود و در میان
واری صریح سر او افکنده بود و مادر که حق تعالی او را فتح و قدرت روز نمود و چنانچه در مناقب و اندک
سطر است از سلمان فارسی نقل که رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلب امر المؤمنین علیه السلام
فرستاد علی علیه السلام در خانه نبوده دست آبی را که در خانه ایشان بود بکشت آوردن گندم و جو صی
که در حقیقت دیگر دانسته میکرد و آورد آن را نزد آنحضرت و سالت علی علیه السلام که آنرا
از روی تعجب آنرا نقل کردم فرمود که ازین تعجب کنی حق تعالی حکمی چند را بخت خدمت علی اهل بیت او
مقرر داشته که ایشان را امداد و معاونت میکرده باشند و آن دست آبی را ملاکه میکرد دانسته و بعد
ابو نواس شاور گفت با این طبع نظم جبراد مع امام رضا علیه السلام جز تکفیر هم معاصر آنحضرت بود
نقل گفت که یک پیشانیست شما را لا تطیع مع امام کان جبرئیل خادما لایم نیز مع جبرئیل

این خادم چو در محضر حضور بگویم در راجی او چه توانم گفت و انشاء گرفت اله تعالی کرده است
 که توبه بخیزد و رسا بنده که در شان روضه علی مغلان به سکویند و نیز بر آید و همه آنکه در خدمت رسالت
 بیجا می گنجای آورد که حضرت فاضل بهر المومنین و ایان نمود و گفت که اگر کسی بگفت که شایسته از امام مسلم و رایت
 نمود که گفت رسول خدا خانه من بود و چو چو بی و با دل شد و بلبل و هر سبب میگرد و من دیدم که رسول اله تسبیح
 و منجند و چون از حرف خارج شد از آنحضرت پرسیدم که یار رسول اله چه چیز شمارا بخندانید و خود که چو چو
 گفت که نشستم بر طلی که شتران خود را و در چراگاه خود داد و بود و دوایس و بدن مبارکش به بند شده من او را
 پوشانیدم و هر دی ایمان او بجهل خبر رسید و هر کجا چو چو کسر از خدمت که غایب از آن خبر رسید که در باب
 او حرف زدند و حاصل کلام در بنیام است که آنجا از ضایع و خفا از آنحضرت درین کتاب مخصوص درین باب
 مرقوم شده است بگو از آن خط و حجاب و نظر غایب در بیت نشست و سال که حضرت فاضل آنحضرت و چون
 قطعه است بدینانی یاد از آنحضرت ضایع آنحضرت مدعی او بنام نذر از جانب آن خلیل خود میگوید که آنروز
 بر سر در باب علی میگوئی گفت در باب آنحضرت توانم گفت که دوستان از خوف اله اظهار ضایع آنحضرت کرد
 و دشمنان از روی حسد دشمنان و دشمنان و دشمنان از آنروز و مفاخر او پر شده و نه است که همین
 دوستان در ذکر صبح و منقبت او و طب اللسان با شنیدند که دشمنان نیز در ذکر کجی او و تقصیر او خود
 را فریخته و بعد از امکان نظار و نیز از آنحضرت میگویند که چو چو قاهر و رحیم و مهربانی
 که در شرح دیوان مرصوف و احادیثی است رسا بیند یکبار و او در مع حضرت امیر علیه السلام
 اینست که از مدعی کسر که با چو چو نامش هر دم نقش کند بر دل جان این نکته طریفی که با کمال
 میانه زینت با منته این دعا و احاطه ای که اگر چه میفرمودند نور الله فرق و در کتاب است تطایع المومنین
 دست و پای بسیار زده که او را در حزب مومنان داخل کند اما با هر سنی و خفی از سبب است این ربای در مع
 آنحضرت و زبانشی آنکه در سنه کمال صحبت بی ماه و بی سلام هر هست و ایمانست علی که مژده بی معنی
 میسر طبر علی که در زینت آسمانست علی و در ربای دیگر چون خلاصش فانی به گفته است و خوانی
 تا الف است اله از جوی مرد و آنکه بشمار چنانست بر د و دیگر که علی است فالعالمی آمده اوقات الفی و ظاهر

و صاحب فضل هم چنین فرمود و صاحب القلم که بافتاده اگر شایسته است در کتاب خود
تقدیر از مناقب آنحضرت بجا نکرده اند و حسن روح را بخوبی کرم ساخته که دیگر بجز ایشان توان
رسیده بسیار می از آنها دیدن رساله مطهر است و معراج الفضل با شهادت به الله ادا کرده و بگویند
در کلام رسول خدا ص و در او خطاب آنحضرت گوید یا علی ای کسی ترا چنانکه خدا مرشد و پیشواست
نشانه پس مکران در چون توانی نشان خست و در معراج خود در معراج خود گفته
و کسر را که الهی محراب العالین و سید المرسلین و جبرئیل امین باشد و قضا و انشاء عالم او فاعل
ادای محمد و معراج او بجز معرفت با شسته من هیچ زبان شکسته تمام ناقص چنین اگر کلمات و محاسن و مناقب
و معارف او در دست ما نباشد چه بگویم که اگر اول ایشان مردم دلدار باشند و لیکن از عالم آن بهره نماند
که در روز بارز او یوسف السلام بر دو سه کلاه گذاشته و بوس خیر و بر بوسه که امید بر میان بسته و بداران
میدین نداده بود و مولانا جامه در کتاب یوسف زینت یافته و یوسف نظم آورده که چو یوسف بنحی ارم بازار
نغمه شنی میران کبر خیر از هر چیزی که کسی دستش داشت در آن بازار می آید و بوسه شستم
کز خوش زانی به شفت خنده خند بکشت عین بی کسی چه بسا صدق شستم که در سکه خود را را نشانی باشم
یا آنکه در سکه در احاطه و در سکه بهر خوانان آنحضرت داخل باشم بچین قدر که در سکه در سکه
اقتضا نمودم امید داری بر براه باری انکس کتاب این حروف و لایسکان و خوشنشانان و ششاق
شیدن سابق آنحضرت باشند خوب جزئی از او عظیم رسیده بهر قدر که در این امید و شفت از و منبر بر
و این همه و تالیف ناقص بسبب سستی و بی نظمی باعث زیاده ای گشته و موجب تصفیه آلوده کرده و چنانکه عافی
گفته است ترسم که در ترازی احوال مانده شکی که بجهت گاه نیاز رای ماست و احتیضای ادب که از
آنحضرت صلوات الله علیه و آله بطور آرمه بموجب احادیثی که اهل سنت خود نقل کرده و اقرار نموده اند یکی از هر
که در شرف الله از هر امین محبت چنین نقل کرده که او بسته خود از این عباس روایت مینماید که گفته اند اهل
علی بن ابی طالب و اشعار اسلام و ایم الله و شاعران که فرموده العشر العاشر من تحقیق که خطا کرده اند است علی بن ابی طالب
نیز خود از علم از خود و جزوی که حق تعالی از برای هیچ خلقان افزوده و بخدا قسم است که او را و یکبیر و باقر و باقر و ان که شاست

و احکام و قضایای شخصی است که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات آن سرور دیده می شود
 حکومت خلفا مشایخ در حالت خلافت خود علیه السلام چه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله که ثابت ظاهر شود
 که هرگز از کسر استحقاق نیابت جانشینی من نیست حکم را به دیگری می فرمود و اما در زمان خلافت خلفا چون
 هر یک از دیگری نادر است بودند و علم بحال آن حضرت داشتند و هر واقعه که رو می داد می فرمود و اعتراف می کردند تا قضایا
 و احکام و آنچه با حضرت رجوع می نمود و اقلیونی ابوبکر و ولای علی علیه السلام مشهور است و علی ایستاد و به مقام
 و دو موضع نوشته که هر یک از این لفظ نگاشته نمود و یکی از علی علیه السلام رساله نوشته و مقام و دو موضع را نوشته و
 وقت مقام و موضع و محل و واقعه را بیان کرده صاحب کشف القوارض نیز از این هم از نقل کرده و از حدیث این
 سبب روایت نموده که گفت حاضر بودم که مشکلی در وقت خلافت عمر رسید و داخل آن حاضر شد و چون حلال
 شکلات امر المؤمنین علیه السلام حل آن مشکل نمود و گفت اللهم لا تقبض لی منی ما این الی طالب علیه السلام
 نیز بار آنها را زنده نگه دارد در آن وقت که در لغت مشکلی رو نموده باشد و در آن حال علی بن ابیطالب علیه السلام
 نباشد که حل آن مشکل و دفع آن واقعه بکند و صاحب کشف القوارض ابوالموید خوارزمی در مناقب خود از هر شی
 از اینها تفسیر و تفسیر نقل نموده است از محمد بن خالد بنی روایت کرده که گفت من خطاب رفدی بر بنی بود و خطبه
 داد و در آن اشکافت و فرمایم عاصم بن ابی سکران ما کنتم صابغین قال فانتم افعال ذلک طایف مقام
 علیه السلام و قال اذ انکم تسبکون فان تسبکون فکما قال و ان لم قال انک تسبکون فی غیر غیرک قال
 الحمد لله الذی جعل فی هذه الامة من اذا اوجبت اقام اذانها فیرکبها و انهم شمارای است از آنجایی که گفته
 اید و آنست که دین اسلام است سوی آنجایی که شکر آید و از آن برکتی که از دست پستی غیر شما از اسلام که هر
 سبکی که خطم شما خواهد که در دو خواهد گفت در دانی و جواب و ساکت بود و جاکس می گفت و چون دید که جاکس
 جواب نداد و بار این حرف را تکرار کرد پس تفسیر علیه السلام که در گوش از مسجد نماز میکرد از کلمه ای ادبی باب
 شد و فرمود که گفت آن خواهیم کرد که چون اراده این بخوانی که در توبه خواهیم و خود اگر توبه کنی از توبه قبول خواهیم
 نمود و اگر از توبه اسلام آمده بود و مرتبه غیر فطری را اگر توبه کنی توبی میکنیم پس گفت و اگر توبه نکنی چه میکنی و من و اگر
 توبه نکردی و نیت نخواهیم زد و چون از حضرت امیر این سخن شنید و عرض را از حدیث حسن ابراهیم برد که تائیدی

زده گفت محمد مران خبر اگر دین است کسر لغز و نشو و نصوب بکردار این که هر کلاه بر کلاه افشایم برادر است
 ولایت می کند و کجای می ماند از دست بیکر و از دست صاحب کشتن و از دست بیکر از این سویت را نقل کرده نوشته است که در این
 عجیب و غریب بطور این تا که بر این حدیث عجیب است و درین جواب سوال تری غریب است بیکر که تا یک نظر بر خود
 و ظاهر هر کس که گفته این کرده است این باشد که در فکر کشتن از دین بوده و در فضای هم نوشته از یاران است که
 می کرد که به پند از اصحاب کسر موافقت او می کند و این موس و دیگر از این است بانه و چون از کسر جان نبیند بلکه
 مقصود جواب باشد چنان جواب داد و بر سر که در حدیث را باین حدیث خود را یعنی خود را که در زمان خلافت
 دیگران حکم شریع و ظاهر دین و غیر مسائل اخلاقی باشد در زمانی خلافت ظاهر می آید و با شریعتی که وقتا با او احکام
 با و رجوع خواهد شد در هیچ حالی نیز از رسول الله آمد و اعلم خود را ابوالموید خود را از او در داخل نموده که
 گفت العلماء ثلثه رجل یأثم و رجل یالک و رجل یأثم فی غلایه یا شام سیل الله فی بکوفه و هو سیل عن
 الله بالمدینه و هو لایسأل الله فی غلایه من اسلام که از هر کس اعلم و داناتر از من خود در کس که نیک است که در حجت
 مر باشد و او از ان خودش بود و دوم شخص که در کوفه مر باشد غیر عبد الله بن مسعود و از ان غیر فقیه تری بود و سوم
 ان کس است که در غلایه مر میرسد و مقصودش از امیر المؤمنین علیه السلام باینکه از ان گفت نزد من است که در میان
 از عبد الله بن مسعود و در بر من و عبد الله بن مسعود در استیلا فی حلال ان نموده اند که از غلایه طلب حلال
 بیکر و عبد الله بن مسعود را بیکر احیای من از غلایه چیز و مشکل نمیشود که از دیگری موافقت باید نمود و در غلایه ابوالموید در غلایه
 ذکر کرده که از غلایه اعلم و افقه زمان خود بود پس بدید که انان من اصحاب محمد اعلم منی حلال الله و اعلم منی از او
 اصحاب محمد صلوات الله علیه اگر داناتر از غلایه بود گفت بنود خداوند عز و جل است که بنود من یقینی میدانم که هیچ احدی
 داناتر از خود نبود و من ابوالموید در غلایه بنود من هیچ احدی را غلایه نقل نموده که از دین من موافقت اند و او که گفت
 علی اعلم الناس بالسنه غیر علی علیه السلام اعلم الناس و داناتر منی و داناتر منی است که بجهت رسول و سنت پیغمبر و عایشه اگر چه
 دشمن ترین خلق بود با حضرت اما در مقام آنچه حق بود و زبانش جاری شد و بر دستش چنین معلوم شد که او اهل حق
 میگفت و این موافقت و آنچه در زمان حضرت رسالت صلوات الله علیه اگر واقع شده البته در کتب و نقل
 مطهر است بخلاف انکه در دین خلفا شده باشد بجهت خوشی که انان انان منی و انان را یافته باشند

در آن قضایا قضیه آنست که در تفسیر یوسف بن قطن از سفیان ثوری از سدی نقل شده که گفت زید بن
کعبه بودم که کعب بن زوفی بن اخطب و مالک بن سیف که هر سه از بوسا ایود بودند در آمدند
و از هر یک یک کتاب بخواند و در قرآن واقع است جبهه عرضها السموات و الارض هرگاه یک شب معش
چون تمام استخوانها از زمینها بماند پس بشمارد در روز قیامت در کجا بود و در هر متر تا کی آمده بود از آن
گفت نیکو درین بود که علی علیه السلام در آن مجلس داخل شد و بیرون بار دیگر مسأله خود را اعاده نمودند
پس آنحضرت از آن گفت رسید که در این شب میشود و روز دیگر با شما باشد چون روز میشود مکان شب
کجاست گفته در علم لفظ خود که استقامت در علم لفظ خود که استقامت در علم لفظ خود که استقامت
خارج از نقل بود و آنرا فاسد است اهل الذکر آن کتب نقل میکنند و تفسیر دیگر بود و او در سنه و آنحضرت در فضایل
و ابوابین هر دو در کتاب خود بخندنی طریق از زمین در نقل کرده اند که او در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد
کردیم و در مجلس علی علیه السلام بودم که کسی بخدمت آمده بر سر میا بری دعوی داشتند و چون قریب آمد
با سلام بوده اند و بنیت معرفت تر شده همان کرده اند که کنزی را برکت میخواند و پشت کنز در میان خط
شده و بیری آورده و بر سر او مناسبت می نمودند و علی علیه السلام بفرموده قرار داد و بنام یکی از ایشان برآمدند
بر آباد طحی ساخت و از امتش خود که کبر کس از آن دو کسی دیگر است قیمت فرزند به هر که بر تقدیر بنی قیمت
بصاحبان رسیده باشد و بر سر آمده بود که بگویند اگر این که پیش انقیس علی که حرمش برضی ظاهر شد
از آن خوده اید عقوبت بلیغ خواهیم نمود چون این خبر بخدمت رسالت پناه علی علیه السلام رسید فرمود که همه
مرا آن خدای را که در میان اهل بیت شرف نصیب کرده که حکم میکند بر سنت و طریقت و او علی علیه السلام حکم
مسیر انحراف شد و در تفسیر دیگر که انجام حکم فرمود که جو در زردی و آردند و از آن خود دوزن بودند و از آن
و دیگری بنده و از هر یک طاعتی مانند بود و چنانکه خود را از آزاد امتیاز نمیتوانست کرد آنحضرت میان هر دو فرمود
و اگرادی بر یکی در بنی دیگری افتاد و حضرت رسالت پناه شدند آن حکم را امضا فرمود و تفسیر دیگر که در کتاب
فریقین مذکور است و مطلقا اینکه دو مرد دعوی و خدمت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله کردند و گادی از یک
خری از آن دیگری را گشت و بدو خدمت رسالت پناه فرمود و نیز دلیلی که میان شما حکم کنه چون بنزد او

رفتند گفت چرا رسول خدا را که شهادت از من قضا میطلبید گفتند رسول ما را فرموده بر از تابعی بجایار گفت گفتند بهیچ وجه
ناشی حلی و باین طریق است که از دست حیوان مکلف نیست بر حسب آن چیزی لازم می آید چنانچه می بینید
رسول الله صلی الله علیه و آله را و موضوعی داشته و فرمودند که در دوزخ روید و مسکله را از دست پر سیر او بر حکم قطعه اول الحاق
و گفت نیست ای منی الا رای ای که حکم او حکم منست باز بجهت رسول الله صلی الله علیه و آله ملاحظه ملاحظه ملاحظه
رسانیدند و فرمودند که نه ای منی روید تا میان شما بر سر حکم کنین ای امام منی و وحی مطلق است و فرمودند که ای و از جا
محل خود داشته و بجای خود رفته و خدا را که شهادت فرمایید که من صلی الله علیه و آله را می بینم که در دوزخ است و فرمودند که ای منی
نیست و چون خبر رسول الله صلی الله علیه و آله را که در دوزخ بودید و فرمودید که ای منی که در دوزخ است در میان شما بجای که خدا فرموده
الحکم لک و در میان ما اهل بیت حکم کنین بطریقه و ادب و بی علم اسلام است و روایت بفرما از اهل سنت این
قضیه نیز از آنحضرت و دیگر صحابه رسیده و السلام الله قضیه دیگر از جمله حکماست که از آنحضرت و دیگر صحابه رسیده
و در بعضی از امامان مجتهدین نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و از اهل سنت صحابی چنین روایت نموده
و اجماع بین منیج در امامی با سینه خود از این سخن روایت کرده اند که گوی از برای شکار شتر کنده بودند و
شیری قوی میکل و در آنها افتاده خلق بمطافه آن هیچ شتر و یکی از آنها شتر را با خود نموده دست دیگری زد و او
از هول جان دستش را بر دو سیم بجای هر چه سپیده به چهار در آن کوفت و انداختند و دستش را بر دو سیم
کرد و او لای مقولان در هم افتاده شمشیر را گشوده و فرستادند و فرمودند که ای منی که در دوزخ است و فرمودند که ای منی که در دوزخ است
فرمود که صبر کنی تا من در میان شما حکم کنم پس گفتند این که در اول فریب و طعن و شتر و چون به یکی از ده تانیک
که اهل اولت است با اهل شخصی دوم به هندی و مردم دومین دولت است و در نه عجم رسانند و او لای سیمین
تمام و دست جابرین را حاضرند و قبایل نیز بفرمایند و فرمودند که ای منی که در دوزخ است و فرمودند که ای منی که در دوزخ است
پناهی الله علیه و آله که در دوزخ است و در میان شما حکم کنین و فرمودند که ای منی که در دوزخ است و فرمودند که ای منی که در دوزخ است
بر عرض ثبت نموده و در بالا عرض فرموده الحکم لک و در میان اهل بیت من شخص است که در سن و ده
علاء السلام حکم منما به قضیه دیگر از اهل سنت ابو عبیده در کتاب غریب الحدیث و این حدیث در کتاب
نزهة الاعباد و این خبر از شوب از شعبان در مناقب و طالحی بن سواد در مناقب نقل کرده اند و این که

در خرد بیکدیگر بیزشغل بودند یکی بدوش دیگری سوار شده و میچین بر انگشت بر پهلوی ایکی بر دارند و زود او را
چسبند و از راجه بین رتق و رتق شکست و او را می نیز دایره المومنین علیه السلام بر دارند و خود که در رتق
ساخته و بیکدیگر شکست که هر دو شکست گشته شده ساق است و خود بدوش آن دیگری سوار شده و در رتق
را ایکی دو و خرد دیگر بر بند و خود بر سوار علی علیه السلام رسیده آنرا امضا فرمود و بصحبتش حکم نمود و اینها
از جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس رضی الله عنهما منقولست و در کتب فقهی مسطور که روزی ایکی کعب
بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد اقصی حاضر بودند و ایضا منقولست علیکم تعزیرا تا آخر خوانده حضرت برکت
صلی الله علیه و آله خطاب بجهنم کرده پرسید که نعمتهای الهی که فرموده بر شما تمام کردم که بجهت حضرت بعضی
سکوت و زبیرند و جبر بیکدیگر مال اسباب افتادند و باره بطرف زن و فرزند رفتند و بر خیر و بدی و جلال میل
نمودند و چون هیچ یک بر خود افعی اراده نکرد و شایع خواست حضرت مسالت بنمید گفتند حضرت مسالت بنمید
متوجه بآنجا آمد مر المومنین علیه السلام شده و فرمود که قل یا ایها الحسن بنی خطیب بنی سید و مسند نشین در شب و روز
تبحر در آمده گفت ان خلقنی و لم اکفر شیئا که او ان انشی فی ارض صوره و اهل ترکیب طایف و طایف
تا آخر آنچه فرموده بر بنمید تعزیرا اخذت که خلق کرد ما را و از عدم بوجود آورد با آنکه پیش از آن نبودیم و بموجب
هر یک قدر که گفت کنز الحقیقیا ما جلیست ان اوف خلقت الخلق لا اوف ما اخلق خلقت وجود کرد انشا از
نیست همیشه آورد و بار امانت خود را بر آسمان گماشته زمینها عرض کرده بود و از بدوشش آن ایام نموده عاجز
شده بودند بدوش ما نهادند و ما عقلی اندیم و شما ایمان یار امانت توانست گفتند قرقه مال بنام من دیوانه زنده
و انچه مدعی آنکه ما را از بهترین صوره آفرید خلیف محققان گفته اند که خلق ترکیب آدم و بهترین خلایق از شما
که ممکن بود که واقع شود و آفریده شده است صاحب خلقتش را ز گفته جهان چون رفت و حال چنین است
که هر چنی بجای خویش نیکوست و انکه آسمان و زمین و آنچه در آن است همه را سخا کرده و همه بطفیل و چو ما
و بجهت نظام کار ما آفریده و همه بر سر از نظر با جمیع گفته سوار بوده و خود رشید خلقت کارنده تا توانای بکف
آری بخلقت خود را همه از بهر تو بر گشته و توان بردار منظر انصاف نباشد که تو توان زبری و عظمی را
عقل در دست گرفته است فرمود که در آنکه او فکر کنیم و بموجب نظر ساعه غیر من مجاهد مسند احمد و از ابیایم و در

[illegible]

[illegible]

فردی که زیاد بر آنچه میگویند و گفته اند که راست است آنچه را نیست بفرزن و در زند و با این است
با خبر است بر ظلم و جور و تقدیر میگوید و نصاری میکنند و تکذیب اینها میگویم و ما و شی از اینها در آن
یوسف است که گفته یوسف اگر گفته اند آن قول کذب بود با آنکه ایشان بفرزن زمان خود و در حق و در
از تقدیر میگوید و نصاری است که حق تعالی فرموده قاتل نصاری است که میگوید علی شایع عالم است
انصاری علی شایع میفرماید هر یک دیگری را بد و باطل میگویند و میگویند و میگویند و میگویند
درست میگفته اند و یقین دیگر آنکه کسر را نیز و با یک آورده اند که غریب زده بود و با یک آورده اند و در گفتن
در میان خبر زده شده ام که غریب باطل میگویند و ما را خبر نیست آن خود و با یک آورده اند که از صاحب گفت
چرا از علی بر سر و از خبر شده آنکه کسر را نیز و با یک آورده اند که غریب زده بود و با یک آورده اند که از صاحب گفت
که او را در مجلس میجو و افکار میگویند و بر سر و با یک آورده اند که غریب زده بود و با یک آورده اند که از صاحب گفت
غریب را چه ام که دانه کرده و کسی که میگویند و با یک آورده اند که غریب زده بود و با یک آورده اند که از صاحب گفت
خود صادق بود از خبر ای که خلاص یافت و ایست در عهد ای که و کسر را از حق است افتاد و دیگر گفته و در خبر
مادر آن دیگر گفته شد و با یک آورده اند که غریب زده بود و با یک آورده اند که از صاحب گفت
هم مانده است اگر خواهد آنکه در آفتاب بر آید و بر سایه او چیت نماند لیکن آنکه را از خبر میگویند که با یک آورده اند که از صاحب گفت
حرف که بافتن بخش میباشند و اگر گفته است و ایست که میگویند و با یک آورده اند که غریب زده بود و با یک آورده اند که از صاحب گفت
دور و از خط نصاری نیز و ای که آمده سوال کردند که معنی دو ستر و دشمن و یاد داشتند و فراموش و غایب است
و خواب دروغ یکست تفاوت از یک است و فرق بچیز است یک شخص با یکی دوست و با دیگری دشمنی است
و یک سخن را بسا و میار دو دیگری را از سخن میکند بچیز یک غایب است و دروغ میگویند و با یک آورده اند که از صاحب گفت
جواب میگویند بهر متوسل شده و او در جواب کمال میور زیرا علی علیه السلام پیر شده از و انما من علی ان
نمود و آنکه میگوید خود که حق تعالی را در آج را پیش از این بر و بر اسالی آورده و در آنوقت بفرار و او را
بعضی گفت و انعام بود و بفرار از بعضی نفرست بجای موجب فتنه و فتنه میگویند و در و در و اگر انعام
افتد آشته اند و این نشان هم محبت میور زنده دوست میشوند و هر که از دیگری نفرستاده همان نفرستادن

[illegible]

[illegible]

در عهد خلافت شیخ شرفی نقل کرده است که در آن زمان بود و عرفا می دانستند که حق تعالی او را از این سخن زنده
 بجان برگشته شده است که نشسته و اتفاقاً آنروز را در مرقمانه بود بجله اش بدو در آنجا نشسته بود و
 مردم می دانستند و زنده مانده بود از چند روز از خلافت او و صاحبان خون او را دیده گشت گشت نشسته
 خلیفه و زنده خلیفه با خود گفتند که حق تعالی او را زنده کرد و بدو بار دیگر گشت نشسته و حق تعالی او را زنده کرد
 و سلام فرستاده است که از آن حضرت برد که را یکبار گشت نشسته و بار دیگر با خلیفه می گشتند و حضرت با نشسته
 کسب و حاصلی شریف نگارنده از هر رسیدگی این چه حکم است که در حق این مرد کرده و در هر چه ایست که حق
 تعالی فرموده النفس بالنفس فرمود که ای شما او را یکبار گشت نشسته بگفتند لیکن زنده مانده فرمود که
 پس دو بار بخوابید گشت در جواب میبویستند و گفت پس شما حکم را باید و بکنید فرمود که حکم من آنست
 که او را یکبار از پرتو بار و در هر وقت که گفت پس خون بر سر خلیفه مانده از حضرت گفت که اگر از این خون
 بر سر است او را هم بر روی آن خیزد که روزی که هست تا نباید صبر نمود و عرض آن مرد بپای تو زنده و جان
 تو نیز زنده را به کز زنده بجای او را گشتی گفت البته چنین است فرمود که البته چنین است و جان تو را به
 حق است او را نیز بر روی حق است گفت من از این خون میبرم که نشسته و او را عفو نمودم حضرت فرمود که او نیز عفو
 کرد پس برین صاحب کرد و زنده صاحب نامه نگشتند و در دست به عابد نشسته گفت حمد و ان خدا را که شما اهل بیت
 و ائمه است و ایت خلیفان در میان خلق تفکیک نموده و لا اله الا الله قضیه دیگر آنکه زنی را از حضرت
 ع او بردند که حامل بود و جلسی از زنان بر سید و فرافور حکم رجسی نمود و حضرت امیر بر قضیه مطلع شده
 و خود که نشسته الکافی فرموده و لا تزله و از زاده و از آخری غیر سر را بگناه کسر دیگر نمیتوان کرد
 و گویند که آنکه است و در حکم بر سر بر طبق که در شکم او است ستر ندارد و او را بگناه گفت پس باین
 بهر باید کرد و فرمود آنکه او را یکبار از زنده تا بزیاده و زنده نشی را ایضا بر سر در انوقت حکم خود را بر و جاری
 کرد اما پس از او را که نشسته و چون وضع حمل نمود و وقت شد و چون خبر رسید که لا اله الا الله قضیه
 دیگر که آنکه عثمان بن عفان زنده است نموده اند که گفت در مجلس حاضر بود که مردی آمده گفت زنی زاده
 و در ایام کفر و اطلاق داده بودم باز عفو نمودم و در اسلام نیز یکبار طلاق داده ام این دو وقت

طلاق نیست یا یک طلاق هر مدتی سکوت در زمره آنزد و بار دیگر رسید گفت اگر واجب نبود این صبر کن
تا علی جدا شود و من بودم تا علی مسجد آمد و آنزد سوال نمود ایمر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر طلاق
سلام با کلن قلم بر خند که عذر احوال غیر مسلمانی بر طرف میکنند خبر را اگر پیش از آن بود آن طلاق
که در کفر واقع شده آن حساب نیست طلاق تو همان نیست که در اسلام داده و عمر گفت آنزد
سأد که تو باین مسجد نیایی و آنزد حضرت را دعای خیر کرده رفت قضیه دیگر که شخصی خبر رفته بود
و بعد از آمدن او شنید از نشیروا وضع حمل شده و بر دوشکل آمده زن بخدمت عمر آورد و عمر حکم دهم
نمود و پیش از آنکه زن را سنگ بکشد حضرت امیر علیه السلام واقف شده و فرمود که حق آنرا
در زن مجید میگوید چرا و قضا آنست که او سال بدست غیر خوردن است و شنیده است اقل حمل
و این فرزند ازین شخصی است زن بکناه آنزد و زن حضرت امیر را عا کرده و فکر آنرا بجا آوردند و عمر
گفت لولا علی لکدر قضیه دیگر اینکه شخصی خبر را داد و زن بود از همدی که زن آنرا از یکدیگر بمنزگی از
آن دو زن خواست که شوهر را از در بخانه و فکر نمی بیاورند رسید و سفید و تجمیع را ارجام او را بخدمت گفت
بکانه را با خود دیدم و از آن ارجام او شادمانست و قضیه را بر سر سینه زد و حکم بقبوت نمود و حضرت
ایمر المؤمنین را خبر شد و فرمود و آب کم طلبیده بر آن موضع ریخته آن سفید نم بسته شده و بعد از آن
ظاهر که آن علی از کید و مکر آن زنست این یک را حد قذف فرمود و آن یکید از ثمت خلاص داد و عمر
گفت لولا علی لکدر قضیه دیگر از این عباس روایت که گفت در مجلس عمر حاضر بودم که خبر در بابا
زنی آوردند و خبر کواهر دادند که این بی بی با این زن ناکرده اند عمر هم را خبر فرمود و خبر امیر المؤمنین
رسیده و فرمود خبر کنش تا خبر بجا آید و چون آن خبر رسید که یا علی حق قاتل فرمود الزانیة و الزانی فاحملوا کل
واحد منهما مائة جلد فرمود و بی یکس حکم اینها هر یک است اولی و اولی و دوم و دوم و چهارم و چهارم و پنجم و پنجم
و پنجم را سیلی باید زد پس مردم هم ملواست فرستادند و خبر میفرستادند و چهارم را سیلی بمان قصه نمودند و فرمود
که او این بود که درین خود فساد کرده و علی بر او است و دوم زنا کرده و موجب آیه جلد باید بخورد و سوم
عصمت است چه بر او لازم است و چهارم نیز است نصف عمر او را واجب باشد و پنجم دوازده است و چندی است

ادبی باید که پس گفت لولا علی السکس فقیه دیگر اینکه از انس بن مالک روایت کرده اند که گفت
و بعد خلافت عمر در ویش را که میفرمود حکمت اطفال خود را که در ویش است که نشیما را
نمیزد این که که میفرمود بول بر و فرار او در ویش است تا بول کند کشته شود و زمانه میفرمود
او را و میفرمود کار و زرد و کشته افتاده و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
جمع آمدند و کتبات فقه کشن او که جوانی خود را در آن میان انداخته گفت است از و بزرگ
که گفت آن شخصی نمیزد و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
علیه السلام میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
را میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
آن میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
من ایها الکاتب ایها الناس جمیعاً هر که میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
بر و قتل لازم نیاید مسلمانان بکفر گفتند و میفرمود لولا علی السکس فقیه دیگر که فراموشی در احیای
و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
تقریباً آن زن نسبت داده بگویند و زن چون کسان میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
اصحاب را طلبید از حکم آن رسید و اصحاب که میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
و نیست خیر زن را طلبیده بودی پس هر که در اعلی علیه السلام حاضر شد گفت یا ابوالحسن اصحاب
درین حکم چنین فرمودند ترا رسول قسم میدهم که حق مسلمانان را امانی فرمود که اصحاب را از خود
را میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
نمیزد و گفته اند که تو را الفیحه کردی و من باین را میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
ابوالحسن حاضر ناخود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
بعقد تو ایضا بزرگ میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود
میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود و میفرمود

و با کشت بکارت دختر از ازم نمود و چون شوهر آمد آن عیثم را از نا اتمت نهاد و داور می
فرمود و در دختر را عقوبت فرمود و حضرت امیر علیه السلام خبر یافته مسجد آمده آن زن و
زمان را حاضر نموده تفریق نمود و فرمود زنان مسایه هر یک بخواب و دادند و کلبه
زن بر مردمان ظاهر شده و او را اخرج فرمود و الزام بر المثل از ازم بکارت بر او نموده عیثم
برنی با نرود و داد و کاوشش را مال خود کرد و عمر گفت و لا علی المملکة و اگر چه در جهت ده سال
که ایام خلافت خود هیچ ماه هر یک هفته بلکه روز یک شنبه که از این قسم حکمها واقع نموده
باشد و قاطع لفظ المقال بعین قدر اختصار رفت اما قایع واقعه در عهد خلافت عثمان
که دوازده سال پیش شش حکومت و وقایع که در حروب ناکشید و قاسطین و ما و قین
ظهور یافته از عهد هر یرون است بسیار از آن در شرح ابی محمد یزد و دیگر کتب بیرون
تواریخ مذکور و به سه که از کتب معتبرین مطهر است ذیبت بخش این رساله میشود از آنجه
بیکر اگر چه در تاریخ بسیار را با غلام تجارت بکوفه فرستاد و به غلام خود در حسن و در نیک
و در قدیم نزدیک بودند و غلام از حکم بزرگ بود و ده گاه غلام را در نهاد و لباس و اجلی در بر
کرد و به راه گفت و او را غلام و او را به جا کرد و قاضی که رفت امتیاز شواست و کسر غلام را
از خواجه باز داشت تا آنکه بخت امیر المومنین علیه السلام رفته و ماجر الکشفه انکرت
قبر را از نمود که دو سوراخ در دیوار کنده و آن هر دو سوراخ را بر آزند و چون چینی کردند
شمر به دست قبر و اگر زن که در غلام را و چون قبر شمر را حرکت داد اگر غلام بود و این
کشید اگر آرد بود بجا خود میباید و غلام از خواجه امتیاز یافت غلام را تا دیب
نموده تو به فرمود که دیگر با خواجه اش با بنطری عمل کند و از حبه نو آید و اینکه از جانب
روم حاجب نزد موییه آمده بود و خبر چند رسید و یکی از سؤالاتش آنکه آن شی
که لاشی است و آن خبر را خبر نیست که ام است و موییه چون خود را کل نموده آخر
نعم و عاصی بزرگتر از آن دید که اسبی قیمتی بشکر امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام

و چون پرسیدند که قیامت چیست چه خبر است بگویند تا خبر شاید این خبر علی رسد و او جواب جز که هر کس مسلم شود پس
چون کردند و آنحضرت چون قیامت برپا شود و اسبدا طلبین از صاحبش پرسید که بگویم اگر کسی که
تا خبر و قیامت را نداند که اسبدا بگوید او را وقت قیامت بصواب برسد و اسبدا با او بخوابد و خبر صحت است
و اگر از پرسیدن بگوید دلیل آنکه حق تعالی فرموده بگوید سلطان ماضی از اجاده لم یجد مستجاب تر نشان
از اسبدا که از آن و چون با آنجا رسیدند هیچ نماند و فرستاده خبر برده و سوید از او عالم و حساب کرد و علی
را بگویند که دوم را در هر کرد و از جمله کلمات الهی آن حاجب روم این بود که در خبر خود را از حجت و آنرا نیز
که فرستادند که از علی علیه السلام سوال کن و چون پرسیدند فرمود که مگر رومان نام مطلق است بنیادین قدم در
آب نهد باعث هدایت میشود و چون بر میدارد و موجب جزیر یکد و باز دیگر رسوای تباری از جانب ملک
روم خبر است امر المؤمنین علیه السلام آمده سوالات داشت یک یک ماضی منمود و جواب هر شینه تا چون
تمام شد که شهادت بر زبان رانده مسلمان مفر و الا اینکه آن ژنادر که در مکرور متولد شدند و دیگر در
وقایع نمودند و مگر یکی صد سال و دیگری دو صد سال بود که از مکرور و آن خبر بر بود و برادر او که یکبار متولد
شدند و پنجاه سال با هم زندگانی کردند تا با هم صد سال روح از بدن مکرور مفاقت نمود و چون با جهت
یافتند و وطن آمد برادرش زندگانی و پنجاه سال دیگر هر دو بر نسبتند و دیگر در عالم قیامت افتند و تا که
قسمه خبر در نشانی احوال امام موسی کاظم علیه السلام بیان خواهد شد و دوم از سوالات آن بقیه خبر زمین که
از مکرور افروختن تا در قیامت آخر دنیا یک خط بیشتر تا پیش آفتاب نهد و بر تو آفتاب آن رسید کلام
بقیه است در جواب فرمود که آن مکرور دایمی نیل بود که چون با هم آمد و می رسید حضرت کلیم اللهی در شکافه تابانی امر آن
یکد زنده بود آفتاب بقعوش افتاد و بر از آن آب دریا هم متصل شد و دیگر آن جهان زمین رسید سوالات سیم
آنکه آن آدمی که در دنیا میخورد و در آنجا شد و او را بول و غایط نیست که کم است فرموده آن جناب است که از هر چه
ناجی میخورد و در آنجا نشسته و بر سر او را بول و غایط نیست دیگر آنکه آن چه میخورد که در وقت آن غایبند نه
بود و در حال خوردن مرده فرمود که آن مصای موسی علیه السلام بود که چون شام و خفت بود و حیات و غایب
میگشاید چون بیدار شود در دهه ساحران جمیع سخنهای خود را فرمود و فرمود و دیگر آن بقیه از زمین که در روز

طوفان نوح علیه السلام در زیر آب نماند و بر بالای آب آمد که ام مومنین از زمین بود و فرمود که این مکان بوموعین است
خداوند که بخت بود را و عالمه خرقا و تقیما دیگر آن در حیاتی که او را بر وجهی که فرستاده او بدو از نوح است و این
جنبین بود که بوده فرمود که کی بود که برادران یوسف او را گرفته اند و نه گفته یوسف را و نه و او بگوید
گفت که شست پیران و پسران و کان بر حرام است این حرف نسبت به تمت است که آن صاحب شادی که
و حی الطربا و آند و اند از جن بود و نه از انس که ام بوده فرمود که آن زن بر عیسی بود و حق تعالی که آن پسر خود
و او را ربیبی است از انصاف من الهام فرستاد و پروردگار تو بسوی من بران مصل که فرایم از شکافهای کوه و میان
در خان خانانهای سدس مشاوی از قوم دیگری را برادر خود و نایب و چون از صدای چینه او را نقل کنید در میان
خود و بر است نه گالی کشید مکان شما و خوش شما با که بگفته باشد و دیگر هر جا که از این جانور منقول است و در
تغایر نه که که آنها نیست آلا با الهام ربانی و اعلام یزدانی و آن رسولی که از طایفه منی و از قوم انسی و از طایفه و
شیاطین بنمود که ام رسول بود و حضرت فرمود که آن چه است رسول سلمان علیه السلام که کتاب خود را با و داده
بجانب بلقیس فرستاد و او از سبب کتابی این اشاره بآن است و آن مبعوثی که در هیچکدام از طایفه مذکوره
نبود که ام بود فرمود که آن غراب است آیه نیست الله غرابا از آن با و میله در قصه بابل و قاپل و آن مکانی
که بر پشت آن نماز کردن مکروه است بجا است و حال آنکه حق تعالی تمام زمین را از برای آنست و مسجد
ساخته و حضرت نماز داده فرمود که آن پشت خانه مبارک است بجهت غربت و احترام آن و آن نفسی
که در نفس دیگر جا کرد و با هم رفیق شدند بی آنکه میان هم دو خیشی آشنائی باشد که ام بودند فرمود که آن
یوشن بی بی بود که در شکمهای جانور با هم حق تعالی پس رسید که عسای هر سزا چه حجب بود و طول آن چه بود
فرمود و از جبهه عروج بود و در آن وقت که بزرگواران مومنین علیه السلام و از هر چه حق از پشت بجهت شیب
بزر علی بنیاد علیه السلام آورده بود و از جمله احکام آنحضرت در کوفه آنکه این طایفه از هر چه حق او از هر چه
نموده که گفت در مجلس امیر المومنین علیه السلام حاضر بودم که جوابی بطلب آمده گفت پدرم با جعفر بن محمد بن جعفر
بسیار ردد و اکنون آن هیچ آمده میکنند که برت فرمان یافت و هیچ جز از خانه فرمود که هر کس که امروز
حکم کند شب بیکم داوود بنی علیه السلام پس آن جمع را که هفت بودند طلب فرمود و امر نمود که آنها را از یکدیگر جدا نمود

یکی یک سالگی و از چهار روزی فوت آن مرد بر پسر و هر یک چه می گفتند که خبر می نوشت
هیچ دو کس بر او نمی گفتند پس آنرا را تحویل نموده بعضی آن پکنه متوقف شدند و فرمود تا مال او را حاضر کرده
بیاورند و آنرا تسلیم کردند و او را در میان برادران خود گذاشتند و لیکن آنحضرت قوم را عقوبت فرمود و چون از آنحضرت
التماس باین حکم داد و نمودند فرمود در زمان داود و مثل این قضیه واقع شده بود و او در روزی در
بوم یک شمشیر را در میان راه دید که بپای زمین افتاده و یکی را مات الدین میخواندند از آن طفل پرسید که ترا
این نام که داده است گفت مادرم او را بنزد مادر برده اند و تران استفسار نمود و گفت پدرش با
چهره سبزه رفت و چون رفیقانش بر گشتند گفتند او فوت شد از مال او وصیت او پرسیدیم گفتند
مالی نداشت لیکن وصیت نمود که گنجی دارد و بگوید که اگر پیری باشد او را مات الدین نام دهند که بجز این
وصیتی نیست و من بوسیله پسرش این طفل را این نام کردم پس ولود و علیه السلام آن حج را طلب
نموده بخیر کرد و نزد مردم معرفی شود و نمود و ظاهر آنکه آن شخص را کشته اند و مال او را گرفته و به پسرش داده
و مادر را گفت اکنون پسر را عاشق این نام کن که اگر دین مرده بود زنده شد و خلق صلوات بر
رسول فرستاده دعا کردند و آن پسر سعد بن ظریف از اصبح بن نباته روایت کرده که گفت
شخصی در کوفه مجلس شریع قافرا آمده دیگر همراه داشت التماس نمود که خانه را خلوت نمایند که حاضر
نمیشد و در آن خلوت شد گفت ای قافر من این شخص را که همراه منست دختر دهنم
بشوهرش دادم و از و باردار شده و کنیزی بجنب خدمت با و داده بودم با کنیز جمع آمده و کنیز را
باردار کرده شرحی که گفت من از امیر المومنین شنیده ام که خنثی را باید دید که پادشاه از او نام
بر آید بکن نیز نبودن و لیکن درین مسأله اجزم این را بسمع امیر المومنین باید رسانید و از آنحضرت
جواب شنیدم و بفرموده است حضرت امام علیه السلام فرموده قضیه را شرح داده اند امر نموده که آنرا از مادر سلوی
او را بفرزند از جانبی است و در آن طرف جیب صفت میفرمود تا مرش بر شنیدند و گاه و فلین
در دولت آیند و بر منش طایع ساخته و دعوی که میکرد آنرا باطل کرد و بر آن عمل نمود و چون شناختن ذات
کمال انصاف حضرت امیر مومنان و پیروی متقیان ابا الحسن علی بن ابیطالب صلوات الله علیه

و علی دوازده الطیبن هر یک نسبت بکسزدیک بحال است و تقاضای احکام آنحضرت نیز از اهل اسلام
برداشت و آنچه در کتب میر و تاریخ مضبوط شده آن را اگر خواهر که نویسد بقیل دوازدهم که گفته است
که گویم و صف او بجهت خود مشهور و مشهور بکافران و این کتاب عقاید بر این و غیر اینها بین از احکام است
آنحضرت سلام تسلیه بر آنچه گفته اند و فصل دوازدهم در بیان آنکه هر دو صیغه از قدرت و سلطه
صلی الله علیه و آله دوازده است و اسم و القاب و کنای هر یک از ایشان علیهم السلام اولیای اید و کتب کثیره
در اول کتاب است که بابت چون علم مقرر این نام و محل نزاع و فساد بی آدم است تا جایی که همیشه بکسی از اهل
که بود از بزرگان ائمه و جانشینان ائمه با هم مشهور و یا غایب و مستور موجود باشد تا حفظ کتاب است و رسول
ناید و بندگان خدا را از طریق حسن معاش و صلاح و بر این صواب و سدا که از اثر نبوت نام است تعلیم نماید و از ظلم
و تعدی و فساد باز دارد و بصفت عصمت و تکلف باشد تا ثابت شود و آن نمود و اولم و دوازده
او محل اعتقاد تواند بود و دیگر از پیغمبر ما علی الصلوة و آله متعه ایمان دی در امتیازان راه یقین نمود و دوازده
از پیغمبر از ایشان با اتفاق موافق مخالف معصوم نبوده و نیست و مسلم و غیره از اهل کلام نبی است
ستند است نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود آن که الا در ایقینی می می فهمی و غیره
کلمه من قریش در مدایت دیگر لا یرای الاسلام فرمایند ای انبی خیر خلیفه کلمه من قریش در حدیث دیگر لایزال
به الامرات یا حتی یقوم التفت یکون فیهما اثنا عشر خلیفه کلمه من قریش و این احادیث صحیح است و آنکه خلفا
و ائمه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله دوازده اند لکن نام دوازدهم را باید که دراز باشد که با ندانند تقاضای
او زمان تکلیف الله او را به چگونگی نیست که درین قیام بماند تا روز قیامت بوجود دوازده کسی که بر تقدیر
ترک و آن دوازده کسی باید که مقتضای احادیث مذکور از قریش باشند و غیر از طایفه بنی امیه که هم از قریش
قابل آن نیست که هر آن دوازده معصوم قرشی از درستی رسول الله باشد ظاهر است و این دوازده
کسی علیهم السلام ممکن نباشد و اخبار و حدیث درین باب آمده و بعضی از مخالفین با اتفاق احادیث مذکور
را بر مبنای شریعه ابراهیم و حسین علیهم السلام و هفت کسی از بنی امیه نقل نموده اند و بعضی از مخالفین آنجا
پار و تاریخ الخلفاء و شیخ حاکم و دیگر کتب اهل سنت مطهر شده این عمل را نیز از بزرگان قرشی تاریخ

[illegible]

به باشد اندر هر چند که نفوذ وجود آنحضرت با اعتقاد شما انکسار باشد که از نفع حضرت را بی جا می دانند و
 که شایع مقامه و اشغال او بجهت انوار موجب خروج از محدوده واجب می باشد و گفته اند هرگاه یافت نشود
 امام که حکمش بر جابر باشد همین بر غایت معجزه و جبر از اهل حل عقد یکسر و غیر از غیر از اهل حل
 هر چند که حکمش بر جابر نباشد همین که قادر بر عزل و نصب می باشد اگر خواهد باشد ایشان واجب
 کرده است و علت صحر بردارده امام ظاهر آن باشد که امامت مشغول نباشد و الا بعد از فوت امام سابق پس
 ممکن نباشد تجاوزه امامت از امام دوازدهم و از بعد از بیرون رفتن او از دنیا و چون فی قالی ادا
 عذر را از کرامت نمود لاجرم ایام کرام از آن بعد تجاوزه نخواهند نمود و شاید این نیز از باب نیست و احوال
 بعلم آتی باشد و حکمت آنرا حق و جل علا دانند و از جمله وجه این که ارباب شریعت از زمان آدم صغی علی
 نبی و علیه السلام که فاتح شریعت بودند تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله که خاتم الانبیاء است شش پیغمبر بوده اند
 که سنت اقد بر آن جاری شده بود که هر یک از ایشان را دوازده وصی بوده که خطا دین و شریعت
 او می نمود و مانند تکلیف بآن نبوت باقر باشد آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و داود و عیسی و موسی و محمد
 و عیسی روح الله صلوات الله علیه و هرگاه شش نفر در هر دو صیای آتی انبیاء اولو النعم
 صاحب شریعت انجمن جابر باشد باید که حد و حاشیای خاتم الرسل که ناسخ شرع است
 بر آن وجه باشد چنانچه حق تعالی فرموده سنه الله انی قد خلقت من قبل و ان تجد سنه الله بعد از آدم
 از علای مؤیدات برین مطلب ایراد نموده اند که حق تعالی در قرآن فرموده که و لقد اخذ الله من نوح
 بنی اسرائیل و جعلناهم اثنتی عشر لقباً و کرد انبیه عدد و جموع را که با بر نقابت نمایند دوازده پس باید که
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیز عدد و انبیه که با بر امامت قیام نمایند دوازده نفر و حضرت
 خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله در لیلۃ القدر که از انبیا رحمت می گرفت و فرمود افرجالی منکم اثنتی
 عشر لقباً کلقباً بنی اسرائیل و من کنته از میان خود از برای من دوازده نقیب چنانچه قبلاً
 بنی اسرائیل با من عهد بود و در پیش من شریعتی که این طرز و طریق در ام و صابت همیشه رعایت می شود و این
 نباید که ازین کماریا و باشد دیگر آنحضرت واجب علی دکره در بیان اسباب و سر علی السلام فرمود

و من قوم موسی امم نبیون با حق و بیدار و قطعاً هم امم نبیون و قطعاً هم امم نبیون و قطعاً هم امم نبیون
اسباط را که راهی را می کنند و در راه دو دوازده بساط باید که بپوشانند و هر یک از این
او حق اند و جانشین رسول و صلوات الله علیه و در شان موافق نبی و اسباط باشد دیگر اگر چون
حق تعالی بخت نظام امور دنیوی نبی آدم و منجم صامت ایشان که بزبان قدرت بر بزرگ شب روز
و قریه و یک یا شب روز در حالت اعتدال از دوازده ساعت زیاد و کم نیست و در صحت و صحت
و نبی بندگان نیز که محتاج باید و امام اند و بی ارشاد و بهر است ایشان امور خلق نامشتمل است این حد
رعایت شده بر عدد ایشان را موافق عدد ساعات شبانه روزی مقرر داشته و دیگر که بعضی از محققان
نیز گفته اند در مفسر گفته اند در تطبیق عالم علوی با عالم سفلی این نکته مشرب است که چنانچه هر یک از کواکب
سیاره در خصوص این راقی تعالی مقرر نموده که دوازده برج باشد که بر آن دوران نماید ماه را در هر
ماه یکبار و اقرب در سال یکبار و آن پنج در هر ماهی یکبار و چون سیر را تمام کنند باز دوازده را از نو کنند
هر یک از اینها سیوه نیز گفته شده چون ایشان نیز از نجوم آن سبب است باید که هر یک از ایشان را دوازده
برج ولایت باشد که امور ایشان همچون دوران نماید و بعضی از اهل تحقیق این سز را ازین ماعتراذ انداخته
که چنانچه فلک شمس مشتمل بر دوازده برج است و آنی قریب غلی است او صبی او بجای برج دوازده گانه
و شیخ محقق شیخ ازری رحمه الله انفعیر از در قصیده بظم آورده و گفته که چنانکه است فلک را دوازده شمال
که آفتاب بر آن دوازده میگذرد و سال در آسمان ولایت دوازده برج است و آفتاب در آن سال در اوج کل
و حبه دیگر که متعلق بر کوف و عدد است که ایان و اسلام را بنا بر دو اصل است شهادت و شهادت و شهادت
و شهادت بر شهادت و این دو اصل هر یک از دوازده حرفه کیست یافته و چون هر دو نام را حفظ
نمودن آن دو اصل لازم است تا ندانم نمود که عدد آنانی که حفظ آن دو اصل نمایند با عدد هر دو اصل موافق باشد
و ظاهر آنکه بودن آن اصل صاعده و لا با تخف و صلوات اشاره است بانفعیر که چون رسولان
و دیگر را دین و تربیت در حرف زوال بود حفظ آن بر آل ایشان لازم نبود و با آن نیز یک بوده و در صلوات
بر او ترکت شده حاصل چون گفتین لا اله الا الله محمد رسول الله اصل ایمان و امانت فرج ایمان و امانت

که قایم بامر امامت دوازده کس باشند و دوازده امام بر دقت ششسان آخر معرفت ظاهر کرده
 که ایشان را علیهم السلام در تکمیل ایمان و اسلام داخل تمام است دیگر آنکه نور ولایت در نهانی قلوب خلایق است
 بسوی حق جل و بالا نورترین در نهانست خلق را بهر چه بتوان دید و محلی آن دوازده کس را وی بسیار است و در وقت
 بیع مقرر شده پس اگر محلی نورانی که کثرتی بسیار خرم دوازده باشند نسبت ادلی است و البته دوازده
 است و در کتب سیر و حدیث مذکور که در حق و آنچه برده است بر نبوت است و در حال زمین و آخرین بیرون و
 اینجا آخر ج امامت محمد است علیه السلام که حامل بار صلوات و نه امسال زمین است تا در قیامت صلوات
 الله و سلامه علیه و بعد دیگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که لایق من قریش امامت در قریش بخود
 پس در قریش آن باشد و علی سیر و تاریخ تحقیق نموده اند که هر که از اولاد قریش کشته است او فرزند
 و اولی که قریشیت از برای او ثابت شده مالک بن نضر است و از او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 دوازده کس اند و از آنحضرت تا ممد تا وی هم دوازده شخصی اند پس حضرت خیر صلوات الله علیه بمنزله
 مرکز دایره باشد نسبت باین دو سلسله مقابل قریشیت و امامت هر یک از آن دو سلسله باشد و خط
 که از مرکز محیط منتهی شده باشد منتهی یک خط مالک بن نضر و منتهی خط دیگر آخرین ایام مهدی علیه السلام
 و هرگاه این خط بالای از مرکز که حضرت صلوات الله علیه و آله با مالک دوازده باشد باین طریق
 محمد بن عبد الله بن ابی طالب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن
 غالب بن فهر بن مالک باینکه آخر ای خط پانجمی هم از آن مرکز تا منتهی دوازده باشد چنانچه
 که امتی است که امامت از آن متنازل میشود پس آنچه نیز که دوازده باشد تا خط نازل مطابق باشد

بخط صلوات الله علیه بن ابی طالب حسن بن علی و حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن ابی طالب و جعفر الصادق
 و موسی کاظم و علی بن ارضی و محمد بن علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن و احمد بن محمد و علی بن احمد
 ابی حمزه و میر نور الله مرقد در مجلس المومنین میگوید که نه چنین گفتی شما دینی هر یک دوازده فرزند کلین
 اکثر ایشان را نصیب خود و ارفاقی نخواهد و انفسی مشتمل بر همین عدد واقع شده و اکثر اسماء انسانی از طریق
 موافق این عدد آمده پس مناسب است که عدد دوازده ای که تفاسیر و اشیاء از جمله اسماء حسنا دارند

بِزُجْجِي مَا يَدُورُ بَانَاكَ كَمَا اسْلَمَ اِهْنُ الرِّحْمُ اَرْسَمَ وَالْوُفُ الرِّقْمُ وَالْحَنَانُ الْمَنَانُ وَالْحَقُّ

باب رجم الواحد القمار في الباعث الوارث مقدار مائة و ليس اسماء انبياء راجع آدم عليه السلام

بجو کرکیم الدین و غیر سراج الدین و محمد حبیب الدین را شکر و در پس هر یک از خاورد و معصوم را چون امیر

المؤمنين وعلى بن ابي طالب وطلحة بن محمد والحسين بن الحسين والسين وانا

انقرضت القام المحمدية كبرنام ودهد محض منكم في الجدة ودهم في انرا واهل في باقية بعد ان

عبدالمجید از مود کرانه بایع ایست که چن بعد از خاتم الانبیاء و دیگر رسالت نبوت بلکه در هر دو

ولما تم هذا فابى بجواهر دوازده هـ صاحب كتاب الخواص جمع بين الصحيحين باز

جابر بن عبد الله انفاذ روایت نموده که گفت از جابر بن سمرة شنیدم که گفت از رسول

المجلس الأعلى للدين في كرموديلون لحي الشى عتره امير اوكله بعد از ان فرموده است

و چون از خبر پرسیدم گفت آن کلمه کلام هرگز نپس بود و ایضا از سعد بن ابی وقاص نقل است
خبر که کلمه هرگز نپس بود و ایضا از سعد بن ابی وقاص نقل است

مسجد علی علیه السلام و آتشگاه و زینت که شنیدم از رویه و آتشگاه و آتشگاه

روز جمعه که فرمود که لا زال الدین قائما بقوم الساء يكون علیک اثنتی عشر خلیف کلمه و فرمود

بفرستید و بنی فرجام دیا جانوا بدو تار و زر کفایت تمام شود و رشاد و ازده خلیفه حکم روا خواهند بود

نار و ریاضت که هم اینان فریاد باشند و انصاف در سینه اهلین عین که کور است که مرحق گفت

باجه اعد بن مسعود در میجر نشسته بودیم که شخراخته پرسید که یابن مسعود کز از رسول خدا شنید

که گفته باشد دراز و در تنگنای خود اندر بود گفت بی شینم از مفرمود که بعد از من بید و نقابوخی اسرائیل

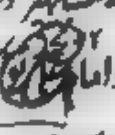
مرأخلیفہا خواهند بود و صاحب کشف الفیہ از نقل این احادیث کفر است کہ اہل سنت و اہل

از سه کار باید کرد یاد و اندوه کسی از دو طایفه شیعه و پی حاس قرار دادن یا رافضی شدن

بنامکه احوال و دست و اخباری که در کتاب این است اعتبار ندارد و اعلمی در این بیان اقرارنامه

اشافتر علیہ السلام کدن در این بق اول گیتوانند و ادر پی خلیفه و حاکم در بی امیر و بی عباسی

از چنانچه قن منکر بوده اند و در اجزای شش دوم نمیخواهند شد اگر میشدند ما از مر این اجزاء پیشتر میگفتم
و نویسیار در مطالب دیگر از برای ما پیشترت پس با آنکه گفتی ثالثه که از شش و الاثر ام میماند
و این بحث بعینه علمای شیعه را باطلایه زیدیه میسر و ایشان از این هیچ نحو بر شش میگویند بحث
و جوابی که معقول باشد از آنکه از یک کار به دعاء نمایند طایفه اثنا عشریه را دلائل روشن علیه
بی شبهه و مضوی و اورد و حق برین مطالب بسیار است که با آنها احتیاج بر استنباط دلیل از کتب ایشان
نموند و لیکن تا بر اینان حجت باشد با واد اینها دیت اقام نمایند السلام علی من اتبع الهدی
و اگر گویند که هرگاه دلائل اضمحلال بر خلاف و لام باشد باید اثنا عشری بود پس چرا از خلافت منحوم
میشوند و از منصب خود معزول میگشته اند گوئیم این حرف خود مراد و معقود ما از حدیث
را نیز بسیار که نیاید که در از منصب هم خود معزول ساخته و نقضی در پی غیر ایشان نشد
و نقضان بر شش و حالشان نیز سید بلکه باعث نیایدی و غریب غریب ایشان بود و در اندیشه
و موجب بر افتقاد و محبت انانی که علم بحال دنیوی و اخروی ایشان داشته و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اهل المؤمنین من غضا عنهم ان یكون لهم ظلمة ما لم یکن
شکافی دینه و لام تا با یقینیه غیر نیست مرد و معجز را همچو که نقضانی و هیچ نحو نمی توانی و مقتضی
ان هیچ مرد را دلم که شکسته نشده باشد در دین خود نقضانی نیاید و در یقین خود از کار ما بر خشی هم
عن مردیت که در ایام حرب بعضی میگفته و الله و غیر و با صی یلونا سوغات بجز اولاد
اما علی الحق غیر خیر اتم است اراضی اب محب و ای ارباب کفر و زندقه و اهل با دید که اگر غرض
ما را پیشتر از خسته میزد و باشند تا آنکه ما را صاحب مار لیسایند بر خضائی که در حجر است و آن دیت
در آخرین هر آینه خواهیم دانست و جزم ما هیچ وجه نمی شود که القیه ما بر حقیق و شمار باطلید و بعد از آنکه
نیاست که ما بر امام دوازده باشد دلیل با امانت این دوازده شخص علیم السلام انیک حاصل شده
نقص صریح از هر یک از ایشان صلوات الله علیه و اما ای که بر از دست با نظری که نقضی واقع شده
از امیر المؤمنین علیه السلام بر سر اولاد حسن علیه السلام و او نقض نموده با امانت با و در شش هجری علی السلام

و از سید الشهدا نفس به امامت پدر امام زین العابدین که آدم آل عباس میساییده اند واقع شده چه در
 کربلا چکس بغیر از وزنه نمائند چنانچه تمام آدم میان از آدم صغری میساییده اند جمیع سادات آنحضرت
 پیدا شده اند و او نفس بر فرزندان خود و امام محمد باقر نمود و از کثرت علم که آن حضرت را بود باقر
 علوم البقیین موسوم شد و او نفس به امامت پدرش امام جعفر صادق علیه السلام نمود و خود و فرزندان
 آنحضرت تقی که معروف و مردم استفاده علوم و تصحیح احادیث از آنحضرت می نمودند و منسوب حقه از در و اج
 یافت این دین را دین جعفری گفته و بیان مشهور شد و آن حضرت نفس کرد به امامت فرزند خود امام
 موسی کاظم علیه السلام که چون در اولاد آدم کسی در کلم غیبه و فرود خوردن خشم بیان حضرت نمی رسید بکلم
 شریعت و عمو و اولاد آن حضرت از سائر ائمه الاصله علیهم السلام بیشتر بود و از نفس به امامت
 امام نهمین ضامن امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع شده امامی که در وینده خاک در شرف
 خلیف بزرگان ملائکه شریف و آنحضرت از دنیا رفت و لیکن کبیر القدر و رفیع الذکر بود علیه السلام و او
 نفس نمود به پدر خود امام  که بابی الحسن الثالث و عکرمی مشهور است و اجماع و کرامات آنحضرت
 بسیار است و خواهر آند و آن حضرت نفس کرده بر فرزندان خود ابو محمد حسن بن علی که ملقب بود بنجاء نفس و کی
 و از آنحضرت نفس بر امام دوازدهم خلف الحجة صاحب الزمان صلوات الله علیه و سلمه علیه و سلمه علیه و سلمه علیه
 واقع شده و امام اول که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است بعضی از فضایل و کبائر و اسماء و القاب است
 ذکر یافت و اما اولاد آنحضرت نبوی که صاحب کشف الغم و غیر از کتب معتبره مایل شریف نقل نموده اند
 اینست که اولاد و کور آن حضرت چهارده و ناث فرزند بوده اند امام حسن امام حسین و زینب که
 و ام کلثوم کبری از سیده النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها ابو جعفر و محمد اکبر مادر او و حوا و حبی و غیر
 بن قیس و غیره بوده باقی اولاد و احسان ایشان در کتب کشف الغم و کفعمی و غیره همانند کلمات و کتب
 آنحضرت شصت و پنج شصت و سه و پنجاه و شصت و پنجاه و شصت گفته اند و امم اقوال قول اولست و او
 تفصیل قبل احکام رحیل آنحضرت از آن مشهور است که بزرگتر حاج باشد و حکایت طبرانی بن طبرانی

نیز اگر چه مشهور است لیکن بطریق دیگر کشف الخف و حصول الامر مذکور است اینست که ابو القاسم حسن بن محمد
 که باین رفا مشهور است نقل نموده که در مسجد الحرام و مقام ابراهیم علیه السلام را حسی را دیدم که جمع کثیر بود
 در آمده بسبب سلام خود را باین سینه کشف نمودی و در صحنه خود نشست بودم و دیدم که مرغی بزرگ آنها
 در کتفه بزرگتر حکم در کنار ردیا بود نشست و ربع آدمی را قی کرد و پرواز نمود و بعد از لحظه باز آمده ربع
 دیگر را کرد و همچنین تا تمام را قی نمود و پرواز کرد و آن احصا بهم نزدیک شد و یکدیگر حبسیده شخصی که نظر
 بر خواست و بر طرف نگاه میکرد و من در تعجب بودم که یکبار همان مرغ باز از هوا برآمده و کمره او را بشمار
 از باقی برین جدا نموده فرو برد و پرواز در آمده رفت و بعد از لحظه آمده ربع دیگر را در بر و خود بهیچ طریقی
 تا چهار بار در همان نظر غائب شد و من متفکر بودم و هر مرتبه خودم که بر از آن شخص فرسیدم که تو کیستی و این چه
 حالت است تا روز دیگر همان وقت باز همان صورت دعوت نمود و چون دیدم که او زنده شد بایست نبود نزدیک
 او رفتم پرسیدم که تو کیستی جوابم نداد گفتم بحق آنکه ترا خلق کرده است بگو که تو کیستی و چه نام داری و چه کرده ای
 من این مرغ خجسته را دیدم و علی بن ابی طالب علیه السلام را گفتم و از آن روز حق تعالی این مرغ را بر من موقوف کرده
 که هر روز یکبار یکی از آن غل را باین نحو که دیدی میکشد و زنده میکند درینا بودم که آن مرغ آمده و بار دیگر غل را
 بدین او کتفه پرواز نمود و من چون از علی بن ابی طالب احوال او شناس نمودم و گفتم این مرغ را من از تو
 او بود اسلام آوردم و آن صورت عجیب حمایت من شد و موضع قبر آن حضرت خبرت کنی و بخت
 و طاعت آنرا عشره اتفاق دارند که هزار آن حضرت بخت است و قرآدم صغی و نوح غی در پهلوی قبر آن حضرت
 ولیکن اهل سنت در چند موضع دیگر هزار و شصت او را نام می برند و در آن اماکن زیارت میکنند و این
 خلاف نیست که اثری بر آن مترتب تواند شد یا حضرت متنفصی داشته باشد و السلام علی من اتبع الهدی
 ذکر دوم امام توفیق حسن بن علی علیهما السلام کنیت او ابو محمد است و تقی و طیب و نسک و سید و بیض
 و ولی و حجت و قائم و وزیر القاب آن حضرت است و بهترین لقب و سید است که رسول الله صلی الله علیه و آله
 او را بآن لقب خوانده و فرموده اینست که سید و در روزی آن حضرت گفته شد رسول الله صلی الله علیه و آله

لما حسن نام نهاد و اذان در گوش او گفت و سرش را تراشیده بوزن آن نقره تصدق فرموده
کرد و از آن روز عقیقه سنت گشت و بعضی گفته اند که اینها در روز ختم واقع شد و تولدش در مدینه
منوره بود و در نیمه ماه مبارک رمضان در سال سیم از هجرت و او اول اولاد امیر المومنین است
علیهما السلام و بعضی عقیده آنست که در شش ماهگی متولد شده و چچ فرزندی شش ماهه باقی نمانده است
الا حسن بن علی و موسی بن حرم علیهما السلام واضح آنست که نه ماهه متولد یافتند و او شبیه ترین خلق بود
برسول الله صلی الله علیه و آله و در روز وفات رسول الله صلوات الله علیه هفت سال و هفت
ماه گفته اند چون امیر المومنین علیه السلام رحلت نمود اوسی و هفت سال داشت و بعد از شش ماه
سه روز که سال چهل و یکم بود از هجرت با معویه صلوات الله علیه و بعد از ده سال که در مدینه بعبادت الله عز و جل
حضرت رسالت پیامی مشغول بود در ماه صفر سنه خمسین از هجرت که عمر شریفش چهل و هفت رسیده بود
بسی معویه زوجه اش جوده بنت اشعث را عازم زاد و دیار چهل روز که بیمار بود بر حجت الکی
و اصل شده برادرش امام حسین علیه السلام را در مدینه و کربلا کفین و تحف و کلاه آورده و بقیع و فون و غیره
و اولاد حضرت بعضی که نیز یازده پسر و یک دختر و روایت اجماع آنست که یازده پسر و چهار دختر بوده اند و غیر از
پسر او که یک حسن و یک زینب نام داشتند از ایشان عقبی نماند و زینب بن الحسن حلیل القدر و کریم النفس و کثیر الخیر
متولی صدقات رسول الله صلوات الله علیه بود و شعر و نوحه میسرودند و از اطراف دنیا بامید فرازش و کلام از او
او می آمدند و از وفایضای یافته و عمر او نهصد و رسید و شعر و نوحه میسرودند و از اطراف دنیا بامید فرازش و کلام از او
او نیز رئیس و فاضل و جلیل و ورع و متولی صدقات امیر المومنین بود و در مدینه و کربلا و بیج رسید و در کربلا شهید
سهم خود سید الشهداء بود و جراحات بسیار یافته اما بر بن حسین علیه السلام در جهاد کاه بود و از فرزندان امام
حسن قاسم و عبدالله و عمر در کربلا بشرف شهادت فاین شده و عبدالله و عمر در مدینه و کربلا و بیج رسید و در کربلا شهید
بگو رفتند و ایوا و غایت یافتند و حسین بن حسن را و را اثر می گشتند و طلح بن الحسن که کربلا شهید بود
پسر و یک در مدینه فوت شده و مخالف و مخالف و اتفاق است در امام امیر المومنین علیه السلام در وقت رحلت از

میان فرزندان امام حسن را دوستی و خلافت مخصوص ساخت و اصل بیت در و ساکن شد و جمع نمود و کلام
و سلام و عروج از رسول الله صلعم باور رسیده بود بحسن علیه السلام تسلیم نمود و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که آنجا از آنحضرت بن رسیده بتو تسلیم بنام و همچنین تلامذ و ساخته کرد و وقت و حلال تا ابد اوست حسین
علیه السلام تسلیم نمائی بعد از آن یکا بنام حسین متوجه شده فرمود که ترا نیز رسول الله صلعم امر نموده که درگاه
بنام بقامتوجه شو و خود که در آنجا رسیده باشد باین دست تسلیم نمائی و اشارت به علی بن ابی طالب علیه السلام
که آنجا حاضر بود و از من استیبار کش ده سال گذشته و دست علی بن ابی طالب علیه السلام نمود که آنجا حاضر بود و از من استیبار کش
فرمود که همچنین ترا وصیت نموده که در وقت و قاتل نهایی مذکوره را بید خود بخوابد یا قریب بدی حاد و از
رسول الله صلعم و آنرا از من سلام برسانی پس متوجه باین امام حسن علیه السلام شده او را وصیتی طویله فرمود
که در کشف الغر و غیره منظر است و از جمود دلالت و البراهین است که یک حکایت بسیار بدیهه است که در حدیث
همه و مؤلف کشف الغر و دیگران از مخالف و موافق نقل نموده اند که در حدیث خود از ابی المومنین علیه السلام
آفته گفت یا امیر المومنین نشانه و علامت من چیست هر چه هست اما که در آن کفر قاتل استغرق است
خود کرد و نادیده آنحضرت است و در آنجا اشاره نمود بپارچه شکسته رخام که آنجا افتاده بود و گفت آنرا بیا
و آنکه شری مبارکش را بران زده نقش کرد چنانچه در موم کنند و فرمود ای مبارک که در عوالمی است
و قهار باشد که چنین نقش بر چنین سنگ بخوی که من کردم بکنند تحقیق بدان که او امام بحق است
و او اجمیت چنانکه آنست که از هیچ اراده و هیچ کاری عاجز نباشد و جسد آن سنگ را برداشته رفت
رحمت آن حضرت روزی در کوفه بخیرت امام حسن علیه السلام آفته سلام کرد و آنحضرت باو خطاب کرد
خو بسیار نیست گفت عا فرمود آن مشک را بده و چون داد بصلای طریق هری بر پهلوی آن هر دو روانه شد
در مسجد رسول الله صلعم و آنحضرت امام حسین علیه السلام آفته رسم تحیت بجا آورد و امام علیه السلام
باو گفت آفته که از من استیبار کش ده سال گذشته و دست علی بن ابی طالب علیه السلام نمود که آنجا حاضر بود و از من استیبار کش
علیه السلام را و بر من عزم بجز ده سال رسیده بود و از من عزم بجز ده سال رسیده بود و از من عزم بجز ده سال رسیده بود

کشته آن حضرت انگشت مبارک بپادشاهت نمودن جوان شدم و هر برادر منکند و من از زمان
آنکه من علیه السلام ماندم و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام ثامن رضا
علیه السلام جمیعاً آن منکند نقش نمودند و بعد از آنکه امام رضا علیه السلام منکند را بر من نمودند و دیگر
زنده بود و بر من آبی حاصل شد و حکایت البیه و طول عمر او و جوان شدنش با اشاره امام زین العابدین
علیه السلام و طلب و علامت امامت را نزد مخالف و موافق بصحت رسیده و اینها در آن کتاب مذکور
و مسطور است که در وقتی که امیر المومنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره و کوفه بود و کتب و صحایف بعضی
چیز که از رسول الله صلی الله علیه و آله بنزد او بود امیر المومنین بآدم سلمه سپرده بود و چون امام علی السلام
باصحاب خود مدینه تشریف بردام که آنها را بآن حضرت تسلیم نمود و در کتاب مستطاب کلینی از امام علی
باقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند که امیر المومنین علیه السلام لما حضرته الوفاة قال اینه
الحسن علیه السلام انی منی حتی امیر الیک ما استری رسول الله صلی الله علیه و آله و استک علی ما لکنی علیه ففعل
یعنی چون امیر المومنین علیه السلام را وفات یافت ~~و من بعد از آنکه~~ حسن علیه السلام گفت نزدیک من آئی تا چیزی را
خوابی سپرده بتو سپارم و امین سازم تراد را بخیر امین ساخته بود پس امام حسن عسکری علیه السلام رفت
و چون حجت حق استریک استریک رسول الله بنان از مردمان چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله در خفیه از
سنانی و ترغی امامت و نیابت را بآن حضرت تسلیم نموده بود او نیز امام حسن را محرم آن دراز و محل آن
کرد و بعد از آنکه از اهل اسلام را در باب امامت امام حسن علیه السلام خلافت و نبوت و بشیوه اثبات و شریعت
و از اهل ذراند بطراز و خلاف باقی آنکه معصومین علیه السلام طاع شده و قایمین با امامت جماعت
بغیر خدا صلوات الله علیهم با امامت حسن علیه السلام قایلند و چنانکه آن نیست که رسول الله صلوات الله
علیه و آله و سلم بعد از ششون ستم نم نمود ملکای یعنی بر رستی که خلافت و امامت بعد از من تا سی سال خواهد بود
و بعد از آن ملک تاری و حکومت و پادشاهی عود خواهد نمود و آن سی سال پیش از خلافت و امامت امام حسن
تمام می شود و نیز جمیع فرق اسلام بشیوه رسیده که بعد از آنکه منی عامه امام حسن ۴۰ مردمان را بر محبت خود خواندند

و عام بر وسعت نمودند با مامت و خلافت بعد از آنکه بشوی مکر و فریب معویه و عرو حاض اتفاق و میا
شک آن حضرت پسرید و دانست که خون ریزی و فساد و بی حد و اطمینان بشود بموجب آنکه حضرت
صالح علیه السلام مکر فرموده بود آن ابنی خدا سید و لعل الله ان يصلح به بین فبین عظیمین من
نماندای خدا در میان کشید بشوند با معویه صلح نمود و آن گروه عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشید
عمل کار انرا بر وز قیامت حواله نمود و از عبد الرحمن بن حنظل رویت که گفت پدرم روزی در خدمت امام
حسن بود گفت مردمان را اعتقاد است که هنوز طایفه خلافت داری و پشواشی خلق را اینچنینی است
فرمود که انعام اختیار در دست من بود و سرداران و اکابر عرب از حقوق و قبضه مطیع و متقاد من بودند
و اراده هر جنگ و صلحی که می نمودم اطاعت میکردند و لیکن من رضای حق تعالی را منظور داشتم و حفظ حق تعالی
است محمد که در میان ریخته نکرد و اصل سیر و تواریخ را اتفاق است بر اینکه در وقتی که آن حضرت اراده
صلح نمود و بر قدر تناسل بیکدیگر رجوع نمودند چهل هزار جنگ از شیوه و موالی عاهد بود که هر یک از روی
سرباختن و جانان از اساقین در قدم آن کشته شدند و حاکم خود را کشید و انصار را امید استماع
خدا از سر حکومت و دیانت دنیا گذشته خلافت را تسلیم معویه نمود و خوشی را معزول ساخت و از جنگ
معویه علیه ما علیه مکر بر سر بر اعتراف می نمود و میگفت که با احمد یعنی امام حسن بکیری بخش نمود که هیچ
نفسی را حوصله بخشش آن نیست و از سر جزیری گذشته که احمدی را قدرت بر کشتن مثل آن نبود و در دست
گفته است چو چندی راضی باین نمی نمود که یکبار از سر چنین دنیا می بگذرد و آنرا ندید ما نگار و در این حد
یار و حوادار انداخته شمارد و لیکن چون جمیع در لشکرش بود که میل تمام بر خوار شدن پیدا داشتند
و طمع در درج و دنیا را معویه میکردند و میدانست که بی آنکه خون ریزی بسیار شود کار از پیش میرود و خطای
و عرض مؤمنان و سلطانان را بر حکومت دنیا اختیار نمود و صلح راضی شد مثل عبد الله بن عباس که معویه
با و نوشت که هزار هزار درهم نقد از برای تو دارم نصف را روزی که راضی شوی میدهم و نصف را روزی که
بشکر من داخل شوی چون این کاغذ بیاورید تضمین بشما بشکر خود سرداری بشکر امام حسن را گذشته بجا

معصیة اللغو روان شد و آن حضرت از میراث پدر و جد بعلم و عمل راضی گشت و رویت که فاطمه علیها
 السلام در روزی که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیها السلام را گرفته بخدمت والده بزرگوار
 آمده گفت ای پیدای بار این برود پس این تواند از میراث خود چیزی بایشان کرامت فرماید عالم
 صلوات الله علیه و الله فرمود اما الحسن فله حصتی و معا الحین فله جردی و تجاعتی یعنی حسن را
 حصیت و میادوت خود و دادم و حسین را بخشید که و شجاعت خود دادم و در بعضی روایات بجای حصیتی
 حصیتی و بجای جردی جوانی واقع شده یعنی حسین را بجزات و شجاعت حسن را میادوت و حصیت خود
 دادم چه در احادیث دیگر آمده که لم یزل احد الشبه بر رسول الله صلوات الله علیه و الله من الحسن علیه السلام یعنی
 هیچکس از آن مشابیهت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه نبود که امام حسن علیه السلام و از آنسی که مالک فایستاد
 نموده اند که گفت هر که امام حسن را ندیدم که گریه بر من رو دنیا و در چه بعینه شیعیان او شامل رسول الله
 و نیاری در صحیح آورده که اصحاب بعد از نماز عصر از مسجد بر وی آمده بودند و ابو بکر حسن علیه السلام را دیده که با
 طغان بازی میکند و او را بدوش گرفته گفت یا بنی شیبیه ای سبیل میسایط و علی علیه السلام ای سبیل یعنی پر دم
 و باکوی باد که بنی علیه السلام شیبیه است فیلط و علی علیه السلام غنی شیبیه و میخندید و چنانچه در صورت هیچکس
 از آنحضرت بر رسول الله شیبیه تر نبود و در سیرت نیز کسی از او شبه بر رسول الله صلوات الله علیه و چه معجزات و کرامات آن
 حضرت نیز خبری و نهایی نیست از آنجمله در کشف الغم که کرامت که در راه مکه یکی از اولاد بنی سعد و در وقت او بود
 و با کلمات او افراد دشت در غنای از منازل در نبرد دخت فرمائی فرس کرده بودند آن زبیری حاجی بکن
 بود دخت که گفت ای کاشی این دخت را بطی می دهد که کام ما بشیرین میساخت امام علیه السلام آن
 سخن را شنیده فرموده که مکر و طرب آرد و داری گفت آرد و کردم که می بود میخوایم فی الفور آن حضرت
 دست مناجات بر رکاه قاضی الحاجات بر آورده طلب مبارک را جنانید و لیکن کسی فهم نکرد که چه میگوید و
 الحال در دخت بزمزده شکو بر آورده و دانه بسته شده و سبیل و رنگ بر ننگ شده تا بطاعت بخت بخت و
 حواه بود گفت خدا سو و آنحضرت گفت و یکسری سبیل دعوت ابنی شیبیه یعنی دای بر تو که این عمل را

محمیدانی این محرمیت بکدام عاصی هم میفرست که در راه آلهی با جایت رسیده پس کسی بر آن درخت
آئینه و طهارت را بر سر آورد و هر که خواه بود از آن رطب خورد و جوهر دم را کفایت نمود و در میان کتاب
فصول همه و کتاب خراج بسیاری از کرامات و معجزات آن حضرت مذکور است و همچنین در عظمیای
و باطنی بعد از امیر المومنین علیه السلام چکس را بر ابروی آن حضرت میزنید در خصایص بلاغت غیر
امیر المومنین علیه السلام کلام چکس را با کلام آن حضرت و خطی احدی بابا خطی ای و غشوانی و بعضی
خطی و بعضی خطی و خطی الملام در کشف المفسر است و در برابر حاضر جوابی و دیدار کوشی کسی با و نمی رسد
در وقت که روزی یهودی در کمال ابرش نی و پیری و پادشاهی از کوشی بجهن آمده و از فقر و احتیاج
بسیار بستان نشان مرکب آن حضرت را گرفته گفت یا بن رسول الله از ثواب انصاف میفرماید آن حضرت فرمود که
در هر چیز یهودی گفت از این که از جد تو عرویت که فرمود الله یا بن رسول الله و جنة الکافور تو مؤمنی و من
کافور ترا بستان و کشتن و کلامان و چاکران و درختهای فاخر و لباسهای نیکو و خانههای خوب و کنیزان
نفس و خوشهای رنگین و قطعاتهای لوزی میفرستد من در کنار انبست تو بپوشی می بینم بلکه در پشت بهر
از این کمان ندادم و نسبت بن دندان است که فرمود بنهایت رسیده و با قوت و شجاعت و زنجیر کمال
انجامیده پس آن حضرت تبسمی فرمود و میفرمود در جواب گفت لی بهر اگر تو نظر کنی با آنچه حق تعالی از برای من
مستعد و مهیا گردانیده است و را آخرت از این دنیا که از هیچ چیزی دیده و ندیده و کوشی شنیده و ندیده است که
من و عین درین دنیا ندادم با کمال محبت و اگر بر منی آنچه از جهت کفار و منافقین در آن تشکر
نموده از عذابهای کونکوهان خوانیده میدانی که تو امروز در پشتی بنهایت فراغت و اگر کسی نیک در این
جوابت ملغمه میداند که این کلامیت که سر زده است الا از بشکوه تو در نبوت صادر شده است الا از کتاب
خود و لی از آثار عالم رسالت و ملائکه الهی در کتاب طول و بخت استعاره آورده است که موی
بیای و امام حسن و بیایدش رفت و عود چون اسلام حسن یاد بر حریته نشست و این بیت را خواند
بجوری الشائین آری هم بینه کرب لک و لا انصاع یعنی بجوری و تنیدی شامت کننده را بنام کرب

زمان مراد لیل و خوار غیبت اند کرد فی الفور امام حسن عسکری از محال قصیده خواند و گاه از المینة
الغنیة فی الغیبة کل قصیده لا تنفع یعنی هرگاه میند که در کت چنگ فرو برد و ناخن بند کرد حرقیه یعنی تهریز
و هر که از برای دفع چشم زخم بر کسی می آید نیز میباید نیری و بپنیدی نفع نمیرساند و اگر سالها بگذراند جوانی در
برابر آن پست ازین پست بجهت خضرها که ازین قصیده باشد هم نمیتوان برساند و در شب است سیرت
بجد و بدر همان یک عمل کافی است که شبی آن حضرت با جمعی در رفت شنید که شخصی با حق تعالی مناجاتی دارد و
میگوید خدایا از توده هزار درم بخواهم که بعضی را در وجه قرض و بعضی را در مایحتاج خود صرف نمایم چون بیا
رسید پرسید که از مال دنیا در خانه ما چه چیز باشد خبر آوردند که هزار درم مانده است آن مبلغ را بخانه آن
شخص فرستاد و گفت فرما را حواله بخواند هر روز کار نموده اگر چه حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه ازین بهتر میگوید
نقل نموده که پسند صحیح ذکر کرده که امام حسن رو با از مال و منال خود بیرون رفت چنانچه در خانه از او صحت
و ناطق هیچ نمائند بخود راه خدا مستحق داد و سرگزشت مال و حساب خود را امتیاز نمود که هر چه داشت حق
نقد کرد و بای میگردید که را بنقد میداد و یک را بجهت خود یک بجهت دیگر و بیاقت حسن آن حضرت تا بعد از او
که همان حافظ در کتاب خود ذکر نموده که بجهت نوبت پادشاه از مدینه بکوفه رفت بجهت زیارت بیت ابراهیم و با
آنکه بسیار و شتران حواص میداشت سوار نمی شد و مشورت کرد یکبار بای مبارکش از پادشاه روی و دم کرده
بود و یک از دوستان گفت پروردگارم فدای تو باد اگر آنقدر سوار میشدی که این درم بطرف می شد چه بود
فرمود این منزل بسیار خواجه دید و دروغی نمی آید و پشت از و بیکر آن دفع و دم میکنند آن شخص گفت که آنرا
نخوشم در هر منزل این دروغ است و لیکن در آشنای راه او را خواصی دید چون بارگاه راه قطع
کردند بسیار پیوسته از دروغ طبعی نگفت آنکه دارم ولی آنرا از حسن بن علی کرده ام بدیگری نمیتوانم
دادا گفتند ما بجهت آن حضرت میخواهیم روغن را بخدمت امام برده بخادم سپرد و چون خواستند که قیمتش را
گفتن این رسول الله از برای فروختن نیاورده ام امید دارم که چون زخم حامد است دعائی فرمائی که حق
شمار ببری که امت کند که دستدار اهل بیت باشد آنحضرت فرمود که ده کارم و حق تعالی هر سه تنی خلقت ملک است

ما به کرامت خود چون بجا نبرسی پس بر خواهی دید و برین قیاس سایر عبادات آن حضرت نیز قرار دارد
 و خلقت قرآن و غیرات و صفات در جمیع کلمات اینها نیز از حدش مصطفی و پرورش هر نفسی کسی که بخواهد
 نیز سر و پا وجود آنکه جدی چون رسول الله و پوری چون مرتضی علی و مادری مثل فاطمه زهرا داشت بموجب
 مع کثرت قرب زبده افزونست هم نقش بر تبه بود که چون برادرش امام حسین علیه السلام در حالت احتضار
 او را گریان دید و فرمود که ای برادر تو بر رسول الله و امیر المؤمنین برسی و حدود و پر تو اند و بخیر و وفای
 میشوی و حدود و مادر تو اند و بقاسم و طاهر بر میخوری و حدود و خلل تو اند و بکره و جعفر ملاقات مینمای
 و هر دو هم توانی چرا که ای گفت ای برادر راست میگوئی و لیکن در لری داخل می شوم و حالتی مشاهده می شود
 پس که مثل آن ندیده ام و از مخلوقات آنکی بجای وارد میشوم که گریان شد و بعد از آنکه امانت را به برادر
 سپرد گفت و میستی و که دارم و آن اینست که چون چرا بود ای جدم رسول الله خواهی بر جمعی بجا آنکه مرا نزد
 رسول الله و منی مینمای سر آنکه بنویسد و گفته و اراده گفته و ضا و خواهد نمود و در یکد و بد قسم خورم
 که هر غمائی و ملاحظه فرمائی که گفته در پیشگاه من در میان ریخته نکرد و آخر چنانچه آن حضرت نشانی
 بود در وقتی که او بخواه جدش برود نه عایشه را سوار شد و حران امین با جمعی از بنی امیه سلام بر خود
 داشت کردند و همراه برایشان گرفته عایشه میگفت که که ارم که کسی آید و خانه من و من کنید که هر که او را بگوید
 که ارم که حران میگفت عایشه او را فرمودند و من میگفتند حسن یا رسول الله ای پسر زاین که را باشد
 و بنی امیه بیغما از خلاف بر آوردند و بقول مشهور این عباس پیش رفته بر دل گفتند کرد و گفتند که
 که حسن با بود ای جدش بر نروا ایشان در حرمت بر رسول الله آنکه بیکه که استقامت سل و گفتند و گفتند
 و خانه او به حضرت او و بنی امیه در پاس حرمت رسول الله چون دیگران نیستند و اگر این او را بجا
 تو و قوم تر آن قدر نیست که من ایشان از این قسم چیزی قوایند کرد و بعد از آن در نزد عایشه رفته گفت
 تجلیت بغلت و لو عشت بغلت لا تشع من الشیء و فی الکمل تقر فی حق جرد و بکن جره بنی امیه سوار شد
 و از روز بر استر سوار شده با آنکه او رسول الله را فرمودند که از خانه بر نیائی و اگر زنده بمانی می نمایم

کبریا فیل هم شه ارشوی و ترازویراث رسول الله یک عمر از حد حصه می رسد چو او داشت نلن دیگر بود
 چو به شرف کرده و خانه را خانه خود نام نهاده برادر که اگر آن بودی که حسن حسین را وصیت کرده که با او
 بقدر شیشه گهای طون درین واقعه ریخته کرد میدیدی که این جمع را که تو بایشان می سازی چه بر سر می آوریم
 بعد از آن امام حسن را و اوج خود فرموده حبس الهیه او در بقیع نیز دفن و خاکی نیست و در فنی ساخته ظالم را
 زیاده و شفاعت بجای و حق بایه و بحق آمد و جده بحسب ذکر امام سیوم ابو عبد الله الطیف علی ابن ابی طالب
 آنحضرت از سال چهارم از هجرت در پست پنجم ماه مبارک شعبان تولد یافت و بقول صحیح میان او و برادرش
 امام حسن پنجاه روز فاصله بود و چون خبر تولد او بر رسول الله صلعم رسید خوشحال شده آمد مادران در گوشه
 و قامت در گوشه حبس گرفته و عقیقه فرموده حسین نام نهاد چنانکه بسان مارون شهر شهر بود و بعضی
 حسین و القاب آن حضرت سید طیب و فی و سید و زکوة مبارک تابع له ذات الله و سبط الله و سید
 سبطترین القاب است که رسول الله او را باین دو لقب خواندی و دلیل امامت و نص از رسول است و نص
 از پدر و نص از برادر علیهما السلام و عزیزترین بجایه و خوش حال بود و چند ماه پیش سال و کسری با جعفر بود
 و بعد از ولادت آن حضرت سی سال ناپدید بود و بعد از پاره سال ناپدید بود بعد از پاره سال و دیگر
 نمود و در بعضی روایات پنجاه و هفت نیز آمده و بعضی پنجاه و پنج سال شش ماه گفته اند و پنج هفت در آن
 پنجاه و هشت سال نوشته و گفته رسول الله هفت سال بود و مدت خلافتش پاره سال و العلم عند الله و آن
 علم که در آنش پاره چهار و ختر پاره و خط اکبر و خط اوسط و خط الصفر و خط و جده و جعفر و غیر از خط او سطر که
 تمام زمین الطابین است باقی در کربلا بر وجه شهادت رسیدند و بعضی و ختر را که گفته اند زیست میکنند
 و قول اول آن که در بنیام دو دختر بوده اند صفری و کبری و در قول ضعیف چهار پاره و دو دختر گفته
 و زیارت آن حضرت را ثواب پیش از آنست که توان نوشت و در وجه کمال خلافت است بعضی گفته اند بر
 مومنی واجبست و هر که آنرا ترک کند حق از حقوق او با تکرک کرده و عاق رسول الله شده و در این
 نقصان است و کسی که در نزد آن حضرت باشد و خود را بر زیارت آن حضرت باشد آنرا از عمر حساب میکنند

و هر کسی که در آن راه بر دارد با حق برابر است و یکدور هم که در آن راه نفقه کند به هزار دفع برابر است
 و هر کس آن حضرت را زیارت کند و شناسا با حق او باشد گناهان گذشته و آینده او بکفر زایل می شود و
 امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که زیارت حسین علیه السلام واجبست بر هر کس که از ارباب امانت است و در وقت
 باشد و اینها از آن حضرت مرویت که زیارت حسین علیه السلام بر ابری میکند با صبح و عصر و شب
 حق تعالی هر مومنان را توفیق بر حق کردن و در این فیض برسند و از امام محمد باقر علیه السلام مرویت که گفتم
 و ایسی نزد آن حضرت با حق برابر است و یکنا فلا باعه و در دعوت آن حضرت شفاعت از هر مرضی و
 دودی و غلغله و از خواص تربت آن حضرت آنست که چون آنرا تسبیح کنند هر یک از کبر و دانسته چهل مرتبه از
 برای آن شخص نوشته می شود و اگر کسی آنرا در دست داشته باشد و میکردانیده باشد و در کردن و آموش
 نماید بر دانه کبر و دانسته است منتهی نبیند و در حدیث است که شخصی در آن خاک فرو برد و از حساب رفت
 قیامت فارغ است و حساب بهشت هر دو در حدیث دیگر است که آن زمین را با هر که در آن مدفون است
 روز قیامت بر داشته بهشت بریزد آنرا که کبر و دانسته است با آتش و در حدیث است که و دیگری نیکو گفت
 آنسوه کبر و دانسته است که خاک شود و نمیشود قدرش است بر میدانند و بهر اشیا میزنند و میکردانند و
 از شرف دست بهشت شود و در کشف الغور روایت نموده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته بود چون
 از کتابستان و بر دورش ایستاده زمین و فاطمه و حسین که در آنجا عظیمی ستارگان آسمان و چنان
 مبارک را بر آب که در فرموده که ای اهل بیت من خود را چگونه می بینید و در توفیق که این جمیع شما را
 بدل شده باشد و این با حق باقی انجامیده و هر یک از شما بخونی از دنیا فرستد و قبر ما را که در عالم
 کافری واقع شده پس از آن میان امام حسین علیه السلام مستحکم شده گفت با رسول الله ای ابا ما بخت از دنیا
 خواهیم رفت یا قبل عالم صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که بنگاهم کنم گفته خواهد شد و اعلی است از او
 و بنده بطریق ایران خواهند گردانید پس پرسید که یا رسول الله ما را که خواهد گشت فرمود که برترین مردمان
 و جمعی که شرف از ایشانند ما را رسم کشف را نمود که ای ابا بعد از ما کسی زیارت ما خواهد نمود و ما را یاد

خواهند بود چنانچه صلوات الله علیه و آله فرمود که بطبیاری از طائف امتان من زیارت شما شریف
خواهند شد چنانچه شفاعت از ما خواهند داشت و زیارت شما را وسیله نجات و سبب نیاید و زیارت
خواهند داشت و در روز قیامت من آنها را از احوال و شداید آنروز و خلاصی خواهم داد و شما
کشف الخوف بعد از فعل این حکایت گفت که این خبر بهین طریق در ادب کتب شیخ مفید و کتب مذکور است
و مراد این تا ملامت چه حین در آن حال از دیگران سالتش کرد بود و او را با صوفی چون رسول الله
بجواب سؤال مخصوص ساخت و چگونگی آنکه چنانکه او در شایاری داد که حرفی نگفته شدن با او که یزد
دل مادر و پدر و برادر و زنان و گریان پسند و چون حین در آن خور و سالی از و سالت کند و لیکن
آن تعب از اهل علم و عرفان مخصوصا از و بسیار بعد امت چه خبر نیل و در و توفیق حسین علیه السلام
این خبر طرده بود و مکرر آن واقع بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نگفت شده بود و آن حضرت
بایشان رسانید و بفرمود و آن حضرت حسین را مخاطب ساخت بگو او خود متوجه سوال شده
ایشان را قیاس بر دیگران نمیتوان کرد که از خودی و بی درگاه ایشان تفاوتی باشد که در آنوقت آنکه گفتی
نرسد یا از مردن خود غافل باشد و بچشم آنکه بعد از صوفی خود میگوید که زیاد نمی شود و موقوف ایشان
زنان پری بر موقوفی که در حال ولادت میدارند و مادر و پدری را ندانی موند که از ارباب و مولد و قرب
بچنان حدیث و مرتبه بلند شهادت غافل باشد و بیگانه و دنیا را در نظر او و قری و اعتباری بود
و اگر او بستی بر دنیا و بودن در دنیا باشد و از ایشان چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که
من من المطلب من الموت من الطل شدی آنرا یعنی بجزا قسمت که پیرای طالبی است که بستر است
از آن کسی که طاعت را باستان مادر می باشد بر دن و کشته شدن چندان مشتاق بود که با آرزو
از حق تعالی می طلبد عاشقان جام وصال آنکه کشته بر دست خویش خوابانند کشته مولوی روی
چگونگی دیگر که در اوست کونز من آئی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ من از و غری بیایم جاودان او
و لایق بگوید در تنگ چنانچه مشهور است که خواص اصحاب امام حسین علیه السلام میگفتند که کما در حدیث است

آن حضرت هرگز اورا بان خوشی نپذیرد بودیم که در کربلا می دیدیم و در جزایرت که در وقتیکه
بود در یک از منازل فرزدقی شاعر بخیرتش مشرف شده بعد از تسلیم و تحیت گفت ای بن کمال
اعتقاد باطل کوفه توان کرد و حال انکار معاشرت و یاری پس گفت مسلم بن عقیل قاعد و جاهل و
و او بد رحمت شهادت رسید و فی الحقیقه کوفیان او را بکشتن دادند پس آن حضرت فرمود که رحم الله
مسلمانا را ای روح اهدا امانه قضی ما علیه و بنی ما علینا یعنی حق تقارعت کن با بر مسلم برو و بگو
و جنت نفیم رسید حکم از قضا و قدر الهی محبت او مقرر شده بود و بغیر آمد و لیکن آنچه از برای ما مقرر شده
باقی است و بغیر نیامده و منتظر آنم که آنچه مقرر و مقرر است بقوت بغیر آید و چون بکربلا رسید و کوفیان
از این زیاد لعین ترسیده از کوه حزین شیمان شدند و نوشته های خود را تا نوشته ایجا شده مگر کشته و این
زیاد ملعون آن حضرت را به پیشت یزید علیه قاسق فاجر میخواندند و حضرت بر کشتن یزید میخواستند و
میگذاشت کیشام رود و بطریق برادر بایزید میصلح قرار داده و علاج دلجو میبنا و بعد از آنکه نوبت
در برابرش صفت میکند و تلک عدد و سوار و پیاده بقول صاحب کشف الخفا و جمعی از اهل سیرت و جهل
رسید و بنابر روایتی که در مقتل ابن بابویه و مقتل ابن طاووس مسطور است عددش که مخالف بعضی روایست
و با آن حضرت از خویش و یگانان پیش از محبت او کس نبودند در خاطرش ملالی و نذر درش اضطرابی و با
اضداد و کثرت اعدا صبری نمود که هرگز درش در صفین و جمل کرده باشد و تنی کار فرمود که ای اهل موئین
و اعدا کار فرموده باشد تا بعدی که شجاعت علی علیه السلام را فراموش کرده شجاعت او در میان عرب
شده در مقتل روایتی مذکور است عدد کشتگان آن حضرت و یمنانی بجهاد هزار رسیده بود و با
بسیاری بودند که قادر بر کشتن ایشان می بود و بدین تیغش می آمدند و نمی گشتند و تلک کشتن
آنکه از حضرت عامر بن صعصقه علیه السلام پرسیدند و آن حضرت فرمود که چون جدم علیه السلام میدانست
در صلب آن بچه شعیان هستند ایشان را به همین جهت میگذاشت حاصل که چون آن حضرت را نزد
جمل ذکره مرتبه بود که بدین شهادت بیا که مرتبه رسیدن ممکن نبود و سعی نمود و کشتش و کشتش فرمود و آن

بان مرتبه عظمی رسیده و بموجب حیرت قدسی من لایس و وجدی و من و جودی عرفی و من و عرفی عشقی
 و من عشقی و محبتی و من مشتق و من مشتق و من مشتق و من مشتق و من مشتق و من مشتق و من مشتق و من مشتق
 می یابم و هر که می یافتم بمن شناسا میشد و هر که مرا شناخت عاشق من می شود و هر که عاشق من شد
 من نیز عاشق او می شوم و هر که مرا من عاشق شدم می کشم و هر که مرا من کشتم دیت او بر من منت و حرکت
 او بر من باشد من خود دیت و خود بنهای او می شوم آن حضرت جمیع این مراتب طی نمود و بجهنمهای خود رسید
 بقول ملا یحیی عارفی که گفته است بهشت عشق را غایت بر سر دارد و در شریعت رکعتی با بر قبول حکم
 سنائی که در قصیده فرموده بیت بر سر دیت عشق باز آنکه محکم است گفته در مختار خود و در دیه میکید که
 بهشت عشقان بزرگ می و می کشد و ضحک تان و کائنات بخیر کند هر کسی را از ترس عشق و محبت خیریت و نیکو
 بود و در دنیا بهشت است این خوشگشتن و کشته شدن بدن گوش پیروزه این جان عاریت که با کمال است و کمال
 روزی رخسار کیم و سلیم وی کنم و از کشتن تا کشتن آنقدر رفق است که سوار کلام حسین علیه السلام را
 که بیدار شریف ملوک است چندی بود و مناری را بوجوبی که در تواریخ و سایر مضبوط است بشرف اسلام
 ساخت چون سر نخسرخس طعن این زیاد را بهر اهل طاهره آورده و بر زمین گذاشته ماری پدا شده
 مردمان دیدند که بتجیل می آید و با عشق داده آمده بخوان لعین رفته بعد از ساعتی بر آمده رفت و بعد از
 آنکه برگشت و باز ملکی ندیده بر آمده و بازیم نیز پرست آمده می آید و قرار گرفت و حوزهری که استادان آن
 گرد و بود کار فرموده بوطن خود مراجعت نمود تا بمرتباه و الا بهار گردد و در اجناس آمده که هیچ
 کس از آن ملاعین که در حوای که بلا حاضر شده بود ندیدند که بیلاش و عقوبتی گرفتار نشود و عمل عبادت
 در آن محض است و این هر چه تمام تر بجهنم نرود و مشهور است که عمر سعد علیه السلام و العزیز بجهنم رفت
 پیش از وفات که بلا را که از مسجد بروی می آمد هر که از نظر مردمی افتاد بی اختیار میگفت خدا
 حسین بن علی یعنی این ملعون کشته حسین علیه السلام است تا آنکه روزی که مدت امام علیه السلام آمده گفت
 این سیفیان را که این است که من قاتل تو خواهم بود آن حضرت از جواب تبسم نموده فرمود که آنها که

این حرفها بر زبان می آید و سفینه نیستند که حتی که ظهور خواهد یافت بر زبان ایشان جاری میگردد
 لیکن ای عرصه یقین بدان که بعد از من شکم نواز گندم حلق میر خواهد شد و در زمانی که بعد از من
 نخواهد بود دیگر آنکه و از جنان شد که باز که فرصتی مختار پیدا شده هر یک از آنان را معین را خواهد
 عرصه علیه و علیه الله و العذاب را بزجر می تمام میکنم فرستاده که باز از آن ممکن نبود و همان خواهشهای
 که حق تعالی در واقعیه می بیند ذکر ما علیه السلام از طایفه می اسرا کشیده بود و درین امت نیز ازین
 ملاعین کشیده شد چه بعینه این واقعه مثل آن واقعه بود و از امام چهارم امام زین العابدین علیه السلام
 مرویت که فرمود چون از مدینه بر آمدیم تا بکرطاس رسیدن در صحن مغربی خود دینامیدیم و در حلت میزدیم
 که آن حضرت علیه السلام یکی بن زکریا علیه السلام را یاد کند و روزی در مغربی فرمود که از وقایع و
 حوادث دنیا هیچ چیز نزد حق آنقدر بر نفوذ و مکرده نبود که سیرگی را بهرید به نزد باغی یا غیبتی
 و مشهور است که سرخی که در آسمان بهم میرسد که آنرا شفق میگویند قبل از واقعه یکی بنو در آنوقت میرسد
 و بعد از مدتی بر طرف شده باز در حادثه شده پیدا شده و از امام محمد باقر علیه السلام مرویت که فرمود
 قاتل یکی بن زکریا و قاتل حسین بن علی هر دو و ولد الزنا بودند و آسمان هرگز سرخ نشد الا از برای این
 هر دو مظلوم و تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفه الابرار از رسول الله صلعم نقل کرده که هر دو
 مالکیت آسمان علی حدیثی بن زکریا و الحسین بن علی علیه السلام و حرتهای بکار ما یعنی حکمران آسمان
 بر کسی نرسیده است مگر بر یکی و حسین علیه السلام و کرد آسمان سرخی است که پسینها ظاهر و دلیل امت
 آن حضرت علیه السلام بموجب نفعی که از حضرت رسالت پناه صلعم واقع شده بود و از حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام چنانچه در بحث امامت امام حسن علیه السلام مذکور شده صادر گشته و بطریق که در کتب معتبره
 وصیت نموده بود ثابت بود و اطاعت آنحضرت خلق را لازم لیکن دعوی امامت نکردن و طلب حق
 نمودن یکی بجهت آنکه بود و یکا سبب صلحی که با معاویه شده بود و آن حضرت را و قاضی بآن نمودن لازم بود
 و یکی که در صحن خود امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول الله صلعم علیه و آله و آله گفت همان وجه دیگر

نمودن آن حضرت نیز جاری جنبه پیغمبر صلی الله علیه و آله مدتی میبود و در مکه مشرف و در شیب ابوطالب محمود بود و با آنکه
که با کفار قریش نقاط تنوعی نداشتند که مهاجرت نمود و چون بعد از آنکه رخصت جهاد یافت و اقول
بمورد جهاد فرمود آن حضرت نیز با عمویش در قریه حیات بود و هرگز خود و چون مدت غم و غریب علی بن ابی طالب
نمیآید و ایام صلح منقش گشت و حجت اعلی کوفه بر و تمام شد بفرزاد آنکه متوجه القریه شود
و از همین مقام رفت ایشان را که چاره نبود آمد با سربازان و اهل بیت متوجه کوفه شدند و متوجه حربه آن
مطالعین گردید و آنچه مرد واجب و لازم شده به نایب و حجت بکار بفرمود و با آنکه حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام در حره و بی که حسین علیه السلام همراه میبودند ایشان را رخصت حرب غی داد و گفت
موجب سزا و اذرت و صاحب را وصیت میکرد که این مرد و فرزند آن رسالت مکن از یر که متوجه حرب شوند
که نسل از نسل منقطع نشود و آخر کار بکار رسید که بالغ و در متوجه این قسم حرب شدند و کار با کفار
که میباید میباشید که امام حسین علیه السلام را که فرزند شما بود و از این حرب تحرص میباید و حسین را منع میکنند
یکبار جواب داد که من پسر اویم مرا امر بقتال میباید و آن مرد و فرزند آن رسولند و باید که جواب گفت
که آن مرد بکار و دشمنند و من بکار دست نمیگذارم دست حقه چشم میباید و هر بلاد و عمارت که متوجه چشم
میشود دست دفع آن میکنند و اینک در واقعه که بظاهر بود و از حضرت امام علی نقی فرمود و چشمش آن
بود که در آن وقت بعد دست گرفتار بود و دستش شمشیر نمیکشید و هر روز در مجلس عهد اندن
زری بکند قامت آورده بود و در آن روز را آن قدر که زیاد بود و گفته چون که با سبب از هم جدا گردید
و در آن روز در میان کربلا و کربلا از سر حجاج چشم در نگاه دارد و او را چشم زد و دستها
از منی عارض شکوفه و چهره از او میرفت و از آن تمام داشت و هرگز گویند زره از امیر المؤمنین علی ع
بود و آن حضرت عذر را امر نموده که قدر از آن زره را جدا سازد و محمد یکدست را بر دامن زره و دست
حکیم را بر محل فصلی نهاده از آن از هم جدا است و جدا شد چون قوی داشت و طاقت شنیدن بود
زیاده از مرتبه از خود ندانست از محمد آرزو شده از چشم او بدست آن حضرت رسید و بهر تقدیر

آن گفت باغ صحرایی از امام شده و الا اینکه پدر او را وصیت نموده بود و جبار با اختیار از خدمت
اختیار و بیکر د و لهند چون بخارده و تر که از که شکر برشته بگوید آن خطه صحرایی بود و در آن
چون صحرایی است و شمارا امر بتابعیت من نموده و اهل کوفه چون مطلع شدند چند کس را بخدمت
فرستاده تحقیق نمودند که آیا آنکه بخارده و جبار میکند صدق است یا نه فرمود که من خط و مهر یکی فرستم
اما هر که از او بازخواست خون ما نماید اگر چه بنده حاجتی بشمارد و بستاند و شعیان ما واجب است
که در اسرار و معاشرت او تغییر از خود را حاجی نباشند چون اهل کوفه این حرف را شنیدند بفرخواست
بخت کردند در احانت او باقی القایه بخل چند نموده و در مدارک تقصیرات خود که کشیده می
نمودند تا این زمان و ملعون را با حصار محاصره کرد و بلا نیز او جز از خود رسیده نذر و هر که لم نیز جازفته
بودند جدا کردند و بر هر غلام کشنده و یکی از آنها جان بیرون نبرد و همه را بکشتن سال آن نذر و خوار
مال شیر میشه هر روز در دایلی ابراهیم بن مالک استر بود که چون قدم بیجاست برافروخت گوشت
رستم و دختر را فراموش کرد و در راه دور بود که از و بظهور آمد بچه از پدرش در صحن بظهور
بود و بخارده با عانت و ایداد او اشتباهی که دل خواست شعیان و مجبان ایام طاهرین بود از آن کفار
فجارت کشید از بخله در و قمر که سر حلقه ملاحقین کبار این زیاد بد کردار و با صدمه زار پاد و سواد
باختار متوجه که فرستاد ابراهیم ناند لربا پشت هر نذر مردان شیر شکار قرب بفرودگاه بران غلام
گرفته شکر را از کین گاه داشته خود هر گذرگاه آن پلید قرار گرفته به چند چو کیان و خرمالور را
منع نمود که ابراهیم رسد از راه بکن بر شمع و نشسته میگوید سر ابا امیر حاجتی است تا آنکه بگوید
لین رسید ابراهیم بانگ بر آورد که لا امیر حاجتی دارم و چون چند لقمه ملعون سوار و کج بر آورد
ابراهیم چون اجل ناگهان کمر پائش را گرفته بزرگ کشیده دست و کمرش را بسته بخامان
سپرده فریاد یا سارات الحین بر آورد و شکرش از کین برآمد گشتا و تن از خیمشان بفریاد
این زیاد را گرفته و بسته تیغ نیایی از آن متوسله بدو دمان ولایت سرافشانی افکار که معنایان

غرفهای افلاک در آن شب بنظر آن دلاوران سرها از در چهار آسمان بر آورده تا
صدای کبر و در افلاک و در کبر میسایندند چون افشا و عالم تاب نور وجود عالم روشنی را چو
مذله و برایی هفتاد هزار از ان طایفه را بگشتم فرستاده بودند و بوقت السیف بعفر خروج و بجا
و باره بکمال مکان در آن محو امر کردان بعفر از کرسکی و شکر و جعفر او همه در اسبکی تیسلیان بسته
طیلی از آن کثیر هزار شفت خود را بدین رسایند مشتاقی رسایندند و ابراهیم چون از یک
فارغ شد باقی و فیروز زنجیر کلاه آمده این زیاده و یارانش را طلبیده بر گری نشسته و نوید که آتش
افروخته و بخور غیب انعام انعام کشیدند غفر غفر آن مردود در اجداد خود و در آن آتش
انداخته و چون از یک کجید که بفریب و بخور آن کباب را بخورید و بپزد و در فیاضش دوده
تا استخوان آن این از گوشت قربان شده و دیده اذ بار و در و یک مردم از آتش بیک کجید و غیب
ابراهیم از حد کجید بیرون آمده و بعد از بند و پیوند و بعد از ساخته در آن باقیش دوزخ فرستاد
و با آن مشاوق نیز بر ستور عمل نموده اموال و اسبابش را بر لشکر قمت خود و شتا و صدوقی از
طلا و نقره و خرد و بیاج ما کجیدت مختار روانه نموده ازین قلع عاقل را مسرور ساخت و با او
خوارزی داشته که مختار سران را از ارشام را باقی نامه کسی هزار دینار بیک کجیدت محمد بن
خفیه فرستاده از جمله امر و کجیدت با عامر است که چو خبر این زیاده و بعد از ان لعین رسید و
انتهایش بر آمده از اطراف استمداد خود و جعفر بن ربیع شیبانی را که از مشاییر عرب بود
مسافر و بیست هزار از سوار و پیاده با شقام مختار بهرامی ابراهیم از کوفه با استقبال آن
طایفه بر آمد و چون دو لشکر بهم نزدیک شدند بکشتی که بکشتل پیش حاصل شود و بجا طایفه
رسید که بیست و نه نفر از طرف و وضع لشکر خیم بکشد و با اتفاق جاسوسی که از لشکر عامر
آمده بود و اتفاقش بوفاق بدل شده و از دلاوران کشته رویش که خیم نهادند و بارگاه
ابراهیم را شش خیم گرفته بند کردند و چون ابراهیم را که شمار دیرند را با هم مختلف شد که آیا در آن

شب بکشند یار و ز قتل رسانند یا بخدمت بروان فرستند و آخر قرار بر آن گذاشتند که تا صبح بکشند
چاشت او را بسیارست تمام در حضور خاص و عام بخوبی که عبرت عالمیان شود و بقصاص رسانند
و سر داری را با بیعتن بر و توکل گردانیده و با طعنه و کینه و تشبیه و تشنگی و غنا مشغول
شدند و ابراهیم دست امید بجلال الله تعالی حجت خاندان انوار کرده افتاد و بر بختی روز جزا
مطلق اضطرابی بخاطر راه نداده منتظر لطیفه غیبی و عافی و مرصع نزول رحمت ربانی سپرد که دین
حال رفیقش را بنده شب و کشتن روز بگریه و افغان در آورده از سینه تالان و دیده گریان
طلال انگیز خاطر ابراهیم شد و لون زبان بنیچهش گشوده در جات لازمه شهادت و دخل در درگاه
چنان خاندان ولایت استقامت داد و بهر اعیان شهید او که بلا نیکویش میداد و بخلای از نول
روز قیامت سرورش می ساخت که گفتگور ابراهیم بکوش سرور و صاحب اختیار آن گروه رسید
نکبستان ایمان بکند و بنده جذبه غیبی او را از در طه کفره شفاعت بر آورده و دو دایه با بوس
ابراهیم رسانیده بآب دیده شرمسار و اطفا نایره غضب غوده الهامی کرد که بند ابراهیم را
بکشت و بر شلی که او از شیعیان روز جزا گناه او را شفاعت نماید و بعد از توبه و انابت بکشود
بند بار ابراهیم چنانکه کی مطلع نشود قیام غوده رفیقش را نیز از گریه و زاری جات داده شتمیز
خود را هر یک ابراهیم غوده بعد از ساعتی فریاد و گریه کرد که داد و پدید ابراهیم کریمت و خیر عاقل
لعین رسید و همیشه شوشش بطیش تبدیل یافته با چهل هزار سوار و پیاده و روهو اماده و در طلب
ابراهیم سامی شدند و ابراهیم هم در میان پانچون دوان ابراهیم گویان متوکل بحایت الهی
شده که از کجا لطیفه غیبی رونما شود و در سر از غنیمت یک صبح نزدیک شده و در آن صبح
صبح که از شش بر درختی عظیم افتاد و گویا باغبان ازل از برار این روز نشاند بود و بخت
این کار دین مدت مدید برورش ملطوفه با خود گفت پیش از آنکه رفیقش شود و ترا بشنم
به از آن نیست که برین درخت برائی و در شاخ و برگ او پنهان شود تا به غیبی که از غیب بچ

میداد و بر آن درخت برآمده منتظر عنایت الهی در میان شاخ و برگ پنهان شد تا آنکه
یک پیر از روزگازشته هوکرمی نمود و همراه بر حرارت افزود و آن لشکر در اطراف آن محراب
سگردان بودند و عامر که شدت تاثیر بر آن طغیان احاطه ظاهر و باطن نموده بود گفته
و مانده نظر بر آن درخت افتاد بمقتضای صید را چون اجل آید سوی صیاد رود که
را نده سایه آن درخت را فور عظیم دانسته و بت حامی جهت اخلت پت کریان اود بارش
گرفته بجانب آن شجره مبارک روان ساخت و در سایه آن درخت سرب بر قبر بس زین
نهاد و هنوز چشم کرم نموده بود که نهال اقبال ابراهیم ثمره مراد بار آورده و تعلیم معلم غیبی
کل بی خالق خیر مطلق نموده بنوعی نزول نمود که در صفت عامر شده بشندی و جلدی هر چه
آورد از آغوش گرفته سرش بخو قه جدا ساخته جفت شوش و بر زمین انداخته و کشت رانده
ساخته و روانه مقصد کشت و باغختار که پت چهار هزار کس در انتظار او چیلان و سرگردان
بودند که آیا چه شده و بجای رفت بر سر لشکر حاضر آمده سر علم را بر نیزه کرده فریاد یا نار الحین
بر آورده تیغ کین در آن لشکر نهاده و او مردی و مردانک داده از آن گروه ابنوه مگر قلیل
که بود و هزار کس بر سر دیار نهاده از درخت نیم جانی بود و در دفع نامها با طرافت شده غنیمت
بر لشکر قیمت نموده بکوفه مراجعت کردند و بقتل و سلب هر که مانده بود از اهل کربلا شوق
و تکیه از ملائین حاضر آمده در صحای کربلا زنده مانده بود از آنم که فشد در امالی شیخ طوسی
مذکور است و در کشف الغمسطور که در نهال بن عمر کوفی از که و متوجه حرمین زاده شده
شکر مانده و در بنی طیبه بمقتضای علم زین العابدین ۱۲ مشرف شده آن حضرت خبر غنا پر
گفت بر منده حکومت ممکن است و هر روز جمعی از دشمنان شمارا بقتل می رساند و فرمود که خرم
من کاهل الاسدی زنده است گفت یا امام عم فرمود که اللهم اذقه حلاطه و اللهم افقه حلاطه
یعنی خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش بکشان و آن لعینی بود که سر مبارک حضرت اباعبدالله

بر شوق می برد و در آن راه شمشادها کرده بود و پی لایبها نموده راوی گوید که چون به
 کوفه رسیدیم بدیر و بیرون شهر دیدیم که مختار سواره ایستاده است و جمعی کثیر در خدمت او دارند
 و چنان مینمود که انتظاری دارد من نیز سلام کردم و بایستادم بعد از لحظه دیدم که مختار
 بلند رادت و گردن بسته آورد و در شرف بسیار غمخیزانم گفت ای محمد که حق تعالی را بر تو مسلط
 گردانیده و فرمود تا پیشانی تو آلوده آتش غلیظی افروخته و آن لعین را بنده از بند جدا کرده
 در آن آتش انداختند من چون آنرا از امام شنیده بودم و این را دیدم نمی نمود مختار را نظر
 بر من افتاده و هر سیه که بر چشم نمودی عرض کردم که در مدینه بخدایت امام رسیدم و چنین
 و الحال حضرت شهر داخل شده این امر غریب را بشنیده نمودم و آن گفتگو خاطر نشدیم
 مختار را امر کردم که دادگاه کفایت از دشمنی و خنجرها خوردم که بیان واقع میگویم پس از آن
 فرود آمده دو رکعت نماز گذاردم و سجده شکر بجا آوردم و صریحاً میگویم که بعد از آن
 و بعد از آن سوار شده در خدمت من روان شدم و چون راهش بر در خانه من بود التماس
 کردم ساحتی بنشیند و ما حضری قنابل نمایی گفت در آن وقت توان نقل کردی چون
 چیزی بخورده بودم بشکرانه آنکه دعای آن حضرت در شان من مستجاب شده و آنچه از
 حق تعالی طلبیده از من بظهور رسیده نیست روزی که در راه و در میان و اگر دعوت از انبیا
 میکردم خدا بیست ترا برای خیر داد و گاین مرده بمن رسانیدی و بخانه تشریف بردی
 روضه الضعفاء بتفصیل احوال و مسأله کوفه و قاتلان امام حسین ع و کشتن حرکت انجمن
 از مختار و ابراهیم رضی الله عنهما بظهور آمده و پرداختن این و سلاکهایش پیش از این
 و قاضی ویرجینی جدیدی در شرح دیوان و قضای از تقییر امام حسن عسکری نقل نموده که بعد
 آن جهت که در دست مختار گشته شد نهشتا و هزار و کسری رسیده و در روایت آمده که
 حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام فرمود و یستقل ولدی الحسین و یخرج علام من تحت
 یقل

من الذين ظلموا المقتاة وثمانين الف رجل يعني زود باشد که فرزندان حسین را بستم و ظلم
کشد و می بیند که کسی از قبیل ثقیف هر سه و یکصد از انانی که بر و ظلم کرده باشند
یا بکشتن او را ضعیف بوده سیصد و هشتاد و چهار کس اگر کسی بحساب کشتن مدت حکومت
او که شش سال و کسری بود با عدد کشتگان یا بر احم که هر دو سه هم باز مراد و از سلفین که
بآن عدد خواهد رسید القصد در حسن عقیده مختار غنی نیت و علامه حلی و از مقبولان
شمرده و حضرت امام محمد باقر علی هدی را که او را بیاورید که در دهن منع فرموده و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام و حضرت فرستاده و امام زین العابدین علیه السلام را بر عای غیر یاد نمود
و هرگاه صد هزار کس محض کریم که در ایام محرم بکشد یا همین که در خطرشان گذرد که کاشک
در کربلا حاضر بودیم و در خدمت آن حضرت کشته میشدیم از آتش دوزخ خلاص شوند و
بهشت داخل گردند مختار یک مثل هر سعد علیه السلام و شرفی الجوشن علیه السلام و الغدیر و خولی
اصحی و قیس بن اشعث و امثال آن ملائین چندین هزار کس را بقتل آورده باشد بهشت
نزد پس می رسد بهشت حوام رفت در تواریخ معتبره مزبور است که عروایت روزی عرض
نشد که خود را بعد بر مقرر داشت که حرامی که هزار مرد مکمل بر دوش کند کز می ندین با وند
چون فارغ شود دست کز طلا بر داران داده بودند در وقتیکه لفظ صد و بیست هزار
کس کوشش زدند و لیست شد خود را از بس انداخته بر سر نهاده و رو بچاک میمالید و ملک
پادشاه را در آن کریم و زاری میماند و بعد از آن که بخود آمد هیچکس با قدرت آن نبود که
کریم و زاری را از و سوا ل نماید مگر نمی کریم که بسیار کس باخ بود پیش آمده گفت ای ملک که
این لشکر و چشم باشد کار ساخته و مهمات پر داخته باید که بجند و بچندانه اند که بگریه
ناین ذوق زاری و بیاد بود روز شادی با بجا رفتن و بسبب این کریم و اندوه
بود و گفت شنیدم که عدد لشکر من سیصد و بیست هزار رسیده و آنچه که کربلا بنحاطم رسیده و است

بردم و آرزو کردم که کاشک آن روز باین لشکر در این محرابی بودم که با وفادار از کفار بر
آوردم یا من نیز جانم فدایم کردم و چون عمر و ثبات را وفات رسید و خوابش دید
تاج مکتلی بر سر و کمر صبح بر کمر حوریان پشایش و غلمان بر حجب و درخت کسی رسید که
امیر حالت بعد از وفات چگونگی بود گفت خدایتعالی دشمنان مرا از من فرستاد که در این مکان
مرا بیاورند و بپای تو زنی که در این روز کرده بودم و تفرقی که در وقت عرض نکردم بود
و نیت معاونتی که نسبت بشاه مکر بلاد در خطر گذرانیده و رفتی که در احوال از من صادر شده
و هرگاه بخود نیتی که بجهت نصرت ایام شهید در دل شخصی گذاردی بجات حاصل کرد پس متعین گشت
و امثال او را در جات فیض و مراتب عالی خواهد بود و سر زائران حضرت را بر در خلد برین
میدهند و او طعم فادخلوا خالین و از جمله اثرهای که بر شهادت آن حضرت تیرت است که
شفای است که حق تعالی در تربت آن حضرت و بیعت نماده و در امالی شیخ طوسی بطریق صحیح
امام تاجن ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که شخصی از آن حضرت پرسید که چه چیز است
در آن کل که مردم میخورند آن حضرت در جواب فرمود که کل طین حرام کالیته و ادم و ما
اصل غیر الله بما خلاطین قبر طین من فانه شفاء من کل داء یعنی هرگاه که است خوردنش
حرام است چنانچه گوشت مرده و خون و قربانیها اگر بجهت بتان خود میکرده اند حرام
بغیر از خاک قبر امام حسین که آن شفایست هر دردی و مرضی دلی را که چون بخورد بخورد
بخورند البته شفای یابند و نه اینست که همین مرض را بر طرف کند بلکه در حدیث است که هرگاه
کسی تیری داشته باشد یا از راحی خوفناک رود و چنانکه از آن تربت همراه او باشد از خطر غار
و در کتاب امالی ابن بابویه و امالی شیخ طوسی چندین حدیث نقل کرده اند و چندین روایت
نموده اند از آنهایی که بر ضرها مبتلا بوده اند و خوفها داشته اند و تمام از بکرت تربت آن حضرت
از آن اعراض و از آن خوفها خلاصی یافته اند از آنجا که در امالی شیخ طوسی قدس سره مرقوم است

ای

که حسین بن محمد بن عبد الله از دی از پدرش نقل نموده گفت در جامع مدینه نماز میکرد
و دو غریب و یک طرف من نشسته صحبت میداشتند یکدیگر بگیری گفت هیچ میدانی بر من
واقع شده مرا درد اندرونی بود و هیچ طبیبی تشخیص مرض نمیتوانست کرد تا آنکه از خود
نویسد شده بودم روزی سلمه نام که همسایه ما بود بخانه من آمد و مرا مضطرب دید گفت اگر
مرض ترا دو واکم چه میگوئی گفتم بغیر از این آرزویی ندارم بخانه خود رفتم و بعد از لحظه ای باز
آب کرده آوردم که این آب را بخور تا شفا یابی و من آب را خوردم بعد از لحظه خود را هیچ
سالم نیافتم چنانچه گفتی هرگز مرا آن کوفت نبوده و چندین ماه بر آن گذشت و اثری از آن
الم نمانده بود روزی آن مجوزه بخانه من آمد و گفت ای سلمه پیارا هست بگو آن چه شربت بود
من دادمی که آن کوفت را باین نحو بر طرف کردی گفت یکم از این تسبیح که در دست دارم بگیرم
این تسبیح است گفت این تربت حسین بن علی است یکم از این را در آن آب کرده بتو دادم
من با تو گفتم ای افاضیه مرا بخاک قبر حسین بده و اگر ده بودی دیوم که غضبناک شد و از خانه من
بیرون رفت و هنوز او بخانه نرسیده بود که الم من برگشت و کوفت من نمود نمود و الحال ای که
که فشارم و هیچ طبیبی از اعلاج نمیتواند کرد و من بر خود ایمان نسیم که حال من بهتر شود و دین بود
مؤذن اذان گفت و بنهار مشغول شدم و بعد از آن ندانم حال آن مرد بجا رسید و ایضا در آن کتاب
مستطاب بطریق صحیح از موسی بن عبد العزیز روایت نموده که گفت یوحنا بن نضرانی در
بغداد چنین دعا شد و گفت بحق دین تو و بنی تو که این شخص را که در طرف کیلان یارت میکند
گفت گفتم این پسر عیسی بن ابی طالب و دختر زاده رسول آخوالزمانت ترا با این سوال احاطه
گفت حدیثی عجیب دارم گوش کن تا بگویم گفتم بگو گفت خادم رشید نصف شب از من آمده مرا
بتجهیل برد تا بخانه موسی بن عیسی حاشی و گفت این خطبه است که این خویش مرا علاج کردی چنان
نشستم دیدم که بخود است بر سریدم که چه مرض دارد و طشتی حاضر کردند تمام احشای اندرونی

طشت افتاده کفتم چه واقع شده گفتند ساعتی قبل ازین نشسته بودم با نرما و جلسا
 خود و الحال احتشای ورت که درین طشت است بسیار کم پرسیدم گفتند شخصی درین مجلس
 بود از بنی عاظم و ذکر حسین بن علی و خاک قبر ایشان در میان بود موسی بن عیسی گفت
 و دیاب ایشان تا بجای غلوه دارم که خاک قبر ایشان تراوی میکنند آن شخص گفت بر من
 واقع شده مرا فلان شخص بود و هر علاجی که گفتند کردم و هر دوائی که فرمودم نخوردم و اثر
 نکرد و گفتند راز تربت بن علیه السلام خوردم و آن مرض باطله از من ناپایل شد و حق تعالی مرا
 بآن نفع داد موسی بن عیسی گفت هیچ از آن نزد تو مانده است گفت بل فرمود که بسیار آن
 شخص آن تربت در دبر خود گذاشت و مظهر نیامده بود که فریاد و فغان برداشت که النار
 النار الطشت الطشت یعنی آتش در اندرونم افتاد و آتش در رونم جگر و طشت بیارید
 بیارید و طشت آوردند از درون او برآمد انژی پنی پس فرستاده رشید بن گفت هیچ حیل
 و علاجی درین می پنی و منی بجوی دل و جگر و شش او را باین نمودم و گفتم مگر عیسی که مرده
 زنده میکرد این مرض را علاج تواند کرد و از آن خانه برآمدم و آن بخت به عاقبت را بآن
 حال گذشتم راوی گوید که چون محو شد آواز نوحه و زاری برآمد و یوحنا باین سبب مسلمان شد
 و اسلامی نیگوداشت و مکرر بنیارت شاه شهیدان میرفت و طلب آمرزش کنان خود را
 بقدش می نمود و از جمله اثرهای مرتبه بر شهادت امام حسین علیه السلام آنست که هر مومنی که با
 آب بخورد و آن حضرت را یاد کند چندین هزار حسنه از برای او می نویسند و چندین مرتبه
 و فراموشی او را بیل میشود و در خیر است که در حضور یک از ائمه طاهین علیه السلام حرفی
 متبرک و فضیلت آن نبی ثواب احیاء و اعمال خیر یک در آن شب بفعول آید یک شت شخصی
 گفت آه که من در آن شب غافل شدم و آن شب را بفضلت گذرانیدم و برفت آن تا سفت بخورم
 امام علیه السلام گفت عمل تو در آن شب از محو کس در پیش است و ثواب تو از محو کس چه در شای

ابن خوزی و امام حسین علیه السلام را یاد کردی و بر نظامان اولیعت نمودی و از جمله آثار مرتبه بر شهادت آن حضرت آنست که هر که در ماتم آن حضرت بگریه یا گریه یا ناله و زاری واجب میشود چه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت که فرمود من یک علی الحسین او بتالی و حبسته الجنة یعنی هر که بر حسین من بگریه یا ناله خود را بر گریه دارد بهشت رود و همچون اخبار از افاضه آورده است که هر که واقعه حسین و آنچه بر او رسیده یاد کند و قطره آب از دیده بسیار حق تعالی کفایت آن را برایش بگذرد و هر که اود خاطر بگذرد که کاشک من آمرز بودی یا تحسین بن علی ابن ابی طالب جان فدای تو ای تو اب و مثل تو اب کسی باشد که با آن حضرت شهادت شده باشد و از حضرت روایت که فرمود من و معنی عیناء عیناء و معنی او قطرت عیناء قطره نوره الجنة و معنی حدیث همان است که مذکور شد و در امالی مذکور است که شخصی در خدمت امام جعفر صادق غفر له در مرثیه امام حسین علیه السلام خواند آن حضرت گریست و فرمود هر که شوق خواند که از مرثیه آن حضرت باشد و جمعی را بگریه دارد و اگر هر یک کس باشد البته او را بهشت و عیب نمیشود و بنا برین خوشحال محشم کاشی که هم خود بهشت میرود و هم چندین هزار کس را از پی خود میبرد و چنانچه شوشن بن انس لعنه الله علیه و آله را فی الحال بچشم برده آن کافر با دین چون بگریه می شادند اصوات الله علیه را در پیش این زیاد لعنه الله علیه و آله و العذاب بر دسر را بر زمین نهادند و از سر املا را با قطره و ذرات اما قتلت الملك المجبأ قلت خیر الناس اما وایا و غیره میخواندند و نمیدانستند که قدر طلا و نقره بخایزم این عمل منجوع که تارکاب من بیاید که بهترین خلق خدا و کسی نمادند او و بر دایره و بهترین مادر را و پدر را و اهل عالم بود و گفته ام پس این زیاد لعنه الله علیه و آله با و گفت تو هرگاه میدانیستی که بهترین مردمان است از حجت مادر و پدر و از اقبالش اقدام نکردی و اگر کردی تا محبتش را از دست رازد و روانه جهنمش ساخته گفت بر که عنقیب من نیز از عنقیب تو فرم و سلیمان بن اعرش نقل کرده که در طواف کسی را دیدم که میگردد و میگوید که خدا

مرایا هرگز اگر چه می دانم که خواجی لعل ز پیش بستم و گفتم ای مرد این چو نمیدی نیت که تو درین کم
جانی چنین حرفی می گویی گفت کناه من بزرگست گفتم از کوه تهاجم بزرگتر است گفت بلایش
کلاه برون رویم کناه خود را بنویس و نقل کن پس جوان از مسجد برآمد گفت به کلاه من یک از آن بگردانم
کرد و شکر شوم عرض بودم و یک از آن چهل سه دارم که با سه مبارک بر مشق رفته در راه بروی
ویدیم در این نشستم که چهری بخویم دیدیم که کسی پدا شده بران دیوار نوشت که شعرا تیر جواته
گفت حسینا شفاعت جده یوم الحساب کسی بر حجت که دست یکیر دغائب شد بار دیگر بخوردن
مشغول شدیم باز دیدیم که پدا شده بر بیلوی آن نوشت سر کفلا والله پس لعل شفیع و مع یوم القیة
فی العذاب این نوبت چند کس بر حجتند که بیکرند با نغائب شد یوم بار پدا شده نوشت که شوق
قتلوا الحین بکلمه جوهر مخالف حکم الکتاب و آن خوردن را بر ما حرام کرد و صاحب آن در نزد
دیگر از آن سر جانب آسمان می رود و ده هزار دینار بر سر سعد داد و آن شب مبارک را گرفت و
خدمت آن مسلمان شده و هر که با او بود مسلمان شدند و زدیگر آن زار اعراسه خود است که فرج
تمام شک یزه بود یا خرف یاده و بر بعضی نقش بود که سیعلم الذین ظلموا الی منقلب یقبلون و بر
بعضی ولا تعسبن الله یظلمکم ایما یعمل الظالمون چون عمر سعد آزادیه گفت خدایا دنیا و الاخره و
وصیت که در آن دوازده پنهان داریم معنی بیت اول آنست کایا ایتی که حسین را کشته بشناسید
بشفاعت جدا و در قیامت خواهد داشت و معنی بیت دوم اینکه بخدای خدا اگر کسی شفاعت الیه
خواهد کرد و در عذاب ابدی محله خواهد بود و معنی بیت سوم اینکه کشته حسین را به جوهر چشمه
کردن خلاف حکم خدا و رسول خدا بود این ناعش که بر که چون نقل تکلیبات کرد گفتم از من دور شو که
من هم مبادا با تش تو بسوزم و جمعی از نقابت که بغیر ای روم رفته بوده اند نقل می کرده اند که
اول این بیت را در دیوار کلیسای نوشته دیدیم از خاندان انجلیا رسیدیم که این بیت را بر
دیوار در چه وقت نوشته اند گفتند ما از پدران خود شنیده ایم که یکصد سال قبل از آنکه محمد

جوزانی

مبعوث شود این بیت را درین دیوار نوشته دیده بودند و همچنین منقول است که شمر علیه السلام
بعضی از زرائعی که حرم آن حضرت شده بودند با مبلغی از طلا و نقره که بایشان مانده بود تصرف
نموده چون بکو فرسید زو کری را طلبید که بجهت زبانی خود چنان باب زد از آنها هر چه بآتش
برد چون نگاه کرد سبب شده بود شمر علیه السلام و العذاب را بجز کردند و او گفت در حضور من
چیزی را بآتش بگذارتا صدق کلمات ظاهر شود در حضور ان لعین هم کرد و همان طور برآمد و
هم آیه خسر الدنیا والاخرة فکرم الحسب ان البین را خوانده و از آنکه بعد از ابی که رفتار خود را
و جذائی بر نیامد که بعد از ابی که رسید ان لعین دنیا و عقبی نیز بر پلید که ایام پادشاهی او چهار
سال نرسید و بعضی گویند در شمار کاهی از بیا آهوی است و ایند و در ان محاکم شد و در حذر از
پیش کشنده اثری از دنیا نماند و بعضی گویند در دمشق بمسجدی فرو رفت و آن قبر او شد و از آن
مستراح بر آوردند و هنوز زحمت و محکس میدانند و بقر نیز مشهور است و او را علم و احوال و دینی
نداشت بر دنیا فروخت و طش خوشبو و که است سال در دنیا حکومت کرد و یکی چند سیر خور و با متقا و خرد
بتنقی فرمود و نیز بر بعد از ابی که رفتار شد بشوی حکومت در سال و بعد از واقعه حنین بی
علیه السلام خود از خوردن هم محروم شد و از شش بر خون دریم و قی کردن بود تا بجهنم فرو رفت
گویند شمر چهل شامی از حارث بن اعور شنیده بود که گفته روزی بر خولان محویر حاضر شد هم چهل
طعام خورد که بر سر خولان او حاضر بود و در آخر هر چیزی که آوردند لقمه ای بمن دادند و فراموشم که چه چیز است
چون پرسیدم گفت مغز کفک است بار و غن بلسان بهار را نافع است در وقتیکه او را بر سالت بگوید
و متافذ امیر المؤمنین را دید که عمامه رسول الله صلعم بر سر دارد و جامه رسول را در بر و تازیانه
آن حضرت در دست با خود گفت که من نیز همچو حارث امروز بر خولان محویر حاضر می شوم و از خولان
اطعم او غنظ میگردم صبر کرد تا وقتیکه آن حضرت طعام طلبید بگوید صبر کنان چون بخت بود و پادشاه
دو غن شمر هر روز نگاهش کرد و خورد و اشارت با هم می کرد که اطمینان است اطمینان است اطمینان است

این طعامها که در میان راضیافت می نمایند این همانست که طعام کن پس امام حسن را و از بر
 به چیزی که داشت ضیافت نمود حاصل کلام در باب حضرت امام حسین همانست که یکبارگی
 از اندران و همایون گفت که از سیدی پرسیدم که پرتو در کجاست و در یکی گفت که اگر راست
 پرسی در کربلا ملک گفت بگو گفت اگر راست پرسی در روز سقیفه بنی ساعده که هر هفته و فساد یکی
 شده می شود تا بر روز آخر دنیا هم بر آن روز و معنی که در آن روز شد مرتبت است چنانکه گفته
 بر کردن شهرم زیر کردن او و خون شهدا اتمام در کردن او است ذکر امام چهارم امام رضا
 علی ابن الحسین علیه السلام اسم مبارک آن حضرت علیه و کنتش ابو الحسن و ابو محمد و القاسم
 زین العابدین و سید العابدین و زکریا و امین و ذو النشأت و اولادش از پدر بود از امام محمد
 باقر علیه السلام و زید که در کوفه بر وجه شهادت صید و مجبور اند و مجید اند و حسن و حسین و علی و غیره و کن
 حضرت را دختر نمود و ولادتش در مدینه در سال سی و هشت از هجرت واقع شده و مادرش
 زنان شهر بانو از خنیزه و در بن شهر یارین کسرت و عزیزش بخانه و حنت از آنجا با جدش
 دو سال و با عمش امام حسن ۴۰ سال و با پدر ده سال و تمام آن ایام خلافت و ایامش سلام اند
 و وفاتش در روز شنبه چهارم محرم ۴۰ ساله و از آنجاست که از حرم بود و ولید بن عبد الله بن
 قبرش در قبرستان بقیع با عمش امام حسن و پدرش امام محمد باقر و نیزه اش امام جعفر صادق
 که در زیر یک قبر با عباس عم حضرت و سالت شاه مسلم زیارت کرده می شود اللهم ارزقنا
 و لاخوانی المؤمنین شفاعتهم و زیارتهم علیهم السلام و در کشف الغم مذکور است که در شهرت حضرت
 بنزین العابدین و زین العابدین بود که شبی آن حضرت در خواب خود به توحید مشغول بود شیطان علیه
 بصورت انسانی بر او ظاهر شد که از عبادتش بر آرد و دیگر هر وانی نکرد آمده و گفت که یکبارگی
 بر ندانی گرفته الم تمام بگو حضرت در سینه چو آن نیز باشت قطع غارت شد خایه و خاسرانه بود
 آن حضرت از غارت فارغ شده داشت که آن شیطان بوده فرمود که از خنیا باطله و شیطان

از پیش خود رانده بود و خود مشغول گشت پس آوازی شنید که می گوید انت زین العابدین تا
این نظر کشید و گوینده معلوم نشد و کسی مانند بدنه و باین شهرت یافت و دلائل و البراهات
آن حضرت علیه الصلوة و السلام آنکه افضل خلق الله بود و بعد از پدر بزرگوار صلوات الله علیه
از وی علم و علم از راه عمل و امامت مخصوص افضل است نه معضول بلیل عقل دیگر آنکه آن حضرت
بامام حسین علیه السلام اولی بود از دیگران و سزاوارتر بمقام اویسب فضل و نبی که اولی باشد
بامام سابق لایق تر است بجا نشینی او از دیگران بموجب آیه ذوی الارحام که حق تعالی جل و اذکر فرموده
و اولوالارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله یعنی اقربا و خویشان بعضی از ایشان سزاوارتر
ببعضی در میراث گرفتن و یاد حکم خدا یا در لوح محفوظ و بموجب قصه زکریا علیه السلام که میگفت فبئس
من الذلک و لیسایر شئی یعنی خدا یا علو بخش از نزدیک خود فرزند یک متولی امور دین من باشد و از دور
اختصاص میراث بر او امامت از من و علم و حکمت از آل یعقوب دیگر آنکه عیسی علیه السلام و هیت که
هر زمان امامی و رهنمایی باشد و جائز نیست که زمانه خالی باشد از امام و بعد از امام حسین علی
هم بر امامت باشد و لیاقت این امر داشته باشد بغیر از آنحضرت نبود و اگر دعوی نمود و دعوی را بطلان
جود می این امر از طائفه بنی امیه جمیعاً باعرض جمل و فسق و جور و ظلم گرفتار بودند و از بنی هاشم نیز
ز محمد بن حنفیه که بنی خود او نیز امامت آن حضرت امر آفر داشت دیگر آنکه از رسول خدا صلوات
بر امامت آن حضرت واقع شده بود و یکبار در وقتی که خطاب بحسین عمو کرده فرمود که هذا امام خولک
ابو امام ابوالنعمه تا سهم قائم که این حدیث نصیحت بر امامت آن حضرت است و سائر آن معصومین علیهم السلام
و یک در حدیث لوح که جابر بن عبد الله اخباری رضی الله عنه روایت کرده است و ایضا امام محمد باقر
از فاطمه صلوات الله علیها روایت نموده دیگر آنکه جده شریف المومنین صلوات الله علیه
نصی امامت او کرده در حینی که بامام حسن و حسین میفرموده آن مذکور شد دیگر آنکه پدرش
امام حسین علیه السلام وصیت با و کرده نصی امامت او نموده و در وقت رختن بگو فی چیزی چند نام

امام حسین ام سلمه سپرده فرمود که هرگاه تو اینها طلب نمایه امامت خلق الله تعلق با خود
 داشت و چون آن حضرت بعد از مدتی مراجعت فرمود آنهارا از امام سلطانی و باو سپرد آنچه
 مشهورست که محمد بن حنفیه اتمام امامت داشت و بعد از رحلت امام حسین ۱۹ با امام زمان
 بر امامت نزاع نمود و وصایت را حق خود میداشت و میان ایشان نزاع عتد شد آنکه
 بحکم حکم قرار داده شد و بحواله اسود رفتند و اول محمد حنفیه دعا کرد و از حج الاسود کلامی طلبید
 و جواب نشنید و ثانیاً امام علیه السلام دعا فرمود و خطاب بحج کرد و از حج الاسود کلامی
 طلبید و جواب شنید که موافق بنده گان خود را بتو بر تو طاساخته که ما را خبر دهی که امامت و وصایت
 بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کس است و بحواله اسود بر خود در زبانه عربی فصیح بلیغ
 نظم نمود که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق علی بن ابی طالب است و محمد
 حنفیه بای مبارک امام طایفه با امامت او مقرر و معترف شد حق آنست که بجهت اهل بیت
 و او امام مستحقان ایام بود و نیز گفت که بر اتانی که او را امام میدانند حقیقت مقام ظهور را
 غایب فی الحقیقه در امامت منازعت نموده و از پروردگار خود نشنیده و یا شنیده و آنها
 عین کرده چه عجز او از آن حالتر است کاین تو کرم در شان ما و در رسول خدا صلعم و حجی
 خبر داد که بعد از من ترا پسری که امامت خواهد شد و اسم و کنیت خود را با او بخشیدم و بغیر از او از
 من دیگری با حلال نیست که میان کنیت من جمع کنند از حضرت امیر المؤمنین هم او را خبر نام
 نهاد و کنیتش را ابو القاسم کرد و محمد را در علم و دین و زهد و تقوی بعد از نبی بود و نیز پیش از آن
 امام زمان خود و خاقل مانند و طلب هر که حق او باشد نماید و دلیل بر این معنی آنکه بالکافی عباد
 جمعی کثیر اعتقاد با امامت او داشتند و از منجم میخواستند و بر حواله اعتقاد مانند نمیکند هنوز
 به بنده و او را زنده میدانند در غاری در کوه رضوی که کوچ است نزدیک به بیضا و شغل
 و میگویند هر موعود دولت عاقبت غیب را حق تمام دان غایب است او خلق نموده تا که

و نشسته خانه و این شوار از شکاری که از شیعیان گرفته و بسط لایه و قیام الموت حتی بقول
الحیل بقول الله و یغیب غلایه یوم یوما برضوی بنده غسل و تاه یعنی یک از اسباب کار
و خدمت که فوت او را در برابر او و الم حرکت از حرکت و بر خواهد آمد و لها پیش
او خواهد بود و بعد از آنکه در تمام از نظر دمان غایب باشد که در کوه رضوی که در اینجا
غسل و آب بخت و خلق شده و بعد از آن حق تعالی شرف است و اگر چه کرامات و معجزات
و حالات و مقامات امام زین العابدین علیه السلام چنانچه فقهایی عام و خاص و اهل
سیر و تاریخ ذکر آن نموده اند بکری است که احصا نیست و این نموده لیکن تا این رساله اند
فیض حالت آن حضرت خلی نشانه بایر از بعضی مرقع و بنمایه اول از صفت آن حضرت
آنکه چون اراده و ضوابط حق می نمود رنگ مبارکش میزد و میشد و چون و جان پر سید نزد
که اندرون من یری من اریه ان اقوم یعنی ای امید بند که در خدمت کیسایه شوار این وقت
ایستادن و چون نمازی ایستاد لرزه بر اندامش می افتاد و چون از سبب آنکه سبک کرد
فرمود اریه ان اقوم من یری رقی و اناجیه فلما ایاخذ فی الرعد یعنی می اوم که در پیش پروردگار
خونده عاصی حاجات و حال و استغفار مشغول شوم از آنجست هر لرزه میگیرد و مشهور است
که روزی آتشی در خانه آن حضرت افتاد و دانا قادران حالت مدح و سجود و هر چند از
طرف فریاد کردند که یابن رسول الله النار یابن رسول الله النار سر از سجده بر نهشت تا
چون سر بر دشت آتش فرو نشسته بود پرسیدند که چه چیز شما را از این قسم آتش فاضل ساخته
بود فرمود که در آن وقت آتش دوزخ در نظر من بود و این آتش در پیش آن نمی نمود و آن
صفت آنکه روزی میان او و ابن عقیل حسن بن حسن که در مدینه بهر سیده بود و آن حضرت
سجده بود و حسن آمده در حضور مردمان هر چه از بدی و بدی گوئی تعقل توان کرد نیست
گفتند گفت پس ایها پیش گفته ما را احوال آن نیست که این قسم چنانست بشما و حذر گویند

بجواب گفت نشوید چون با آنها که از راهی نرفتند بعد از آنکه از نماز خارج شدند هر خازن
 حسن رفته در خانه و صاحب مشغول بود و در که حسن یکمیر و تدارک بخدا گفته میشود
 حسن برآمد امام گفت ای سرور آنها که گفتی و نسبت بمن دادی رستیده و خدایت
 مرا بسیار زد و اگر کذب و افترا بود حق قاتل را بسیار زد و بر کشت پس حسن باز پادشاه و
 در دست پای او افتاده بگریست و هزار خواست و گفت توبه کردم که بعد از این کرد این نحو
 بیایم بیا نکردم و چشم غم و بخشش دارم فرمود که آنست بمل فیما قلت یعنی ترا بکلامم و غم
 نمودم و بار دیگر در راهی مردی رسید و او را دشنام بسیار داد و غلامان خود را کشیدند
 فرمود که بگذارد و بآورد متوجه شده گفت ای برادر آنچه از احوال ما بر تو پوشیده است پس
 از آنست که میدانی اگر حاجتی داری که از ما بخواهی بگو پس آفریدند و در میان ایشان
 دید جامه و هزار در حش غشید بعد از آن هر وقت که آن شخص را نظر بر وی افتاد میگفت
 کواهی میبرم که تو از اولاد پیغمبرانی و روزی جمعی در خانه اش همان بودند غلام بریانی
 در تنور بود بر آتور و خواست که بتجمل بر سر خورده آرد و خوان از دست افتاده بر سر طفل
 آن حضرت خورده پاشیده شد و غلام میخیزد و مضطرب گشت امام همچو اضطراب غلام را
 دید گفت تو عمه این عمل نکردی مضطرب مباش و تر آزاد کردم میخیز شو و از روی بشاشت
 طعام را بخوار خورانیده بر فنی طفل مشغول شد و حکایت کینه و آید خواندن و آزاد شدن
 خود از اینها مشهور تر است و از صفاتش اینکه دوست نمیداشت که در عبادت غم و دیگری
 شریک گرداند و آتوب و خوار چاه میکشید و آفتاب را بر میکرد و در کشف الغوار از راه
 بن امین نقل کرده که در نصف شبی از پشیمانی ظلمانی آواز می شنیدند این الا احدون فی السیاحه
 الا عبود فی الاخرة یعنی کی اند آنها که از دنیا کناره میکشند و با غرت و غبت میمانند پس
 طرفی دیگر آواز آمد که ذک علی بن الحسین یعنی آنکه تو میخوانی آن علی بن الحسین است و شخصی کلام

از صاحبان آواز مرئی و معلوم می‌گشتند که از صفاتش صدقه دادن بهمانی بود که
کسی بران مطلع نشده و هیچ کس نیز مذکور است که چون فوت شد مرد و طرفتش مبارکش
آتش خراش و زخم ریمان بود که شبها بنام نکند و جو کو یک سیرنج و زربت بر دوش گرفته
بخانه خواجه ساینده و کسی نمی‌فهمید بعد از رحلت او قریب یکصد خانه از فقوای هر شهر داشتند
آن مهربانی از آن حضرت بوده است و او وسیله رزق ایشان بود و همش در آخرت بود که
کشف الخیر از عروبن دینار روایت نموده که زبیر بن اسامه این زیر بار بود و بیایدش
زیر را گریان یافت و چه کرد راه رسید زیر گفت از آن یکم که با نژده هزار دینار قرض مردم
برفته منت و خردن را بر من مشکل ساخته فرمود که لا اله الا انت و انت تنها بری یعنی گریه
که آن قرض را من ضایع نمودم و تو از آن بری المذمه پس زیر خوشحال شده مردن بر آسان شد
و سگوش با مملوک اینک روزی سیار غلامی را آواز داد جواب نداد و چون بخت آمد
گفت ای تو آواز مرا نشنیدی غلام گفت شنیدم پرسید که پس چرا جواب ندادی گفت بخت
از تو این بودم فرمود که الحمد لله الذی جعل مملوکي یا منی یعنی حمد مرا آن خدا ای را که مملوک را
از من یابن گردانیده نه ترسان و آزادش نمود و از مقاماتش اینک در کشف الخیر از نهان
زبیری نقل نموده که گفت عبد الملک مروان از شام بیدینه فرستاد که او را به برنزد آن حضرت
و من غل و زنجیر کرده از مدینه پرده نهاده و مملکان بر او کجاستند و من از مملکان التماس
کردم که رخصت سلام بدخند چون بختش رسیدم و او را با غل و زنجیر دیدم که می‌گفتم و گفتم
دوست میدارم که این غل و زنجیر بر من باشد و شمار این آزار نباشد تبسم نموده فرمود که ای
زحیر ترا کمال آنت که مرا ازین غل و زنجیر آزاری باشد نه چنین است و دست و پای را از
بغل و زنجیر برآورد و گفت چون شمار این چنین چیزها بشی آید عذاب خداست را بخاطر آید و با
اندریشه کند و ترا خاطر جمع باد که من پیش از دو منزل با این جمع حوازه نیم پس روزیم دیدم که مملکان

از پی برید برشته اند و از پی او میکردند که نشانی می یابند و میگویند بر دوازده شب
که یکبار غل و زنجیر را دیدیم که بر جای او خواب و او پستانش را بر زمین نشاند و بعد از آن
مروان را دیدیم و از من احوال او پرسید آنچه دیده بودم نقل کردم گفت و ای که همان روز که
از پی او میکشند بخانه من آید و بمن خطاب نموده که ما آنا و انست یعنی ترا با من و دریا تو بجا
و من گفتم دوست میدارم که با من باشی فرمود که من دوست خیدارم که با تو باشم و از پیش من
بیرون رفت و بخوابم که چنان صحبتی از زمین رسید که چون بخود آمدم جاده خود را لغوش
دیدم که عم علی بن الحسین بخدای خود مشغول است با و همان بهر بر یک گفت خوشگلی که مشغول
باشد و اینها مشهور است که عبد الملک مروان در طواف آنحضرت را دید که بطواف مشغول
و با و التفاتی نمی کند در گوشه نشسته او را طلبید و گفت یا بن رسول الله و ای که من گشاده
تو نیستم چرا از من کناره گیری فرمود که گشاده پدرم و نیار بر و تپاه کرد و پدرم آنحضرت
بر و تپاه کرد اندک تو هم میخواهی چنان باشی گفت جاشا و کلا میخواهم و لیکن میخواهم تو
مادی آمده باشی تا از اخوت تو بمانع رسد و از دنیای ما بترس آنحضرت دای خود را
بکمر انداخته و مشتی از سنگ یزه در آن ریخته گفت خدا یا قرب منزلت و دستان خود را
نمای دید که آن در واپس از دانه های قیمتی است که چشم چپ بینده چنان دانه اند که
کسی را که بر نزد حق تعالی این منزلت باشد بدنیای دیگران چه احتیاج دارد و از آنجا بر
خوابیده بعبادت خود مشغول گشت و از حال ایش اینک وقتی از مدینه بکعبه می رفت و در آنجا
که عصیان نام دارد غلامانش خیمه را در طرفی زده بودند گفت چرا خیمه را اینجا زده ای
که این مقام جمعی از جنایات است که از دستان و شیعیهان صادر می آید اجابتش نکرد
و از بودن مادی اینجاست که بایشان رسد از طرف دیگر بگفت فصیح صد آمد و کوتیزه مرگ
نمیشه و میگفت که یا بن رسول الله چرا در اینجا وسیع است و از بودن شما درین مکان ما را

کمال سرور و خوشحالت زنهار که خیر را بحال خود بگذارند و التماس دیگر آنکه حمید مارا قبول نمایند
و از آن میل فرمایند و فی الحال و طبق بر از آنرا و انکار و دیگر میوای تر و تازه حاضر شد و
آن حضرت از یاران و رفیقانی که همراه بود در جمعی طایفه از آن میوه حاضر و در محفل نشاند
و از احوال آن یک شب و روز گاه و بگاه میکردستی و هرگز از کار ندریده اند و قتی شخصی از رباب
پرسید فرمود که یعقوب علیه السلام پیغمبر خدا بود و او را یک پسر از جگر دوازده ساله که شد با آنکه
در قید حیات بود از دوری او میکردستی تا آنکه پشش غم شد و موها سفید گشت و نور چشمش
و من و حمید کس از پدر و برادر و اهل بیت و اقربای خود را دیدن نگذاشته دیدم که سر بریزند و کما
میرد که آن اندوه از دل میتواند رفت هرگز نرو و داشت که صبر تو انم کرد و قرب منزلت آنکه
طلوس میانی گفته در صفا جوانی را دیدم با هیبت اما لاغر و ضعیف سر بسوی آسمان داشت
گفت حال که کجاست می جایی که تری خیانتی یا من بیری و لایرکی اینی بر حلال جانند
می بینی و کسندم چنانچه می بینی پس چه می بینی در آنچه می بینی یا آنکس که می بینی و دیده نمیشوی من از
گفتگوی او بر زده اقدام دیدم که طبق از هوا بریر آمد و بر دیمانی بر روی طبق شجوب شدم
نیمیت و گفت ای طاهر کس میانی گفتم لبتیکه سیدی و تعجب زیاد شد که در اندیشه می شناسد آنکه
گفت ترا درینهار رغبتی و حاجتی هست بر دوازده روی طبق برداشته در طبق چیزی دیدم
بنقلهای خراسان گفتم سیدی مرا بر دواجبت نیست اما آنچه در طبق است آن محتاجم پس می
از آن بمن داد که نفتم و کشتش بوحیدم و بر گوشه احرام خود دستم و بان مرتبه ولادت چیزی
و بخورده بودم پس از آن دو روز دیگر از آنرا کرد و یک را بر داه آنکه پوشیده بود و مستحق برسانید
پس از عقب و رفتم تا برده رسید انبوه خلقتش از نظر من غایب گشت و من در فکر بودم که آیا
کاین از خلقت است یا از جن یا ولی است از اولیا را تا آنکه کسی گفت و یک طلوس تو او را نمیشناسی
او را حبیب و امام وقت و پسر زاده رسول خدا علی بن الحسین زین العابدین است پس من در

نخستین و از دفع تمام گرفت و دو سیر لایحه مطهر است که امام محمد باقر طفل بود بجا می افتاد که
ندان سر او و مادرش مضطرب شدند و امام هم در نماز بود و هر چند مادر فریاد و زاری
کرد امام نماز را قطع نکرد و آن ضعیف بر سر جاده میزد و در جاده نظر میکرد و باز در نزد پدرش
میدوید تا آنکه ضعیف بر و غالب شد و چون دید که او نماز را قطع نمیکند گفت چه می است
دلها و جگرهای شما ای بنی آدم پس حضرت نماز را تمام کرد و بر سر جاده آمد و دست در جاده کرد
بر آورد و بمادرش داده گفت بیک پرستد ای ست یقین پس آن محورت از دیدن این پرست
و از آنکه ضعیف یقینش گفته بود بگریست و امام هم تسکینش فرموده گفت نگذارند خدا
اگر بر آبا و اجداد میگردی و اضطراب نمیکردی البته ترا بهتری بود و جسم از زحری منقول
گرفت در خدمت آن حضرت بودم مردی از شیعیان وی بخندش آمده اظهار میماند که
و پریشانی و چار صد دم قرض نمود امام بگریست چنانکه بسبب پر سید فرمود که ای محبت
از این باشد که برادر مومنی را پریشانی و قرضه از پند کسی علاج آن نتواند و چون از مجلس
شد نزدیک از منافقان گفت که عجب است که ایشان یکبار میگویند آسمان و زمین مطیع ما است
و یکبار میگویند از اصلاح حال برادر مومن عاجزیم و آنرا در وریش از شنیدن این سخن از آن
شده بخند مت امام رفته گفت یا بن رسول الله کسی چنین و چنین گفت و آن سخن بر من سخت
چنانچه خنده و پریشانیها جز در افراوش کردم پس حضرت گفت بدستی که خدایت را فرج
داد و کین را آواز داده گفت آنچه بجهت افطار نمودن من جهار کرده بسیار کنیز و قرصی تا آنکه
جو خشک شده آورد فرمود بیک این قرصها را که در خانه بماند بغیر از این نیست و لیکن حق
تعالی برکت این ترا چه بسیار میدهد پس هر آن قرص را که فتنه بیازار شد و نذر آن بچکند
نفس شیطان و سوسله اش میگرداند کند در آن طفلان باین کار میکنند و هر شکم ترا یا علی ترا
میکردند و نه قرضه از تو بهائی میگرد پس در بازار میکشید تا آنکه بمای فرود می رسید که گمان

بود گرفته درختش مانده بود که چنگش بچش نمی خرید باو گفت باقرص جوی دارم باین
ماهی تو سود کنیم قبول نموده ماهی را داده قرضی گرفت و بعد از قرضی چند گرفت و
مسبغی را که اندک نمکی بجاک مزوج که هیچ بخورند از آن بیا این نمک را به و این قرض را بیک
شاید من باین نمک این ماهی را علاجی کنم پس بخورند که هر فکر بود که ماهی را پاک کند و
کسی در میزن چون برآمد خود و شترهای خود را دید که قرضها را او پس آورده اند و میگویند
و ندان ما و طفلان ما باین قرض تو کار گرفت و ما دانستیم که تو از پریشانی این قرضها را
ببازار آورده ایم تا خود را بستاند که ما را احلال کردیم و آن ماهی و نمک را بتو بخشیدیم
مرد آنها را دعا کرد و برگشت و چون او و طفلان را ندان در آن کار نمیکرد و بر سر ماهی
و نمک ماهی شدند چون شکم ماهی را بشکافت و دانه مروارید در شکم ماهی بود که از آن
در پنج صد فی و در یایی نباشد پس خدا را بر آن نعمت شکر کردن گرفت و در فکر شد که آیا آنها
بگرفتند و چه کند که رسول امام علیه الصلوٰه و السلام آمد پیغام آورد که خدا اینها را فرستاد
و از پریشانی و قرض خلاص نموده اکنون طعام مبارک آمده که آنرا بفرما کسی نمیتواند خورد
و آن دو قرض را برده حضرت آن افطار نمود و مرد درویش مروارید را ببال عظیم
فروخته و ام را داد نمود و حالش نیکو شد و از توانگران کردید و باز منافقان باهم گفتند
که عظیم است اختلاف احوال میان اول قادی و در اصطلاح حال و و آخر او و توانگران
که عظیم داد و چون این نوبت سخن با امام علیه السلام رسید گفت یا پیغمبر خدا نیز این چندینها
میگفتند شنیده که کذب است و نمودند در وقتی که احوال است المقدس میگفتند کسی از آنکه
بمدینه دوازده روز رود چگونه است المقدس را در یک شب می بیند و باز می آید کار خدا
و اولیای خدا را ندانند که شکر کن بر طهرم اعلیٰ بنشینم ملکی بر پشت می خیزد و بگوید
چند اندک در آب بنده جز بیلیم و رضا نمیتوان یافت و جز صبر بر غمتها و مکر و حما بیدار

از چندی صعد و ممکن نیست ایضا از طایفه کس بیانی در کتاب فصول مهر نقل نموده که اوست
در نصف شبی داخل حجره استغیث می نمودم و در آن حضرت در سجده است و فکر بلائی
نمیدار میکند و میگوید چون گوش کردم این قوای میخواند که بخشد که بفناش که یکسبب فتنه
سایک بفناش که فتنه یک و بعد از آن حوکنه بلائی و لیلی و مرضی که بواسطه آمد چون
نماز کردم سه سجده نما و این کلمات را گفتم مرا خلاصی و فرج رود و داد و فنا و لغت فضا
در خانه است یعنی بنده تو و مسکین تو و درویش تو و محتاج تو و درگاه تو منتظر رحمت
و چشم عفو و احسان از تو دارد و هو که بگوید البتة تر میکند و ایضا در فصول چهارم
بسته صحیح که چون عبد الملک مروان مقصدی از خلافت شد بکجای نوشت که از هزار کشته
بنی عبد المطلب بر هر چیز و ترکیب قتل ایشان مشو که آل ابی سفیان بجهت ارتعاب بیای امر
مستجاب حاصل شد و در اندک زمانی از ایشان نام و نشان نماند باید که من بعد از آنجا بفرم
محرز باشی و این راز را پنهان داری و نوشته را در خفیه چنانچه چو کس نفی بجای لیس
و حضرت امام عاقلین بعد از آنکه شت که تو در فلان روز و فلان ساعت این چنین
چیزی بجای نوشتی و معتقدا برکت این عمل در عرو و دولت تو افزود و چون عبد الملک
نوشته آن حضرت را مطالعه نمود و دید که تاریخش با تاریخ نوشته او موافق است و باین
سبب متوهمال و فحاشا شده با همان غلام بجز و از درج و کسوت فاخر بخدمت امام عاقلین
ارسال داشت و ایضا در آن کتاب از امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود که
بفرم علیه السلام مرا وصیت نموده گفت با پنج کس صحبت مدار و حرف مزن و رفاقت مکن
گفتم فدای تو شوم این پنج تن که اند فرمود قاسق و بخیل و دروغ گو و آحمق و قطع کننده
رحم چه قاسق و بخیل خوردن بلکه کمر از آن میفرود شد گفتم که از یک خوردن چه باشد فرمود
بطل آن را و برسد و نیاید و بخیل قطع میکند از تو چیزی را که آن هم چیز محتاجه باشی و دروغ

مثل سبب است که دوری سازد از تو نیز دیگر میگرداند بود و در راه حق میخاهد که بتوفیق
 رساند حضرت میرساند و قاطع هم را حقیقا در وضع در قرآن مجید لغت کرده است
 رسول الله از طلاس عیانی نقل کرده که گفت شبی در زیر ناکه آن حضرت را دیدم که دعا میکرد
 چون فارغ شد بخودتش رفته گفتم یا بن رسول الله ترا چه چیز است که باعث این نیت فرزند
 رسول خدائی و شفاعت جودت و رحمت الهی باعث برین خویشیست فرمود یا طلاس
 فرزند من رسول این نیست از حق تعالی در قرآن مجید میفرماید فلا انساب منکم یومذرون
 قیامت نسی میان فرزند آدم نیماند و اما شفاعت بعد از این میساخت اگر گفته بود که
 یشفعون الا لمن اراد الله یعنی شفاعت نمیتواند کرد کسی را مگر برضای حق تعالی و رحمت الهی
 وقتی موجب این بود که میگفت انما قریب من الحسنین هر که حقیقا فرموده که رحمت من
 بحسنان نزدیک است و من ندانم که از حسناتم یا نه چون ایمن توانم بود و از کرامات آنحضرت
 نیز ابو العباس عبدا بن جعفر حمیری در کتابت لائلی آورده که آن حضرت با جمعی در سفری
 مشغول بخوردن بودند که آهویی از دور پیدایشده صدائی کرد و آن حضرت باو گفت یا
 چیزی بخور و تو در امان مائی پس آهوا آمد و بخوردن مشغول شد در آن اثنا از یاران کشیده
 بر پشتش زد آهور میده شد و حضرت گفت من او را امان داده بودم چرا چنین کردی
 هر که با تو حرف نزنم بعد ازین ایضا نقل نموده که بار دیگر سفره انداخته بودند و بغداد
 درین مشغول بودند که آهویی نزدیک آن حضرت آمده لب جنباشده و امام آهوا گفت
 علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و مادر من فاطمه دختر رسول الله است یا هر چه میخواهی
 و خاطر جمع دار که تو در امان مئی پس آهوا آمده بایاران در خوردن موافقت نمود و لای
 استایک از حضراتی بر پشتش رسانیده و آهورم کرده امام همان حرف را آن مرد نیز گفته
 ایضا روزی باصحاب خود در موضعی نشسته بودند که آهویی از صحرا آمده در برابر آنحضرت

آن حضرت بیستاد و دست بر زمین میزد و شکوه می نمود یک از اصحاب پرسید که این آهو
 چه می خواهد فرمود که میگوید فلان سید بخش دیر و زجر کرده اگر نه برده است و از آن وقت
 شیر نخورده زخمت هکس بجای خود را شیر دارد و باز با تسلیم نمایم و یک از حضار را در
 خاطر شکی پیدا شد که آیا این حرف و قیاس داشته باشد یا نه پس امام هم کسی بطلب آن سید رفت
 و چون آمد با و گفت این آهو از تو شکوه دارد که چه میگوید و گفت و القاس دارد که آنرا احاطه نمی
 نمایند و دهده باز تو تسلیم نمایی پس آن سید کس فرستاد تا آهو ببرد و آورد و چون آهو
 بچه می خورد و دست بر زمین زد و دم حرکت داد که بچه را شیر داد و امام
 بآن سید گفت بچی خوشی من بر تو که این بچه را بمن بخشی و او آنرا بخشید و امام بزبان آهو با
 آهو حرفی زد و او نیز صدای چند کرده را می شنید و بچه را حوا به و چون پرسید که چه صدای
 که کرد فرمود دعای خیر میکرد و شکر شما میگفت و قسم او نقل نمود که در شبی امام آب وضو
 چون آوردند فرمود که درین آب حیوانی برده است آن وضو نمیتوان کرد و چون چراغ بر
 تقصیر نمود موشی در آن آب افتاده بود پس آب از جا به دیگر آوردند و از امام جعفر
 روایت نموده که فرمود روزی در طواف خانه زنی مردی را دست بر سجده الاسود میسپرد
 هر چند عهد نموده که باز نکند نتوانستند تا آنرا بیا بران قرار گرفت که هر دو دست را بر
 درین فکر بودند که آن حضرت چه باشد چون حال ایشان مطلع شد دست خود بر بالای
 ایشان گذاشته بر بکت دست مبارک امام آن دو کس را دست از سجده الاسود داشته و
 طاعتی کرده غشده و کسی بر آن را نیافت و در تندیب حریت آورده که آن مرد ساعز را
 بر هفت دست خود را خواست بر دست او مالیدیم چسبید و بنوا ای علمای عصر حاکم خویش
 دست بر در بر و تاج را اسود بر دعای امام ما از سجده اش و روزی در حضور آن حضرت
 حرف از ثواب و گناه میگذشت فرمود که عجبت لمن یحیی من الطعام لمضرة کیف لا یحیی من

لعمریه یعنی غیب دارم من از آن کسی که هر چیز از طعام میکند بخت نمودن با ما مفرقی باورساند
 و هر چیز از کتاه نمیکند که مبادا بری و خیر آن آن یا و عاید کرده و ایضا در آن باب
 فرموده که ایک و الابتهاج بالذنب فان الابتهاج باعظم من رکوبه یعنی زندها که سرور
 نباشی بکنایه که از تو سر زده چه خوشحالی کنی به در از کون کتاه است و کنایه که از شما
 امید بخشش متشکلف سرور و بفعول به که آن است از امت و بکون اقرب و از کلام مجز نظام
 آن حضرت که من راضی بالقلیل من الرزق راضی بر غنیه بالقلیل من العمل یعنی هر کار که
 راضی باشد بر رزق کم و بآن شکر کو به حق نظام از و راضی می شود بعل اند که خدای بسیار
 میدهد و ایضا فرموده که من قنع بما قسم الله فهو من أغنی الناس یعنی هر که قانع باشد
 بآن چیزی که احتقالی نصیب او کرده و قسمت او نموده او غنی ترین مردمان است و هر
 که قانع شد بخشک تر شد بحدی که او را برکت و از آن حضرت مرویت که از رسول خدا صلعم روایت
 نموده که فرمود انظار الفرج عباد و مثل این در کتاب احتیاج این باب و نیز مسطور است
 و موجب میدواری تمام هر شیعیان اهل بیت علیهم السلام را که حضرت رسالت نامه صلعم
 فرموده که در آخر زمان جماعتی باشند که انظار فرج آل محمد میکنند باشند ثواب آنها
 با ثواب جمعی که با من در بدر و احدی را می کرده اند برابر است شریانی نزد هر که جانم
 روایت که این مرزده آتش جان مات بخش خاتم آن حضرت و ما توفیق الالباب بود
 که حاضر امام عم از خلفای بنی امیه مروان و عبد الملک مروان و ولید بن عبد الملک
 آن حضرت بیدار است و فضائل او بیشتر و محیفه کامل بر قرب منزلت او گواه ذکر
 امام پنجم ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام اسم مبارکش محمد
 بخش بجز و شاکر وادی و کینش ابو جعفر و آن حضرت نیز ناشی است که از دو ناشی
 علویت که از دو علوی تولد یافته پدرش علی بن الحسین و مادرش ام عبد الله و دختر عم پدرش

علی بن الحسین و مادرش ام عبدالله دختر عم برادرش حسن بن علی علیه السلام تولدش در مدینه
 در روزیم ماه صفر در سال پنجاه و هفت از جوت رحلتش در سال صد و هفده سن شش
 پنجاه و هفت یا شصت زندگانش مدینه تا سال یاججر حسین علیه السلام و با پدری
 یاسی و پنج و بعد از پدر بزرگوار فوزه سال که مدت امامت خلافتش بود گفتش بوضی
 پراحنی که پوشیده بود قبرش نقش در بقیع است بسبب خوش زهر بنموده و ابراهیم بن ولید
 لغزانه اولاد اجدادش بقولی چهار صادق و عبدالله و ابراهیم و ام سلمه و برادرش شش و با
 بعضی هفت ابو عبدالله جعفر صادق و عبدالله و ابراهیم و عبدالله و علی و زینب و محمد و کنی
 یکم در رکاب وی مبارکش کندم کون قامت عزیزش معتدل شاعر و مداحش کیت و مدحی
 نقش خاکش رب لا تذر لی فردا و بر وایت لعلی در تفسیرش و جمعی دیگر از اهل سیرتانی
 حسن و ابی المومن و ابی الوهی و ابی المن و ابی الحسین و ابی الحسن در بابش جابر جعفری معجزش از
 بنی امیه ولید و یزید و ابراهیم مناقش بسیار و کرامات معجزاتش پیشا رشتن با قرآن
 دیگر بیشتر بحمت کثرت علم از جابر بن عبدالله انصاری مرویت و مشهور و در کتب معتبره
 مختلفه طور که رسول الله صلم فرمود یا جابر یوسف الذی یولد لی من ولدی الحسین است
 یسب الله الذی نور و الحکمة فاذا رایته فاقوه منی السلام یعنی ای جابر امید است که تو یکا از فرزندان
 مرا که محمد نام داشته باشد از اولاد حسین و ابی که حقیقا با و نور و حکمت خود کرامت کرده باشد
 چون او را بر منی از من سلام برسان و در حدیث دیگر بابی طریق وارد شده که یا جابر
 ان یقی حتی تلحق ولد من الحسین یقال له محمد بنو علم الدین یقولوا فی القیه فاقوه منی السلام
 ای جابر امید است که تو زنده بمانی تا ملاقات کنی بنو زندی از فرزندان حسین که او را محمد نام
 باشد و او می شناسفته باشد علم دین را شناسفتی چون او را ملاقات نمای سلام بر او بگو
 و در حدیث دیگر یا جابر لعلک یقی حتی تلحق رجلا من ولدی یقال له محمد بن علی بن الحسین علیه السلام

و در کشف الغم مطهر است که چون جابر بر سر شده بود
امام زین العابدین با امام محمد باقر برین او رفتند و چون فهمید که امام محمد باقر است گفت
یا محمد رسول الله که السلام و چون از او پرسیدند که چگونه بود گفت روزی امام حسین ۱۲
در کنار آن حضرت بود چون مراد میگفت یا جابر یولده لابن الحسین ان یقال له علی اذاکان
یوم القيمة نادى نادى لیسما سید العابدین فیقوم علی بن الحسین و یولده لیسما ان یقال له محمد
یا جابر ان رایت فاقوه منی الهم و اعلم ان بقاء کس بعد رؤیته سیر یعنی ای جابر از پیوسته
متولد خواهد شد پسری که علی نام خواهد داشت و چون روز قیامت شود منادی ندا خواهد کرد
که با یکم بر خیزد و بهر عبادت کند کان و علی بن الحسین بر خواهد خواست و بر آید و از پیوسته
خواهد بود محمد نام اگر تو او را به پنی ای جابر سلام را با و برسان و بر آید بعد از دیدن آن
حضرت در سجن تو بخدمت بدمتی آنکه از دنیا بیرون خواهی رفت و چنان شد که بعد از
ادای سلام بانه که وقتی جابر از دنیا رحلت نمود و خواهر بنیر علیه السلام در رساله اوصاف
گفته که چون جابر رضی الله عنه بخدمت امام محمد مشرف شد فرمود که به حال داری یا جابر و چون
جابر بضعف پیری مبتلا شده بود گفت حالی دارم که پیری را بر جوانی و بیماری را بر تندرستی
که در دین را بر زیستن ترجیح میدهم پس امام علیه السلام در مقام تنبیه او شده فرمود که ما را حال
از تیرین نخواست اگر حقیقتا پیری دهد پیری و اگر جوانی دهد جوانی و اگر بیمار سازد بیماری و
اگر شفا بخشد شفا و اگر حیات دهد حیات و اگر حیات ندهد حیات نخواهد حیات از ترجیح میدهم چه جابر
در مقام صبر بود و آن حضرت در مقام رضا که بالاترین صبر است شواخا از تو آید خوش بود
خواهی شفا خواهی یا پس جابر دست مبارک آن حضرت را بوسید و اراده پابوسی فرمود
حکایت طایع شد و گفت صدق رسول الله فانه قال انک ستد رک و لک من اولادی پس آنکه
پسر العلوم بقا یعنی حضرت رسالت صلوات فرمود که میگفت ندو باشد که تو در پناه

فرزندی از فرزندان مرا که نام او نام من باشد و مسائل علمی را می شکافته باشد و بغور آن
میرسد باشد و ازین جهت آن حضرت را با علوم الاولین و الاخرین می گفتند چنانچه
مشهور است که عبدالملک و آن بکلم مدینه نوشت که محمد بن علی را پیش من فرست و آنحضرت
امام جعفر صادق را نیز که در آن وقت طفل بود همراه خود برداشته متوجه شام شده در
راه بمیدان شعیب رسیدند و در آنجا دیری عظیم دیدند و خلق انبوه که متوجه دیرند و نیزایت
را حبی میروند که سالی یکبار بیرون می آید و مسائل مشکوفا را از وی پرسند امام علیه السلام
نیز با قوم مرا رفت و موافقت نموده در آن دیر جمعی یادیدند جامهای پشمینه داشتند
و بیکر بلندی نشسته ابرو با برشته افتاده چون نظرش بر آنحضرت افتاد گفت آشنایی با شما
امام فرمود که از شما نمی گفت از امت مرحومه فرمود که با گفت از علمای ایشان یا از جاهلانی
که از جاهلان نمی گفت از تو چیزی می پرسم یا تو می پرس فرمود اختیار تر است گفت پس می پرس
فرمود هر خواهی پرس گفت میان ما و شما اتفاق است در آنکه در بهشت درختی است که از آن
طوبی گویند ما گوئیم اصل آن در سری عیسی است و با اعتقاد شما در خانه محمد و در جمیع تقو
نیت که از آن درخت شاخه نباشد اکنون بگو که در دنیا نظیر آن چیست امام گفت نظیر آن
در دنیا آفتاب است که چون پیشین شد در جمیع مکانی نیت که شعاع آن نباشد واجب گفت است
گفتی مشکوفا دیگر پرس گفت شما را با ما اتفاق است که آنکه اصل بهشت در چند
طعام و شراب آنجا خورند که نشود در دنیا مثل آن چه چیزی است فرمود مثل آن در دنیا که است
آنکه است که هر چند از آن فراگیرند چه کم نشود و هر چند و تغییر و تاویل و ظاهری و باطنی آن سخن
گویند و از حقایق و دقائق آن بیان نمایند همچنان بر حال خود باشد واجب و هر چه حاجت
تغیبه نموده باز پرسید که ما و شما میگوئیم که اصل بهشت از طعام و شراب آنجا حضرت
بول و غایت نباشد مثل آن در دنیا چیست امام فرمود نظیر آن در دنیا طفل است که با

که هر چه خورد طفل را از آن خضی باشد و او را بول و غایب نباشد گفت راست گفتی اکنون
بگو که کلید بهشت از نقره است یا از طلا فرمود که نه ازین و نه از آن بلکه کلید بهشت زبان بهشت
است که بتوحید الهی گویا گردد و بیزکاو در حرکت آید و در بهشت بآن باز شود و را بهشت راست
گفتی اکنون مسئله بپرسم که در جواب آن درمانی امام فرمود و لکن جواب به جواب بهشت
بدین مادر آبی گفت ای پس بران عهد کردند و را بهشت گفت مرا خبر ده که آن دو برادری
بیکش از مادر جدا شدند و در یک روز بخوار رحمت الهی رفته و یک را دو صد سال عمر بود و آن
دیگر را صد سال که ام بود و فرمود آن دو برادر عزیز و عزیز بودند پس آن شریک که دیگر روز
متولد شدند و حقیقتاً عزیز را بقوت کرامی دشت بعد از پنجاه سال که با هم بودند روزی
فرزندی بر می رسید که خواب شده بود و اهل آنجا حلاکت شده و در آن دید با غی بود و آنکو
و این فرزند رسید در سایه درختی با ستراحت مشغول شد و پاره از آن میوه با خورد و قدری
آنکو را شیر به گرفت و پاره از آن میوه را در بسدی کرد و آن شیر را در کوزه ریخت و
در بخواب رفت و چون عزیز را عادت بود که اکثر اوقات در سائل مشقه قضا و قدر و جبر
اختیار و شرف میگرد و درینوقت در فکر زنده شدن اهل آن ده و شرف و شرفیافتن
بود و حقیقتاً روح او را قبض فرمود و جسمش را از چشم مردمان پنهان داشته و گشتش را بر
جانوران حرام ساخت و طعام و شرابش را چنانچه بود تازه نمک داشته و گشتش را حلاکت
و بعد از آن چندی با حتمام یک از پادشاهان آن ده را آباد کرده بعد از صد سال که عزیز خواب
بود روح بقایش در آمده و شسته را از شد که از سوال کند که کم گشت یعنی چه قدر از وقت
خوابیده عزیز چون اول بهشت که آفتاب غروب کرده و چون نگاه کرد آفتاب را دید
فرمود که گشت تو نما و بعضی یوم یعنی روزی یا پاره از روز خوابیده بودم و نوشته
با و گفت بل گشت سال تمام تا آخر ای یعنی یک صد سال خوابیده و اگر باور نداری بجانب

بجانب آنکه آنهای پوسیده تر کب خود نظر کن و چون بحکم الکی آنخو انهای مرکب بنم منقل شده
کتاب بی بهر سینه و چهارش زنده شد و گفت اعلم ان امر علی کل شیء قدیر یعنی دانستم که حق
تعالی هر چه قدر قادر است هر چه ایادی خود داشته بود و طاعت خود را اجبت نمود و با نیازهای
خود پنج سال دیگر زندگانی کرد و خود و دیگران در برکت الکی و اصل شد و نسبت اگر چه سال
مانی در یکی روز بمیایه رفتن این کاخ و لغز و زحمتی که امام علی با نجاریه شیخ افتاده
پیشش شد و امام بمنزل خود آمده بعد از ساعتی جمعی آمدند که شیخ مائرا بخواهد و امام فرمود
در این شیخ شما حاجتی نیست اگر او را بما حاجتی هست گویند اما آید پس باز گوید شیخ حاجت
امام آورد و پرسید که محمد تویی فرمود که دختر زاده و یکم گفت نام مادرش بود و فرمود که
فاطمه گفت پدرت را چه نام بود فرمود که علی گفت تو پسر ملیانی فرمود که باک گفت پسر شیرین
شیرین فرمود که پسر شیرین گفت که اسمی میدهم که خدا یکمیت و جز او خدائی نیست و بعد تو محمد رسول
خدا هست و تو وصی اوئی و مرا نامش نیز مسلمان شدند و بقولی در میان دیر مسلمان شدند
در آن دیر حاضر بود و مسلمان شدند و بعد از آن امام علی بر مشق رفتند چون بر رختن عید الملک
رسید از تختش نیز آمده استقبال حضرت نمود و تعظیم و تکریم امام علی آورد و بعد چند کبر و
مشکل شده بود بر پسرید و بعد از آن گفت مرا مشکلی شده و علی آنرا نمیدانند و از خبر حکم چو کند
استی امام خود را که طاعت وی بپوشان فریضه بود بگشتند چه جزیت خدای جل عزه برین
نمایه امام علی فرمود که چو این چیزی رود و در حدیثی که در آن ذکر کرده در زیر آن خون
پیشند عید الملک گفت راست فرمودی که چون علی این آیه مطالبه بگشتند برود ای پسر من
عظیم بود و فرمود که آنرا بجهت امری از جابر دارند و در زیر آن خون تازه دیدم که میجو شیده
نیز در باغی حوضی بزرگ بود و در کنار آن حوض شکهای سفید در روز قتل حبیب بن علی علیهما السلام
دیدم که در زیر آن شکهای خون میجو شیده و بعد از هفته گفت نزد ما مقام میکنی و ترا عزت

ما حضرت و خزینری و بزرگ بود یا بعد از رجعت میخای و بودن بحال و طرز خود را بفرمود
انام هم فرمود که نزد یک خود بودند را بهر میخای پس خجسته بود و اما این حکایت
علیهما السلام بعد از رجعت نمودند لیکن دشمن جفا و بد ذاتی طبعی و اوست میرانی
برانش گفت که پیش از روانه شدن ایشان کسی نزد او آمد و فرمود که بیه و منزل بمنزل احکام و آل
او را خبر دهد تا حکم کند که کسی طعام و شراب بایشان نهد و فرمود شد تا از کسکه و تشنگ
ملاک شوند چون بهان دور رسیدند و آن شیخ از آمدن امام بهر یافت و با خود برین
بسته بودند و همان حکم بجا آورد و شیخ با صاحبش برآمده امام را ضیافتی بیک نمود و اطعمه و شراب
بسیار آورد و و خور و آشامید و چون واکشی شنید شیخ را در بند و زنجیر کرد و در محض نزد
چو اخلاق از خلیفه کرده و امام جعفر صادق علیه السلام و آنکه ده شده گفت این شیخ را بهر دست
ایا بهر سر خواهد آمد و امام فرمود و بگوید ما بشیخ در و منزل این دید بر حجت آلی خواهد رفت
از عبد الملک و برخی خواهد رسید و اما امام هم بمشقت تمام بعد از رسیدن و از ایات میخای
آن حضرت میگفت که گفت که ما از جابر بن یزید گفت از امام محمد باقر پرسیدم که
ما را از ملکوت آسمان و زمین که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نمودند که مقتضای در قرآن مجید و آن
فرمود و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض چه بود و کدام است پس دیدم که گفت
بیا که بایست آسمان برداشت و بمن گفت دیدم تاجی می بین و من نوری دیدم که از دست
بآسمان متصل بود و چنانچه چشم خیره شد پس گفت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را چنین دید
آنکه دست مرا گرفت و درون خانه برد و جامه خود را بپوشید و فرمود چشم برجم نه و بعد از آنکه
مسجدانی در هر مکانی گفتم فی گفت در آن ظلمتی که ذوالقرنین را کذا را افتاده بود و گفتم و حضرت
که چشم باز کنم فرمود باز کن که صبح خواهم دید چون چشم گشودم و تاریکی بودم که جایی قدم
نیدیدم پس آنکه برفت و گفت میدانی دیگرانی گفتم فی گفت بر چشمه که خوار از آن آب نهد و

خود بود و قرار داری و همچنین از عالمی به عالمی دیگر مرا می برد تا به پنج عالم رسیدم آنکه گفت
آسمانها و زمینها که با بر اینهمه دریا چنانچه تو دیدی دوازده عالم است هر عالمی که از ماکبزه
و در یک از این عالمها ساکن شود تا آنکه که قائم آل محمد را وقت ظهور آید پس مرا گفت چشم بر هم
و بعد از آنکه گفت چشم بکش خود را در خانه آن حضرت دیدم و جامه اولین پوشید و مجلسی
و چون تحقیق نمودم در مسأله این سیر کرده بودیم و ایضا ابو جعفر قلی بابی بهر تو
نموده که گفت خدمت آن حضرت رفتم و گفتم شما و ارثان رسول خدا را گفت با کفتم رسول
و ارثان نبی بود که گفت با کفتم پس شما قادرید که مرده را زنده کنید و باین را پسند کرد و این گفت
نزدیک من آئی چون به نزد یک و شدم دست مبارک بر چشم من مالید و من بعد از آنکه خوابیدم
که صبح بیدار شدم آفتاب و آسمان و زمین و خانه و هر که در بود دیدم و ساعتی چنان بودم
که گویی هرگز ناپسندائی با چشم ندیده بودم پس فرمود یا ابی محمد دست بیداری که چنین باشی و در
قیامت ترا باشد هر چه در میان تو خواهد بود از حساب و کتاب یا آنکه چنان باشی که بودی
و بحساب میشت روی که گفتم باین رسول ابو طاق حساب و کتاب ندارم و باین شوق را
ترم پس دست بر چشم من مالید و چنان شدم که بودم و ایضا در فصول بعد از جعفر بن محمد
علیهما السلام روایت نموده که گفت پدرم علیه السلام در مجلسی که اکثر اهل مدینه حاضر بودند فرمود که
ای قوم اگر توانید فکری کنید که مردی درین سال با چهار هزار کس بر سر شما خواهد آمد و سه روز
قتل و غارت درین شهر خواهد کرد و آنچه شما گفتیم البته می شود و آن جمع کوشی بکلی حرفت
بلکه می کشد این مرکز نخواهد شد و بعد از آنکه گفتی با جمعی از خویشان و عیال خود از مدینه
برآمد و در همان نزدیک نافع بن ازرق با چهار هزار کس بر سر مدینه آمد و سه روز قتل و غارت
نمود و خلق بسیار کشته شدند و مالی بسیاری را بغارت بردند بعد از آن اهل مدینه می گفتند که
امام محمد را گفت و شنیدیم و ایشان اصل است بنو تمیم بعد از بنی نضیر و او را در بنی نضیر

در همان کتاب از کتاب لایلی مجیری از زیر پیر این جازم روایت نموده که گفت با ابی جعفر
محمد بن علی الباقر علیه السلام بودم که پذیرین علی یعنی برادرش بر ما گذشت و چون او غایب شد
امام فرمود که عتوب در کوچه خروج میکند و خود را و جمع کثیر را پشت میله صدوسی بر نیاید
که قند زیر و نموده حسین را حسین بن راشد نقل کرده باین طریق که در خدمت امام جعفر صادق
علیه السلام حکایت زید بن کور شد فرمود که خدا بر او رحمت کند که پدرم با او گفت خروج مکن بگاز
خروج یغیانی هرگز از اولاد غایب بر یک از این سلاطین خروج کنه گشته میشود و من از نومی ترسم
که مقتول و مصلوب شده باشی در پیران کوچه او نشیند و همان طریق که پدرم خبر داده بود آن
قضیه روی نمود حکایت یغیانی در وقت ذکر صاحب الامر عهده گذر خواهد شد ایضا
در فصول بعد از امام جعفر صادق عهده نقل نموده که در وقت بیماری مرا طلب نموده و دست خود
بخیزی چند من گفتم ای پدر بزرگوار من در شما اثر موت نمی بینم و اگر روز آخر و زبیر بر آمد
فرمود که ای پسر من شنیده ای که جبرئیل بن الحسین مرا طلبیده گفت در آمدن تجلیل کن و بعد از حفظ
بجوار رحمت الهی و اصل شد ایضا در کشف الغم مذکور است از جواد بن کثیر بصری که گفت رفتم
بخدمت امام محمد باقر و پرسیدم که حق هر دو منبر حقیقت است بحجواب من ملتفت نشد آنکه
سوال را مکرر نمودم در نوبت سیم جواب داد که حق مؤمن بر حقیقت آنست که اگر آن غلط بود که
من نباید و اشد است به رحمت فرمائی بخود که در آن برابر بود و عباد گویند دیدم بجزا قسم آن در
را می خنده بطرف می آید و چون آن حضرت بدو کفیل روانه خدمت و نزد یک شد اشارت کرد
گفت بر جای خود قرار گیر که من مشایخ مردم تواند طلبیده بودم پس بیای خود در فقه کمال ادا قائم گشت
و در کتاب خراج و حراج مخطور است که جمعی برین امام عهده فرستد چون بدلیل رسیدند شنیدند
شخصی بعبادت مجری چیزی میخواهد و گریه با و از غریب میگوید که جمیع بگریه در آمدند و چون رحمت
و قبول حاصل کردند بفر از آن حضرت کسی را نزد پدر فرستیدند که باین رسول بر جبارتی عملانی شنیدیم و

بغیر از شما کسی درین منزل نیست فرمود بلی مرا مناجات الیاس پیغمبر عویا دآمده بود ساعی
 تعالی را بآن مناجات نمود و مرا بگریه درآورده بود و ایضا در فصول همه کشف الغم
 و طریح مذکورات و از عاصم بن حمزه مراد است که گفت در خدمت امام علیه السلام بودم من و
 بن خالد و بجای میرفتم دو شخص مجاور چار شدند فرمود که این مرد و زن و بنفلا مان بخورند
 که هر دو را گم داشتند و سیمان گفت باین کوه بالا رو و در آنجا غاریست و در آنجا دو کبک است
 نزد من آن سیمان رفته آن دو کبک را آورد و چون بدیدیم یکدیگر حاکم جمعی را گرفته در شکم داشت
 پس آن حضرت بجاگ گفت دست ازین مردم بدار و صاحب یک کبک حاضر بود مال او را با او تسلیم نمود
 فرمود که صاحب یک کبک دوم بعد از سه روز دیگر خواهد آمد و زدن را دست بریده یک گوسفند
 که دست من در خدمت پسر رسول خدا بریده شد و این ماجرا بقیامت نیفتاد و توبه نمود و حضرت
 امام با و گفت تو از اهل بهشتی و دست تو پیش از توبه پست سل بهشت رفت و آنقدر بهشت است
 سال رحمت خدا رفت و روزیم صاحب یک کبک دیگر آمده بود حاکم او را بخد مت امام فرستاد و کبک
 خود را بر مهر دیگر آن حضرت با و گفت خواهی که از خبر مردم که درین کبک است گفت خبر جدید بود که
 هزار دینار در اینجاست از تو هزار دینار از دیگری و نام او محمد بن جبار الحنبلت و او مرد
 صاحب خیریت و صدقه بسیار میداد و نماز بسیار میکرد و در مجلس ساعت از به تومی رسیده
 پس آن مرد چون خبر آن بود گفت ایمان آوردم آن خدای که بغیر از خود خدایست و کلامی میدهم که
 محمد بن عبد الله رسول اله است و تو امام واجب الطاعة و فرمان بری تو مردمان را واجب و
 لازم است و مسلمان شده که خود را بر داشته و از منزل خود گشت و ایضا که در آن کتابها
 مسطور است که ابو بصیر روایت نموده که در مسجد رسول صلعم در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم
 و او بن سلمان برین آن حضرت آمد و هنوز مکلف بنی اید بود آن حضرت بر او و گفت خ
 دو انقی را که بدین مایه آمد گفت از عمرت پریشا و دلگیری امام فرمود که نزد یکیشده است که او

حکومت مشرق و غرب نصب شود با خود را زوان قدر از اموال و راجع شود که پیش از این
نشده باشد پس داد بر خواسته رفت و خبر بد و انقی داد و او بتجیل آمد و عذر حکومت که می بخت
تعلیم و اجتناب از خدمت مقصود خود نینداختن و خدمت شما و این خبری که داد و
از شما نقل میکنند میخوام از شما بشنوم پس آن حضرت فرمود که چنان است که شنیدی گفت عا
حکومت میدهد با وجود شما فرمود با حکم الهی برین رفته گفت بعد از من بفرزندان من خواهد
رسید فرمود با ملک بازی خواهد کرد و فرزندانش را چنانچه طغیان باکو بازی کنند گفت مدت
بنی امیه بیشتر است یا مدت حکومت من فرمود از شما دو انقی بچینانمود و خوشحال شد و مدتی بر نیامد
دولت از بنی امیه برگشت و ایشان قوا گرفت و ایضا مشهور است که معضل بن عمر گفت
خدمت امام محمد باقر بودم که در میان مکه و مدینه بقا فرستیدم در آن میان مردی بود در آن
مرد و متاعش بر زمین مانده و میگفت چون نفارش بران حضرت افتاد بخرج در آمده گفت
رسول الله در است بار برداری و نه دارم قوت رفتاری و میترسم که رفقا بروند و من درین محنتها
نیام پس آن حضرت به عابره شتاب مبارک بچنانید فی الحال دراز گوش زده شده آن مرد خوشحال
گردانید و ایضا روایت که جواری از اهل شام هر روز خدمت آنحضرت آمدی و بسیار نشستی
گفتی مرا بخت و دوستی شما با بنی امیه آمد بعد از آن چند روز نیامد و کسی خبر آورد که آن جوان شامی
بیمار بود و وفات کرد و حیت نمود که شامی و غار کینه امام فرمود چون او را بشوید و بر سرش گذارند
مرا خبر کنید پس چون خبر آوردند بر خواسته و ضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و درای رسول صلوات
علیه و آله بر دوش افکند و در خوشی رفتیم تا آن مکان که آن جوان را بر سر خوابانیده بودند پس
یک فلان بن فلان جوان گفت ای یک بن رسول الله و شتر بنی سویق بطیبه چه خواب داده
پرسید که از احوال خود بگو گفت بدان شک ندارم که مرا قبض کون و از جمله موتی شدم و الحال
شنیدم که از آن خوشتر آوارم که بگویش من رسیده بود که روح این جوان را با و دهد که محمد بن علی